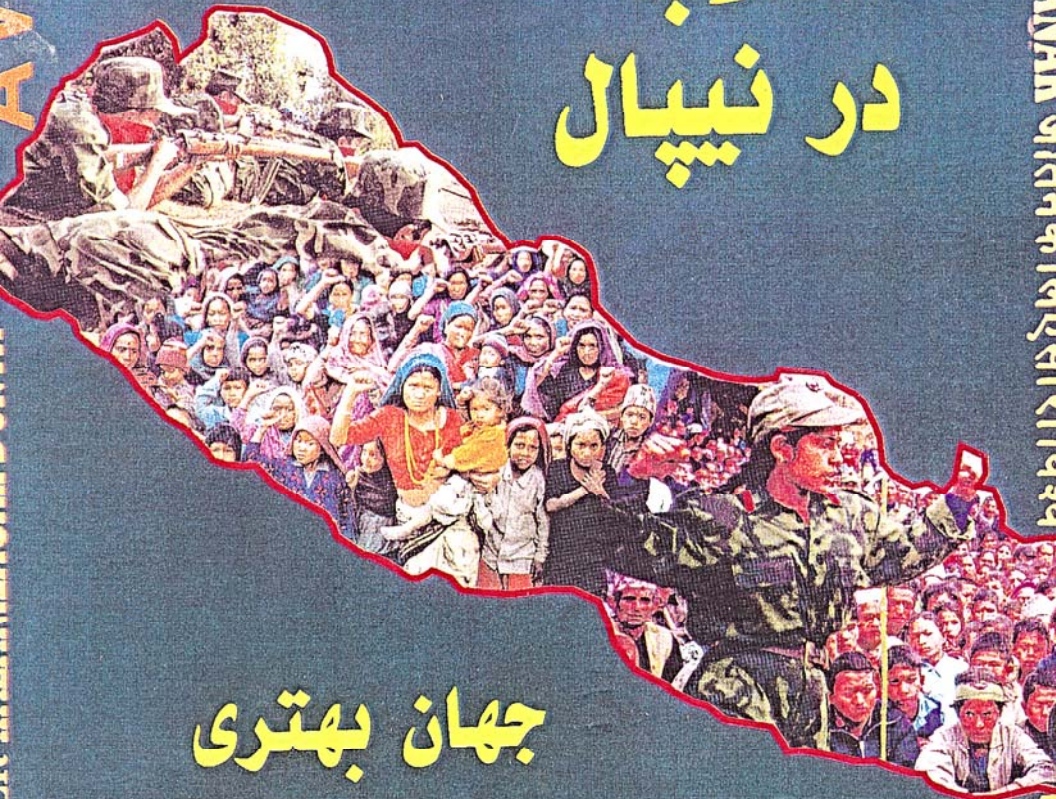


WIN 獲得的將是整個世界 2002/29 جهانی برای فتح

برگزیده

انقلاب در نیپال



جهان بهتری
در حال تولد
شدن است!

WIN 獲得的將是整個世界 2002/29 جهانی برای فتح



اثر منتخب جهانی برای فتح شماره ۲۹ سال ۲۰۰۲

نیپال : جهان بهتری در حال تولد است !

جنگ خلق در نیپال : هفت سال پیش نیروهای چریکی مائوئیست در نیپال کشور فقیری در همالیا با چند تفنگ محدود مصادره شده جنگ خلق را آغاز کردند _ آنها الان واحد های نظامی صد نفری لرتش نیپال را شکست میبخشند پیروزی سرتاسری کشور را تعهد مینمایند . اینکه آنها چطور رشد کردند و چگونه قدرت سیاسی سرخ توده ی در نجات بوجود می آید مورد بسازیمنی مفصل قرار داده میشود . نظر به اینکه نبرد های قطعی ای در آینده نزدیک در پیشرو است به صف لوانی نیرو ها نظر اندازی میشود .

امریکا بعد از یازدهم سپتامبر

باب اوکیان رهبر مائوئیستهای پیشگام امریکا لوضاع بعد از یازدهم سپتامبر را مورد تحلیل و تجزیه قرار میدهد . دور نمای انقلاب را ((در شکم لژها)) در نظر مجسم میسازد .

مخالفت ، مقاومت و شکست ماشین تجاوز امریکا بر عراق !

چرا عراق ؟ و چرا حالا ؟ تحلیل و تجزیه اینکه امپریالیستهای امریکائی چرا شلاق کش می کنند ، اجنبی پنهانی آنها افشا میشود . بر نقاط اتش افزائیکه میتوانند مقاومت بر انگیزد و برنامه های امریکا را مختل سازد انگشت گنشته میشود .

تصویر روی جلد پوستری است که توسط جنبش مقاومت خلقهای جهان طرح ریزی شده است . عنوان آن از سرود انترناسیونال اقتباس شده است ((برخیز ای داغ لعنت خورده ، دنیای فقر و بندگی ، جوشیده خاطره هاربره ۰۰۰ دنیای بهتری در حال تولد است))

نقاشی پشت جلد تصویری از تظاهرات ضد گلوبالیزیشن در جنوا ، ایتالیا در ماه جولای

نیپال

انقلاب در نیپال

جهان بهتری در حال تولد است .

۱

برگزیده از باب اوکیان ، صدر

حزب کمونیست انقلابی

امریکا پیرامون امریکا بعد

از یازدهم سپتامبر

۱۱

جنگ عراق

دروازه ای امریکا بسوی

یک ((خاور میانه ای

بزرگتر)) و یا موج جدیدی

از مقاومت علیه امریکا ؟

۱۵

کمپوزا : تحلیل و تجزیه

اوضاع کنونی توسط

مائوئیستهای جنوب شرق آسیا

۲۰

قطعهنامه کنفرانس مشترک

احزاب و سازمانهای

مائوئیستی ایران و افغانستان

۲۳

یکسال پس از اشغال

افغانستان توسط امریکا

۲۶

بهناسبت دهمین سالگرد

بیانیه تاریخی کانزالو

صدر حزب کمونیست پیرو

۳۱

سلاح انتقاد

کویرنکای ما : جنگ داخلی

اسپانیای جنگ امروز

۳۳

نیپال :

جهان بهتری در



همزمان با چاپ این مقاله ما خبر دار شدیم که مبارزه طبقاتی در نپال صافتر می شود. از روز ۱۰ نوامبر (پسند) تحت رهبری ح ک ن (م) کاتماندو پایتخت کشور و اندک مناطق روستائی ای که هنوز در دست ارتجاع است را فلج کرد. درست زمانی که هند به اتمام رسید، یکرشته حملات نظامی هماهنگ از سوی ارتش هائیبخش خلق در «کالانگا» مقر فرماندهی ناحیه «جوملا» و در مقر پلیس در «تاکوکوت» در «گورکا»، بطور همزمان پیش برده شد.

در «کالانگا» بهنگام جنگ، رزمندگان مدت ۷ ساعت ۱۰۰۰ سرباز ارتش سلطنتی نپال را در پادگان آنها بیخکوب کردند. ۳۳ نفر از قوای دشمن کشته شده که در میان آنان بسیاری درجه دار موجود بود. بطبوعات کاتماندو ادعا کردند که ۵۵ تن از افراد ارتش رهائیبخش خلق توسط هلیکوپترهائی مجهز به دید بیابانه اند، کشته شده اند. ناحیه «گورکا» در منطقه مرزی نپال فقط ۹۰ کیلومتر از کاتماندو و قصر پادشاهی فاصله دارد. در مقر پلیس در «تاکوکوت» نیروهای امنیتی شکست خوردند و ۲۶ تن از آنان در یک یارد یکساعت و نیمه کشته شدند.

بطبوعات کاتماندو در آخر نوامبر همچنین از پیشرویهائی ارتش هائیبخش خلق در منطقه غربی نپال صحبت میکند و برای از بین رفتن برستیژ دولت نپال در صورتی که «اساگاراتا» (اورست) بدست مائونیستها بیفتد، سوگواری میکنند.

حزب پارلمانی و قصر سلطنتی پشدمت منشعب و متفرق شده اند. علت این امر از یکطرف ضربات ارتش رهائیبخش خلق بود که دولت نپال را کج و درمانده کرد و از طرف دیگر از هم گسیختگی بیشتر سیستم سیاسی ارتجاعی بواسطه کودتای خرنده توسط شاه «گی آن انرا» بود.

میتنگ توده ی در حوزه پایگاه اصلی جنگ خلق در غرب نیپال

فرز «بام دنیا» به اهتزاز در آورده اند. این کشور که زمانی بعنوان تامین کننده مزدور برای ارتشهای خارجی شناخته می شد، امروز به سرزمین خاستگاه سربازان انقلاب پرولتاریائی تغییر یافته است. زنان نپال که برای سده ها تحت انقیاد حاکمیت فئودالی بوده اند، امروز بپا خاسته و برای تعیین سرنوشت خویش سلاح بکف گرفته اند. آنان قرن بیست و یکم را

که در ماه اکتبر پارلمان را منحل و از حکومت خلع ید کرد. جهانی برای فتح

۱ - مقدمه

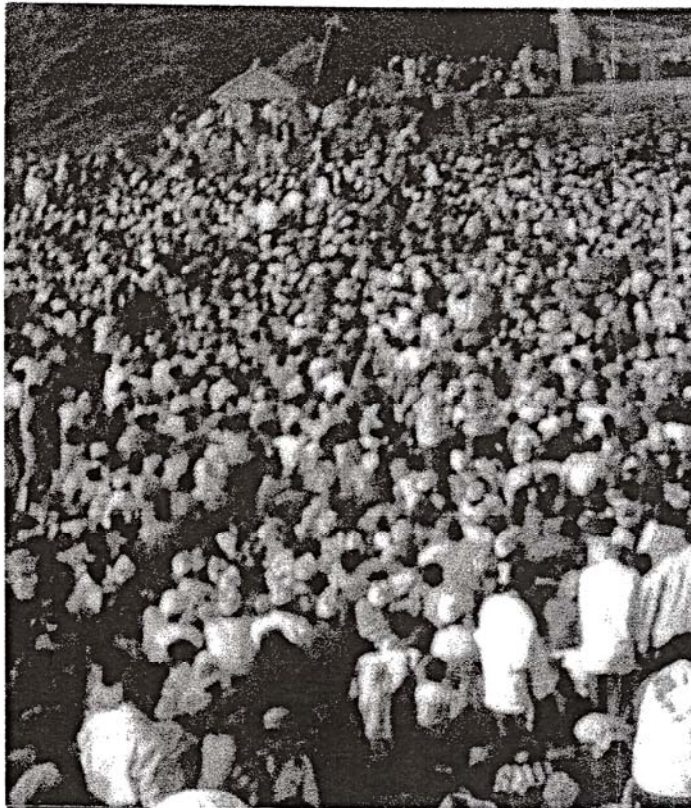
توده های فقیر، محروم و پایمال شده نپال جنگ خلق را هفت سال است براه انداخته اند. آنان چهره کشور را تغییر داده و پرچم سرخ انقلاب را بر

سرخ که تحت آن توده ها از سنن کهنه صدها ساله گسست میکنند، در طول و عرض نپال شکوفه زده و کل جامعه با این واقعیت روبرو شده که انقلاب بسوی پیروزی سراسری پیشروی میکند؛ و همه اینها در جهانی که در آن یک کشور که تحت حاکمیت خلق باشد، وجود ندارد.

برای سده ها زندگی توده های خلق در نپال تغییری محسوس نکرده بود. مناسبات اقتصادی و اجتماعی نپال توسط وابستگی آن به هند و غرب تعیین می شد. توده های نپال نیروی کار ارزان ذخیره برای هند بودند و منابع طبیعی آن سوخت برای اقتصاد هند. زیبایی های طبیعی کشور، پانورامای دست نخورده ای برای جهانگردان غربی بود که می توانستند در آنجا به قله ساگاماتا (اورست) خیره شوند و از روش زندگی سرزمینی که بظاهر از هرج و مرج و تلاطمات زندگی صنعتی و مناسبات اجتماعی حرص و آز و جنگلی متعارف در جوامع صنعتی بدور مانده، شگفت زده شوند. اما این ظاهر آرام تنها نمای بیرونی کشوری است که زندگی توده های آن در رنج و بد بختی میگذرد، ثمره کارشان به جیب زمینداران فئودال، از ما بهتران کاتماندو و اربابان هندی آنان سرانبر می شود. فرزندان این مردم باید برده این اربابان می شوند و یا اغلب بصورت کارگر مهاجر با حداقل دستمزد در هند بکار مزدوری مشغول می شوند.

مناسبات سیاسی نپال، پوسته لازمه برای چنین عقب ماندگی ای بود. برای سده ها، سلاطین بر نظام فئودالی حکمفرمایی کردند. تلاشهای دهه ۵۰ برای رفم، این نظام ستمگرانه را دست نخورده باقی گذاشت و فقط تغییراتی صوری در آن ایجاد کرد. بطور خلاصه، نپال در انتظار یک انقلاب دمکراتیک برای رهائی توده ها

حال تولد است



نوع نوین، ارتش رهائیبخش خلق نپال، ایجاد شده است. در جریان جنگ با دشمن و در جریان متحد کردن و بسیج توده ها، امروز این ارتش به سطح واحدهای لشگری که هر یک برگزیده صدها سرباز است، تکامل یافته است. در مواجهه با این وضعیت، حکومت ارتجاعی مجبور به فرار از بخشهای زیادی از مناطق روستائی شده است. قدرت سیاسی

به این ترتیب آغاز کردند. کشوری که زمانی فقط بخاطر جاذبه های توریستی اش معروف بود، امروز بعنوان کشوری با اهمیت استراتژیک برای امپریالیستها و همیچنین برای توده های انقلابی سراسر جهان، شناخته می شود.

تحت رهبری ح ک ن (م)، یک ارتش پسر ارش برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم)، یک ارتش

و رها کردن نیروهای تولیدی بود. همانطور که مائو تسه دون آموخت، در عصر امپریالیسم این وظیفه پرولتاریا است که توسط حزب کمونیست پیشاهنگ خود توده های خلق را برای به انجام رساندن انقلاب دمکراتیک نوین رهبری کند. این انقلاب نه تنها رشته های قوی مناسبات قرون وسطانی و وابستگی به قدرت های خارجی را از هم می تند بلکه بمثابة بخشی از انقلاب پرولتاریائی جهانی راه را برای پیشروی بسوی سوسیالیسم و کمونیسم در نپال هموار می سازد.

در ۱۳ فوریه ۱۹۹۶، حزب کمونیست نپال (مائوئیست) جرات براه انداختن جنگ خلق را بخود داد. یک فراخوان پرنهین جنگ برای ساختن آینده ای نوین. این جنگ، با موج حملات نقشه مند آغاز شد و کل کشور را تحت تاثیر قرار داد اما از طرف نخبگان غرب زده کاتماندو نشین، خور و بی ارزش جلوه داده شد. برای سالها واحدهای کوچک نیروهای چریک، بکار تبلیغی و سازماندهی در روستاها دست زدند. آنها ابتدا به سلاحهای ابتدائی محلی مسلح بودند و گاهگاهی به مجهز به چند سلاح مدرن بودند که از دست نیروهای دشمن طبقاتی گرفته بودند. ابتدا آنها زد و خوردهای کوچک با نیروهای پلیس و دار و دسته های آدمکش وابسته به فئودالها که دهقانان را در شرایط اطاعت و بندگی نگاه می داشتند، به پیش بردند. اما برنامه انقلاب لرضی و تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی قلب توده های وسیع خلق را فتح کرده و شمار بزرگی از جوانان و زنان و توده های فقیر بطور پیوسته به حمایت از جنگ برخاستند.

در طی ۶ سال، انقلاب پیشرویهایی عظیم کرد و با اسواچ حملات ضدانقلاب، ترورهای های باندهای مرتجع، نیروهای مسلح پلیس و اخیرا

با ارتش سلطنتی نپال مقابله نموده و آنرا شکست داده است. وضعیت در پائیز ۲۰۰۲ به اینصورت است که حکومت نپال در بخش عمده ای از روستاها تقریبا هیچ حضوری ندارد. نیروهای مسلح دولت کهنه نه فقط در منطقه غربی که انقلاب از همه جا قویتر است، بلکه در مناطق شرقی و مرکزی نیز دچار یکرشته شکستهای مهم شده اند. خارج از کاتماندو ارتش سلطنتی چندان کنترل ندارد، بجز در پادگانهای در مراکز ناحیه های مختلف و قسمتهای از ترائی که دشت حاصلخیزی در مرز جنوبی هند است. از میان ۲۳ میلیون جمعیت نپال، ده میلیون نفر در مناطقی که قدرت سرخ حاکم است زندگی میکنند. نخبگان حاکمه بین یاس و انتقام جوئی وحشیانه دست و پا میزنند.

بلحاظ سیاسی دشمن منفرد و بحرانی است. قدرت انقلاب مانع برگزاری انتخابات نوامبر ۲۰۰۲ که حکومت نپال برنامه اش را داشت، گشت. در زمانی که این مقاله به تحریر در می آید، شاه «گیاندر» نخست وزیر را عزل کرده و عملا همه قدرت را خود بدست گرفته. به این ترتیب حتی آن رفرمهای بی مایه ای که پس از خیزش توده ای ۱۹۹۰ انجام گرفته شد، ملغی شده است. حتی در مناطقی که تحت کنترل دشمن است، حمایت از انقلاب بصورت شرکت وسیع مردم در بند (اعتصابات عمومی) و دیگر شکلهائی مبارزاتی صورت میگیرد.

آینده نپال میان دو مقر فرماندهی قرار گرفته است: یکی کاتماندو پایتخت کشور؛ و مناطق روستائی که بدور مرکز انقلاب که ناحیه رولپا در غرب کشور است، حلقه زده اند.

اربابان سنتی نپال، یعنی هند و امپریالیستها، به امید اینکه ابتکار بدست دولت نپال بیفتد کمکهای خود را به آن افزایش داده اند. همزمان

انقلابیون در حال بسیج قوای خلق برای زورآزمائیهای تعیین کننده که در افاق پدیدار شده است، هستند. نتیجه این نبردها نه تنها تاثیرات عمیقی بر کشور خواهد گذاشت بلکه همچنین بر سرنوشت انقلاب در هند و در جهانی موثر خواهد بود.

۲ - اوضاع عمومی

یک زندگی بکر وشاعرانه

یا ستمگری خشن فئودالی ؟

امپریالیسم و فئودالیسم شرایط زندگی مردم نپال را در وضعیت قرار داده اند که در مقایسه با زندگی در اروپا، قرون وسطانی بحساب می آید. هنوز قبیله ها، «راتو» و «کوسوندا» بشکل کوچی و کوچی در جنگلها زندگی میکنند و زندگی آنان عمدتا وابسته به شکار حیوانات است. وفور آب در کشور موجب ریشخند توده هائی است که مجبورند آب آشامیدنی را از آب باران تامین کنند و حیوانات خود را نیز در نوشیدن آن با خود سهیم کنند. در مناطق روستائی زنان برای آوردن آب از نزدیکترین روخانه یا چشمه مجبورند پای پیاده اغلب سه ساعت کوهنوردی کنند و آب را در کوزه به پائین بیاورند.

طبق گزارشات نشریه کارگر، ارگان ح ک ن (م)، درآمد سرانه نپال ۱۸۰ دلار است. یعنی در لیست کشورهای فقیر یکی مانده به آخر. حدود ۷۰ درصد مردم زیر خط فقر مطلق بسر میبرند. نپال کشوری شدیدا فقیر است که در آن پولورایزاسیون طبقاتی و نابرابری بیداد میکند. ده درصد از جمعیت، ۴۶ و نیم درصد از درآمد ملی را بخود اختصاص داده اند و مالک ۶۵ درصد از زمینهای قابل کشت اند.

شرایط نپال بویژه برای زنان ستمگرانه است. دختران بواقع از تحصیل کنار گذاشته میشوند، از مایملک خانوادگی

ارث نمیبردند و مجبورند به زندگی در چاردیواری خانه تن دهند. بعضی از آنها حتی قبل از ۱۳ سالگی شوهر داده میشوند. امید به زندگی در نپال فقط ۵۶ سال است اما در مورد زنان که نیمی از آسمان را بر دوش دلرند این رقم پایینتر است. نپال جزو «محدود کشورهای دنیاست که امید زندگی زنانش کمتر از مردان است؛ و این خود بازتاب تکان دهنده ای از پیرسالاری سنگین بر این کشور است. تعداد کثیری از زنان بهنگام تولد میمیرند و بسیاری از کودکان نیز در نتیجه سو، تغذیه، وبا و آنفولانزا جان میهند. نرخ مرگ و میر کودکان بیش از ۷۵ نفر از هزار نفر است. این رقم ده برابر کشورهایمانند ژاپن و سوئد است. نظام خدمات درمانی مدرن تقریباً در مناطق روستائی وجود ندارد. فقط تعداد کمی از دهات از مراکز درمانی بهره مندند که این شامل بیمارستان هم نمی شود. در بیشتر روستاها اگر کسی بیمار شد فقط دو راه در برابرش وجود دارد: یا خودش با استفاده از گیاهان و روشهای درمان سنتی معالجه میشود و یا برمیگردد ناپهنگام تن میدهد. مالاریا، تیفوئید، وبا و سل شیوع دارد. بعلت تجاری شدن امر درمان، مخارج دوا و درمان در شهرهای بزرگ کشور بسیار سنگین است. حتی طبقه متوسط نپال هم مشکل میتواند داروهای مورد نیاز را تهیه کند. نرخ سواد در نپال بسیار پایین است. بر مبنای آمار حکومت نرخ با سوادان کمتر از ۵۰ درصد است و جوانان تحصیل کرده باید به هند یا کشورهای دیگر بروند تا شاید شغلی پیدا کنند. (آمارها از شماره ۳ نشریه کارگر سال ۱۹۹۷، سومین کنفرانس سازمان ملل در مورد عقب افتاده ترین کشورها، سند مربوط به نپال چاپ بروکسل، ۱۴ تا ۲۰ می ۲۰۰۱، و دائره المعارف بریتانیکا اخذ شده است.)

گذرانند. کار روزمره آنان جمع آوری اولیه ترین مایحتاج زندگی و فروش گیاهان، روغن حیوانی و میوه هائی است که در روستا تولید میکنند. برخی از ساکنین نواحی دور افتاده باید برای تهیه مایحتاجی نظیر نمک، فلفل سیاه، دارو و لباس به بازارهای محل بروند و آنها را بر دوش خود حمل کنند و نزدیک به دو هفته پیاده در راه باشند تا به محل زندگی خود برسند. وسیله اصلی حمل و نقل در مناطق مرتفع، قاطر و اسب است. بدین ترتیب زندگی مردم این نواحی بسیار پر هزینه میشود. برای مثال قیمت کالاهای وارداتی میتواند به ۱۵ تا ۲۰ برابر قیمت بازر برسد. امپریالیستها نه حالا و نه هیچوقت در پی این نبودند که نپال را یک «بهر آسیائی» جا بزنند. برای چند دهه آنها بی اعتنا به رنج و فقر توده های نپال نگاه میکردند و شرایط این کشور را بعنوان یک بخش حاشیه ای عقب افتاده جهان سوم، حفظ کردند.

کشوری در چنگال هند و غرب

شرایط بسیار دشوار زندگی در نپال بازتاب جایگاه این کشور در نظام جهانی امپریالیستی است. اگر بخواهیم به مساله عمیقتر نگاه کنیم، میبینیم که نپال چندین نسل است که زیر سلطه سنگین هند قرار دارد. چند میلیون مهاجر نپال در بدترین شرایط در گوشه و کنار هند مشغول بکارند و کمترین دستمزدها را میگیرند. اغلب آنها مردان جوان یا میانسال هستند که قاعدتاً باید منبع اصلی رشد اقتصاد یک کشور باشند. اما کار آنها در حال حاضر خدمت به ثروتمند شدن هند است. شرایط سخت حاکم بر زندگی زنان نپالی به این مساله هم برمیگردد. چرا که آنان تنها در خانه مانده اند و هم باید مزارع کوچک را بچرخانند و هم بچه بزرگ کنند. بعلاوه نپال یک منبع مواد خام برای

هند هم محسوب میشود. نپال هم منبع تهیه چوب برای هند است و هم بطور مشخص بخش عظیمی از نیروی هیدروالکتریک لرزان را برای آن کشور تامین میکند. نپال سومین منابع هیدروالکتریک دنیا بعد از برزیل و چین را دارا است. اما این منابع بخاطر توده های این کشور تامین نشده است. تعداد بیشماری از مردم نپال روشنائی از چراغ پیه سوز یا آتش هیزم تامین میکنند. طنز اینجاست که کل کشور از نیروی برق بحد مورد نیازش برخوردار نیست. یعنی در شهرها و روستاهائی که برق کشی شده هم رادیو و تلویزیون جزو تجملات بحساب می آید.

نپال همچنین بازاری است که توسط محصولات هندی تسخیر شده است. قرارداد «آشتی و دوستی» که در سال ۱۹۵۰ بین نپال و هند منعقد شد، دست و پايل مردم نپال را بسته و آنان را از ایجاد صنایع ملی در حال رشد باز میدارد. بر مبنای این قرارداد، کل تولید صنعتی مورد نیاز مردم نپال باید توسط هند تامین شود. یعنی نپال باید بازاری امن برای محصولات هند باقی بماند.

جهانگردی از سوی غرب نیز یکی از مهمترین منابع کسب ارز خارجی برای نپال است. منبع دیگر نیروی کار جوانان است که به هند صادر میشود. با وجود این بخش اعظم پولی که در عرصه جاذبه های توریستی نپال یعنی مشخصاً صعود به قله های هیمالایا خرج میشود، به جیب واسطه های غربی میرود. این رقم تا ۹۰ درصد هزینه تورهای کوهنوردی را در بر میگیرد. یعنی اقتصاد کشور از بخش اعظم این درآمدها بی بهره است. طبقه حاکمه هند معاهدات مخفی گوناگونی را با طبقات حاکمه نپال به امضا رسانده که این کشور را بشدت به هند وابسته کرده است. این مساله حتی در عرصه امنیت ملی نیز صادق است. بر مبنای قراردادی که

شام
روزیکه
در
حوزه
شانخوا شبحا
در شرق
نیپال
تاسیس
حکومت
خلق
اعلام
گردید



یک یادگان (تول) ارتش ازادپیش خلق در حال تعمرن در برابر توده های مردم در حوزه تجارت



منار یاد بود جانباختگان خلق در توانگ رولیا

طریق کنترل تسهیلات و صنایع به انقیاد خود در آورد. خلاصه آنکه نپال تحت سلطه هند در یک ساختار جهانی امپریالیستی جای گرفته تا همچنان به فقر تکان دهنده، عقب ماندگی، محرومیت از آموزش و پرورش و وابستگی کامل به صنعت

همه این معاهدات کلوی اقتصاد نپال را می فشارد و خصوصا راه شکلگیری یک اقتصاد متکی بخود را می بندد. قصد آشکار طبقه حاکمه هند اینست که تحت پوشش معاهدات دوستی و برابری نپال را به بخشی از هند تبدیل کند و مردم این کشور را از

در سال ۱۹۶۵ امضا شده تامین تسهیلات و مهمات مورد نیاز ارتش نپال با هند است. اگر هند نتواند این تسهیلات را تامین کند، آنوقت نپال موظف است نیازهای خود را فقط از آن دسته کشورهای جهان سوم تامین کند که هند توصیه کرده باشد.



مردم در حال

کشت و کار

در مزارع کلکتیوی

واقع در مناطق

وسطی

غرب نیپال

خوب سیم است. زمین معمولی چار نامیده میشود. بخش اعظم اراضی آبال و دویم در اختیار زمینداران بزرگ است. و اراضی سیم و چار در اختیار دهقانان.

جامعه روستایی نیپال به زمینداران بزرگ، دهقانان ثروتمند، میانه و سطح پائینی دهقانان میانه حال، دهقانان فقیر و دهقانان بی زمین تقسیم میشود. بعلت مناسبات تولیدی نیمه فئودالی یک خرده مالک نیپالی بسختی ممکن است همانقدر مرفه باشد که یک فرد بیکار در جامعه اروپا که از سیستم قابل اتکای خدمات اجتماعی بهره مند است. مالک نیپال، عموماً به کسی اطلاق میشود که بحد کافی صاحب زمین است تا بتواند به بقای خویش ادامه دهد. او خانه و دام و مرغ و خروس خود را دارد و میتواند از طریق آنها کود و خوراک خویش را تأمین کند. مالک خودش لازم نیست در مزرعه اش کار کند یا دام هایش را نگهداری کند. دهقانان ثروتمند کسی است که دو جفت گاو نر، دام و ماکیان برای تهیه شیر و گوشت و کود در اختیار داشته باشد. او بخشا روی زمین کار میکند و بخشا از



ارتش ازادبیخش خلق در ارتفاعات بالائی کوه های همالیا

جاناجاتی یاد میشود (و رویهم اکثریت اهالی را تشکیل میدهند) تحت سلطه، غارت و تحقیر طبقاتی و کاستی قرار دارند. کاست های بالائی بر حاصلخیزترین اراضی در دره ها و مناطق مرفه ترآئی و نیز مهمترین مناصب حکومتی، تجاری و صنعتی چنگ انداخته اند. اراضی نیپال از نظر کیفیت به ۴ دسته تقسیم میشود: بهترین اراضی را آبال میگویند. رده بعدی را دویم میگویند. نام اراضی

توریسم در این خطه زیبا و صدور جوانانش ادامه دهد.

زنجیرهای بومی بر دست و پای خلق

نیپال یک کشور چند ملیتی و چند زبانه است. اما تحت سلطه کاست های برهمن و چتری قرار دارد. اقلیتهای ملی که از آنان تحت عنوان

نیروی کار اجاره ای استفاده میکند و بخشا بکار شراکتی با دیگران نیز می پردازد (این بصورت کمک افراد به یکدیگر بویژه در فصلهای معین است). دهقان ثروتمند یک خدمتکار خانگی هم دارد. دهقانان میانه حال و سطوحی پائینی آنان کسانی هستند که یک جفت گاو نر، زمین کافی برای انجام کشت شراکتی، و محصول کافی برای تامین آذوقه یکسال را دارد. دهقانان فقیر کسانی هستند که قطعه زمین کوچکی دارند، دام ندارند و محصولاتش بخشی میتواند کفاف شش ماهشان را بدهد. دهقانان فقیر کار شراکتی نمیکند بلکه نیروی کار خود را می فروشند. دهقانان بی زمین در سراسر سال کار خود را به معرض فروش میگذارند و زندگی خانواده، دهقان فقیر بسیار شبیه به بردگان تحت انقیاد است.

بعلت مناسبات نیمه مستعمراتی و وابستگی نپال به هند، تولید صنعتی در این کشور بسیار ناچیز است. صنایع معدود نپال را شرکتهای چندملیتی و بورژوازی هند با همکاری طبقه سرمایه داری کمپرادور نپال ایجاد کرده اند. این صنایع عمدتا شامل کارخانه های تولید عرق، شراب و داروسازی است. اغلب این شرکتهای را بخاطر سود بردن از کار ارزان کودکان برپا کرده اند. بخش بزرگ محصولات صنعتی که انگ «ساخت نپال» بر خود دارد و شامل ساعت، رادیو و تلویزیون میشود واقعا ساخت نپال نیستند. بلکه مونتاژ قطعاتی هستند که از هند و ژاپن و سایر کشورها وارد شده اند. سرمایه داری بوروکرات بمثابه پدیده دو رگه ای از فئودالیسم و سرمایه داری کمپرادور شکل گرفته و عمیقا در جامعه ریشه دوانده است. سرمایه، بوروکرات مردم را تحت یوغ استثمار چند وجهی قرار داده است. برای مثال اگر دهقانی بخواهد یک مرغداری درست کند هم باید به مقامات

حکومتی رشوه بدهد و هم به آن بخش از صنایع که به مرغداری مربوط می شود. بهمین ترتیب به بسیاری از بوروکراتهای دفاتر ثبت املاک میتوان رشوه داد و سند مالکیت دهقانان را بنام ملاکان کرد. تحت اوضاع مشخص نپال، که کار تولیدی تمام وقت در هیچ بخشی وجود ندارد، مالک در عینحال سرمایه دار صنعتی نیز هست، عضو پارلمان یا وزیر نیز هست، و همینطور سرمایه دار بوروکرات هم هست. بهمین ترتیب دهقان، کارگر زراعی، کارگر صنعتی و فروشنده کار نیز هست.

این جامعه کهنه و پوسیده زندان ملل مختلف است. قدرت دولتی ارتجاعی به قوه پلیس و ارتش و توسط نظام قوانین و احکام ارتجاعی از این جامعه حفاظت میکند.

۳ - مبارزات خلق

(یک بررسی مختصر)

بحران در نظام پارلمانی

سقوط سلطنت مطلقه

در سال ۱۹۹۰ یک خیزش توده ای عظیم علیه شرایط استمرگانه حاکم بر نپال برپا شد. این خیزش نتیجه مبارزه، درازمدت علیه سلطنت فئودالی بود که طی دو دهه ۷۰ و ۸۰ بشکل برجسته ای رشد کرده بود. پیش از سال ۱۹۹۰ نظام فئودالی پانچایات هم، احزاب سیاسی را غیرقانونی اعلام کرده بود. کشور توسط شوره های نجبا اداره میشد که به آنان پانچایات میگفتند؛ و حرف آخر را شاه میزد. خیزش ۱۹۹۰ سرانجام طبقات حاکمه را وادار به قبول تغییراتی در نظام حاکم کرد و نظام پارلمانی دوباره برقرار شد. خلق نپال انتظار داشت که بعد از برقراری مجدد نظام پارلمانی زندگی بهتری داشته باشد. انتظار داشت که گوشه و کنار کشور جاده کشی شود، همه جا برق کشی شود،

دارو در اختیار بیماران قرار گیرد و کل کشور توسعه یابد. انتظار داشت که فقر و فلاکت مردم از میان برود. و فرزندانشان بتوانند تحصیل کنند و مشاغل بهتری داشته باشند. مردم انتظار داشتند که حکومت جدید شرایط بهتر معیشت و زندگی را برای آنان تامین کند. انتظار الغای اشکال گوناگون نابرابری اجتماعی، منجمله

موقعیت نابرابر زنان و ستم بر زن، ستم کاستی، موقعیت فرودست اقلیتهای ملی و تبعیض و توهین علیه آنان در ادارات دولتی را تامین کند. مردم امیدوار بودند که رشوه خواری و پارتی بازی بتاریخ سپرده شود.

اما بلاهای بیشتری که جامعه نپال بدان مبتلا بود وخیمتر شد. امیدها و انتظارات مردم به تلخی نقش بر آب شد. علیرغم مبارزات و فداکاریهای عظیم، برقراری نظام پارلمانی تغییر چندانی در رژیم نداد. توده های منکوب شده دریافتند که «تغییرات» چیزی نیست جز «همان آتش در کاسه جدید». نظام اجتماعی و مناسبات اجتماعی همان ماند که در رژیم قبلی بود. بسیاری از اشکال استثمار و ستم و عقب ماندگی برجای ماند. برقراری نظام پارلمانی در نپال که شامل یکی از گسترده ترین طیف نیروهای سیاسی در مقیاس جهانی بود، نتوانست نیاز عاجل این کشور یعنی انقلاب دمکراتیک نوین را پاسخ دهد. نتوانست وابستگی به امپریالیسم را قطع کند. تحت این نظام، سلطنت و ارتش سلطنتی بمثابه ستون فقرات دولت، دست نخورده باقی ماند. نظام پارلمانی نتوانست انقلاب لرضی را به انجام رساند و بدین ترتیب نیمه فئودالیسم را حفظ کرد. بعبارتی دیگر هیچ تغییری در خصلت طبقاتی دولت یا جامعه بوجود نیامد.

از زمان برقراری نظام پارلمانی در سال ۱۹۹۰ و برگزاری نخستین انتخابات در سال ۱۹۹۱، تا به امروز پارلمان از پاسخگوئی به مشکلات مردم باز مانده

است. بین احزاب عمده، رقیب یک اعلان جنگ سیاسی جریان یافته تا قدرت را از چنگ یکدیگر در آورند. همه، احزاب در پارلمان گوئی در یک رقابت ماراتون شرکت دارند. رقابتی که جایزه اش غارت مردم است. آنها با این انگیزه تمام وقت در حال توطئه گری برای خنثی کردن و براندازی یکدیگرند. در درون حکومت اشکال و قیحانه و بشدت شنیع رشوه و پارتی بازی بیداد میکند. بعلاوه سرکوب بیرحمانه و خشن اعتراضات و مخالفت‌های مشروع بیحساب و کتاب صورت میگیرد. همزمان مسائل مربوط به ملیتها، دمکراسی و مشکلات معیشتی با حدت و شدت طرح شده اند.

بعلاوه در مرزهای جنوبی، هند به مداخله در امور داخلی نپال ادامه داده و بشکل فزاینده ای در حیطه های اقتصادی، سیاسی و حتی جغرافیائی به چنگ اندازی پرداخته است. پارلمان بجای پرداختن به این مسائل نشان داده که آلت دستی بیش نیست. حکومت‌هایی که یکی پس از دیگری در نپال بر سر کار آمده اند نه خواستند و نه توانستند معاهدات نابرابری که ضامن سلطه هند است را ملغی کنند. برعکس آنها بیش از پیش بسمت وابستگی و خدمت به طبقه حاکمه، هند گرایش یافتند. آنان راه خیانت به خلق را در پیش گرفتند. دست در جیب‌ها اعتراضات قهرتمند توده ای، یعنی در سال ۱۹۹۶ بود که معاهده، ماهاکالی با حکومت هند منعقد شد. بر طبق این معاهده، منابع آبی ماهاکالی در اختیار هند قرار گرفت. نیروهائی که بعدها حزب کمونیست نپال (مائوئیست) را شکل دادند در آنزمان از توطئه، سه جانبه، شاه، حزب کنگره و به اصطلاح «جیب‌ه چپ» انتقاد کردند. اما تبلیغات داخلی و خارجی، تصویر سراب گونه ای از این معاهده در برابر مردم می نهاد. در پی تحولات

جامعه، بخش فزاینده ای از مردم بیدار شدند و این سراب رنگ باخت. در جریان این تحولات، مائوئیستها پیگیرانه و با عزمی راسخ توده های خلق را در یک سلسله مبارزات سیاسی برای افشای این توطئه ها رهبری کردند.

علیرغم ظاهر جدید پارلمانی، حکومت با تبهکاری به سرکوب مخالفان خود برخاست. صدها نفر بجرم اعتراض علیه موضع حکومت دستگیر شده و تحت شکنجه قرار گرفتند. در سال ۱۹۹۳، در جریان اعتراضات کاتمانو علیه حکومت، سه نفر بقتل رسیدند. ادعای راه دمکراتیک دست آخر به انداختن رای در صندوقها تنزل یافت. رژیم گاه بگاه آمار و لرقامی جور میکرد تا رشد معجزه آسای اقتصادی کشور را به نمایش گذارد. اما کشور بیش از پیش فقیر شد و سطح زندگی مردم هر روز نسبت به روز پیش پاینتر رفت.

برخی افراد سؤال کرده اند که چرا نظام پارلمانی در نپال شکست خورد. آنها بطور خودبخودی به این جواب رسیدند که دمکراسی جوان هنوز بحد کافی در جامعه ریشه نوانده بود. اما این به اصطلاح دمکراسی هرچه بیشتر ریشه می دواند، غارت و سرکوب و خیانت ملی و بحران بیشتری بوجود می آورد. انقلابیون نپال دیده بودند که در آنسوی مرزهایشان چین مائوئیستی چه بهبود عظیم و غیرقابل انکاری در شرایط زندگی مردمش بوجود آورده بود. دیده بودند که چگونه گام بگام نابرابری های آشکار را تقلیل داده و چهره کشور را عوض کرده بودند. در چند دهسال که چین سوسیالیستی وجود داشت، کسب قدرت توسط میلیونها توده، فقیر و ستمدیده و ایستادگی در برابر امپریالیسم را بنمایش گذاشت. بعلاوه مردم نپال اینرا هم دیدند که بعد از کودتا در چین و بقدرت رسیدن دن سیائو پین دیگر این کشور

سوسیالیستی باقی نماند و مردم چین تحت حاکمیت ریویزیونیستهای بورژوا بار دیگر گرفتار فلاکت و استثمار سرمایه داری شدند. در سمت دیگر نپال، هند قرار داد که آنرا «بزرگترین دمکراسی» جهان می نامند. مردم فقر و فلاکت توده های هند، و غارتگری بورژوازی این کشور و خیزشهای عظیم توده ای در آنجا را بارها دیده اند. پس موفقیت دمکراسی پارلمانی کجاست؟ طبقه حاکمه ارتجاعی بر راه و روش انتخاباتی اتکا، میکند تا «دمکراسی» اش ریشه بپوندد. اما همه، اینکارها دست بورژوازی ارتجاعی و مستبدان فئودال را باز میگذارد تا کشور را بفروشد و بیش از گذشته به غارت و سرکوب خلق ادامه دهند.

اینده نوین

در

افق

نمایان گشته است

در اوضاعی که با ناراضیاتی و بیداری فزاینده، توده های وسیع نسبت به «راه مسالمت آمیز» برای تغییر جامعه مشخص میشد، و تئورسین های لیبرال مشتاقانه به تبلیغ این راه مشغول بودند، و شرایط زندگی میلیونها نفر با فریاد یک دگرگونی عمیق و تکاندهنده و فوری را طلب میکرد، حزب به انجام تدرکات لازم برای برپائی عالیترین شکل مبارزه انقلابی یعنی جنگ مسلحانه پرداخت.

حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در سال ۱۹۹۶ جنگ را آغاز کرد. طریق آغاز جنگ در این کشور با سایر جنگ‌هایی که احزاب پیشاهنگ پرولتری در کشورهای دیگر آغاز کرده بودند بسیار متفاوت بود: حزب هزاران نفر را در برپائی اسواج خیزشهای توده ای رهبری کرد. نخستین آماج این حملات نمایندگان



ارتش ازادبخش خلق در حال اجرای یک نمایش هنری در حوزه شانخوا شیخا در شرق نیپال

فئودالیسم و سرمایه داری بورکرات کپیرادور و نهادهای قدرت دولتی بودند. نزدیک به ۵۵۰۰ عمل مبارزاتی بزرگ و کوچک علیه دشمن طی این موج اولیه به پیش برده شد. این مبارزات در بین طبقات مختلف و روشنفکران و احزاب سیاسی درون و بیرون پارلمان بحث و جدل سیاسی عظیمی را برانگیخت. بلافاصله بعد از این عملیاتها، دشمن به سرکوب پلیسی فزاینده علیه مردم دست یازید. در سراسر کشور موج دستگیری و قتل و عام و اعمال مستبدانه دیگر براه افتاد. (برای اطلاع از تحولاتی که به آغاز جنگ خلق انجامید و نیز وقایع نخستین سال جنگ به شماره های ۲۲ و ۲۳ جهانی برای فتح رجوع کنید).

با آغاز جنگ خلق، صحنه سیاسی دستخوش دریائی از تغییرات شد. در آغاز دشمن فلج شده بود و نمایندست چگونه به اوضاع جدید برخورد کند. اما شرایط به آنها امکان مکث و فکر کردن نداد. هرچه جنگ خلق بیشتر توسعه می یافت، پارلمان بیشتر بکام بحران فرو میرفت. چریکهای خلق مدلوما نیروهای پلیس ارتجاعی را به ستوه می آوردند. ماموران دشمن و صاحب منصبان روستا از دهات رانده شدند. اینکار نخست در مناطق مرتفع و بویژه در غرب کشور که بشدت عقب افتاده بود انجام گرفت. وقتی که نیروهای پلیس تضعیف شدند، حکومت حزب کنگره نیپال دست لوباش خود را باز گذاشت و آنان را مسلح کرد تا مردم را بکشند. بعضی دالر و دسته های لوباش را درست کردند که کار آنها غارت اموال مردم، تجاوز به زنان و زیر نظر داشتن و گزارش دادن درمورد انقلابیون مائوئیست بود؛ تا بتوانند آنان را به کمین اندازند. این باندهای مسلح بعدا کوشیدند در گوشه و کنار جولان دهند تا افکار احمقانه خود درمورد انقلابیون را عملی کنند. وقتی که

مائوئیستها به مجازات این جنایتکاران برخاستند، طبقه حاکمه تبلیغ کرد که آنها «افراد غیرنظامی بیگناه را می کشند». چریکهای تحت رهبری مائوئیستها سلاح از کف این لوباشان درآوردند. نخست کوشیدند آنان را با انجام برخی مجازاتها وادار به کنار کشیدن کنند. به آنان هشدار دادند که دیگر نباید علیه مردم قلدری کنند. برخی از مترجعین سرسخت که با پلیس در دستگیری و قتل مردم همکاری کرده بودند و علیرغم این هشدارها همچنان به اعمال خود ادامه میدادند به قتل رسیدند.

با پیشروی جنگ خلق، بر فعالیت این دالر و دسته ها افزوده شد و حکومت برای سرکوب بیشتر و ضربه زدن به تعداد کثیرتری از هواداران و حامیان انقلاب کماندوهای پلیس را بمیدان آورد. نیروهای انقلابی کارزاری

را برای «کور کردن فیل» رهبری کردند. معنای اینکار از بین بردن «چشمهای فیل» بود. یعنی دسته های شبه مسلح تحت رهبری حزب کنگره هند که چشم «فیل» کماندوی پلیس بحساب می آمدند. محدود شدن فعالیت این گروههای شبه نظامی، دست و بال نیروهای مسلح انقلابی را در مبارزه با کماندوهای پلیس بازتر میکرد.

نیروهای مسلح خلق بر حملات نظامی خود علیه حلقه های ضعیف دشمن و عمدتا پاسگاههای غیرمستحکم پلیس افزودند. اینکار بلحاظ سیاسی امتیازاتی در بر داشت چرا که میتوانست دشمن را به موضع دفاع تاکتیکی بیندازد. و از دفاع تاکتیکی به دفاع استراتژیک بکشاند. این بمعنای همان اصلی بود که مائو جلو گذاشت. «بطور تاکتیکی ده تن در



ارتش ازادیبخش خلق

در حال اجرای

یک برنامه

هنری



شربا . یکی از اقلیتهای ملی نیپال . در حال اجرای یک نمایش هنری در میتنگ توده ای . آنها در ارتفاعات بلند بشمول نواحی قله ایوریست بسر میبرند

سه هنگ بهم می پیوست تا یک گروهان را تشکیل دهد. گردان از سه گروهان تشکیل شد و حدوداً ۱۰۰۰ سرباز را در بر گرفت. برای نخستین بار در جریان نبردهای سال ۲۰۰۲ شاهد ظهور گردانها بودیم. بعضی از این واحدهای بزرگ بطور دائمی شکل گرفتند. اما بعضی ها فقط طی یک

تقیه در صفحه ۵۸

تاکتیکی برای نابودی نقاط تجمع دشمن از ده تن علیه یک تن پیروی نمود. برای انجام اینکار واحدهای هرچه بزرگتر نیروهای خلق باید شکل بگیرد. نخست واحدهائی را از بهم پیوستن سه جوخه که ۳۰ سرباز را در بر میگیرد تشکیل دادند که یک هنگ ۱۰۰ نفره تشکیل میشد. سپس

برابر یک تن» و «بطور استراتژیک یک تن در برابر ده تن» در حالیکه در یک مقیاس سراسری تعداد نیروهای خلق کمتر از نیروهای دشمن است و تا منتها خواهد بود و بنابراین به یک مفهوم استراتژیک کلی باید یک تن علیه ده تن جلو رود، اما میتوان این نیرو را متمرکز کرد و بطور

برگزیده از باب اوکیان

صدر حزب کمونیست انقلابی امریکا

امریکا بعد از ۱۱ سپتامبر

مجددا تنظیم گردیده اند.

جهانی برای فتح

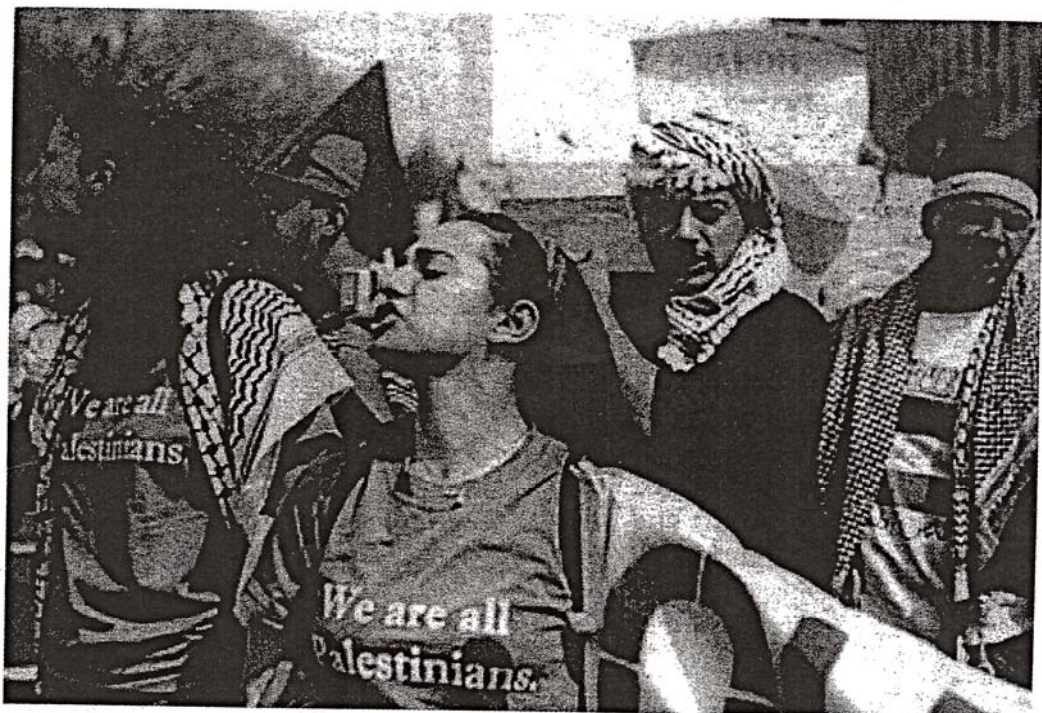
من می‌خواهم اول در باره بعد استراتژیک اوضاع جاری و انکشافاتی که بعد از یازدهم سپتامبر صورت گرفته است حرف بزنم. فکر می‌کنم به اوضاع باید اینطور نگاه کنیم که اعمال امپریالیستها طیف وسیعی از احتمالات و دیگ جوشانی از تضادها را بوجود می‌آورد. به عبارت برجسته تر بگویم، اوضاع در برگزیده طیف وسیعی از احتمالات است، از یکطرف در جهت منفی آن، ممکن است، پرولتاریا و انقلاب پرولتری در سطح بین المللی شکست مهلکی بخورد به آنگونه که ما را چندین دهه به عقب براند. اگر چه نه از لحاظ سیاسی، اما از لحاظ تشکیلاتی موجب نابودی جنبش کمونیستی بین المللی و نیروهای پیشرو آن بشود، و امپریالیستها برای استحکام خود به پیشرفتهائی دست یابند، بخصوص امپریالیستهای امریکائی. یا اینکه ممکن است در جهت مثبت (که این نیز محتمل است) کل روندی که امپریالیستها براه انداخته اند بصورت بیسابقه و عمیقی به ضد خود تبدیل شود، پیشرفتهای عظیمی نصیب مبارزه انقلابی جهان و انقلاب پرولتری بین المللی شود.



قیام شهر لاس آنجلس در ماه اپریل سال ۱۹۹۲

این جنبش نوین را بخشی از کار عمومی انقلابی حزب بسازد. قطعات زیر از آثار باب اوکیان صدر حزب کمونیست انقلابی امریکا بنام «اوضاع نوین و چلنج های عظیم» «انقلاب را دریابید، تولید را افزایش دهید» و از مضامین رفیق اوکیان با کارل دکس سخنگوی سرتاسری حزب کمونیست انقلابی امریکا که در جریده کارگر انقلابی لرگان نشراتی حزب کمونیست انقلابی امریکا بنشر رسید، انتخاب شده است. این مضامین که در سی دی هم ثبت گردیده است در دسترس قرار دارد. قطعات زیر بمنظور نشر درین مجله

طبقه حاکمه امپریالیسم امریکا حملات خونین خود را علیه خلقهای جهان شدت می بخشد، آنچه را که آنها بنام «جبهه مادر وطن» («جبهه داخلی») یاد میکنند، به صحنه مبارزات شدیدی بدل شده است. در سراسر جهان خلقهای انقلابی و مترقی با اشتیاق انکشاف این اوضاع را تعقیب میکنند و امیدوارند مخالفت در درون امپریالیسم یا گفته انقلابیون امریکا در « بطن خود جانور » هرچه سریعتر اوج بگیرد. حزب کمونیست انقلابی امریکا، یکی از احزاب شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بشدت میکوشد تا



شهر واشنگتن دی سی در ۲۰ ما اپریل ۲۰۰۲

اعتلای انقلابی بوجود آید، حتی در جائیکه امریکا نامیده میشود انقلاب پیروزمندی صورت گیرد. ما باید به طیف احتمالات و عمق تضاد هائی که در این اوضاع نقش بازی میکنند و این تضاد ها در اثر عملکرد امپریالیستها بحرکت در می آیند و از آن شکل می گیرند، نگاه کنیم. هر یک از این دو حالت افراط آمیز و یا چیزی در بین آنها ممکن است نتیجه ای باشد که از - دیگ جوشان تضادها - به ثمر می رسد و یا اینکه خود را به جلو می راند، طوریکه از بسیاری جهات بنظر می رسد، بشمول بیانیه های عمده ای که جورج بوش بعد از یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ ارائه داده است امپریالیستها - بخصوص امپریالیستهای امریکائی - به یقین خیالهای سرکشی در سر دارند. اما در عین زمان

الزامات زیادی هم در پیش رو دارند. و ما باید هر دو را مد نظر بگیریم. آنها این خیال را در سر می پروراند که کل مناطق را از نو دسته بندی کنند (آرزو دارند دسته پر) بسته قطعه بازی) را اساسا دوباره گد بزنند، تمام شرائط را از سر نو سازمان دهند، از نقاط ستراتیژیک آسیای مرکزی و شرق میانه که عجلاتا درگیر آنند آغاز کنند؛ اما از آن پا فراتر بگذارند، در سطح جهان وارد عمل شوند. آنها به «نظم نوین جهانی» باز گشت کرده اند، نظم نوین جهانی شماره ۲ را روی دست گرفته اند، این بار با ژرفا و پهنای وسیع تری نظر به جنگ اول شان که ده سال قبل علیه عراق بره انداختند. آنها اجندائی (دستور کار) وسیعی با الزامات غول آسانی را جلو خود قرار داده اند.

* * * * *
بعضا دیده میشود که از دولتها و دیگر نمایندگان قدرت «تربیههای داهیهانه و تعدیلات ناچیز» ارائه می شود مبنی بر اینکه «اگر روش بسیار تندی را در پیش بگیریم و یکباره مخالفین زیادی را بر انگیزیم، خود را از بعضی متحدین خویش تجرید میکنیم.» ولی «هسته مرکزی» استراتژیستهای امپریالیستها جواب می دهد: «مهم نیست؛ ما نمیتوانیم اجازه دهیم شرایط تحقق آنچه را که ما میخواهیم انجام دهیم. شرکای ائتلاف تعیین کنند» (این مسئله توسط دونالد رمزفیلد طی بیانیه ای در اواخر سال ۲۰۰۱ بصراحت اظهار شد، وی گفت ماموریتی که در پیشرو داریم باید متحدین ما را تعیین کند نه بر عکس آن، در غیر آن «ماموریت گنگ باقی می ماند و ما در



هر دو تصویر صحنه های از مارش علیه بدرفتاری پولیس

با مردم در شهر لاس آنجلس روز ۲۲ اکتوبر سال ۲۰۰۲

بخاطر اینکه این مسله به احتمال زیاد با واقعیت نمی خواند چرا که این مسله آنها را نگران نمی کند - بلکه به این علت که بر قرار کردن رابطه نزدیک بین صدام حسین و یازدهم سپتامبر با اهداف شان لزوماً مطابقت نزدیک ندارد .

آنها جنگ بی انتها را اعلان کرده اند که این حق را بخود میدهند که با هرکس داخل جنگ شوند، بهر دلیل و بجنگ دست بزنند، در هر وقت، در هر جا و از هر وسیله ای در جنگ استفاده کنند - بشمول استعمال سلاح نره وی. بنابراین گرچه آنها برای تامین منافع شان بین صدام حسین و وقایع یازدهم سپتامبر رابطه ای برقرار خواهند داشت، ولی برای شان با صرفه تر است که خط دیگری هم ترسیم کنند که بروی آن ادعا کنند بخاطر یازدهم سپتامبر نه بلکه صدام (یا فلانی) برای شان یک پرابلم است. برای اینکه بمردم خورا که فکری تهیه کرده باشند موضوع سلاح انهدام دسته جمعی را عنوان می کنند، گرچه طی چندین سالیکه ناظرین ملل متحد در آنجا بودند از بین بردن وسائل و امکانات آنها نظارت کردند، به یقین آطوریکه عراقیها میگویند تصادم با ناظرین ملل متحد بخاطری صورت گرفت و کار شان در سال ۱۹۸۸ از هم پاشید که از ناظرین ملل متحد در تدارک حمله بر عراق برای مسائل جاسوسی استفاده می شد - چنانچه

آورد که کنترلش از توان آنها خارج است. درین میان، صرف نظر از اینکه امپریالیستها چه خرابکاری و تباهی را با چه شکلی از اشکال در پیش میگیرند، نیرو های مردمی سراسر جهان - بخصوص نیرو های انقلابی پورلتاریای بین المللی و جنبش کمونیستی بین المللی - مکلف اند درین راستا کار کنند که از بطن همه خرابیها و ویرانیهایی که امپریالیستها به بار می آورند چیزی بسازند که از وضع موجود بصورت رادیکال تفاوت داشته و بهتر از ان باشد .

* * * * *

یک چیزیکه بروشنی وضاحت پیدا میکند و با تغییر و تحولات بعد از حادثه یازدهم سپتامبر برجسته تر گردیده این واقعیت است که اهداف امپریالیسم امریکا با وقایع یازدهم سپتامبر روز به روز کمتر و بصورت ثانوی (فرعی تر) ربط می گیرد. بطور مثال شرایط عراق و صدام حسین را در نظر بگیریم. رهبران سیاسی و نمایندگان امپریالیستهای امریکا بوضاحت میگویند « صدام حسین پیش از یازدهم سپتامبر پرابلم بود و بعد از یازدهم سپتامبر هم پرابلم است » بدون شک در عین زمانیکه باز هم تلاش خواهند کرد بین صدام حسین و یازدهم سپتامبر رابطه ای برقرار نگاهدارند، اما اساس کار شان را بر آن استوار نخواهند کرد - نه

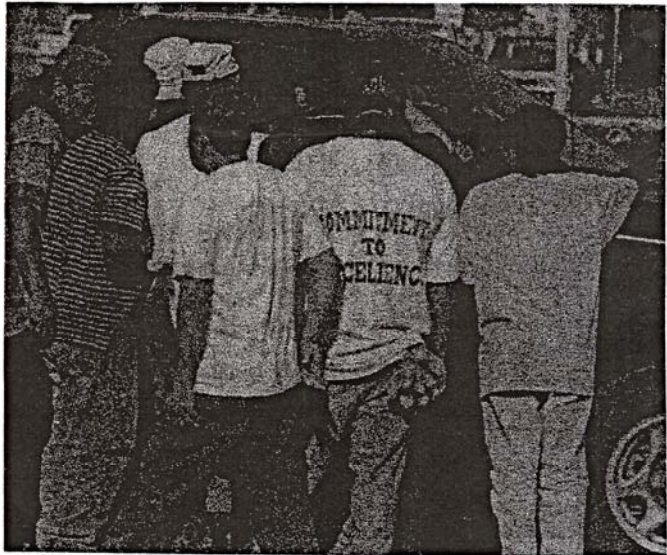


سطح کسانی تنزل میکنیم که با آنها کمترین وجه مشترک داریم » (« ماموریت » همان دسته بندی دوباره کل مناطق از اساس است، تجدید سازماندهی تمام جهان برمبنای خطی که آنها در راستای منافع ستراتیژیک خود می پندارند... اما آنچه میخواهند انجام دهند در ذات خود دلرای این امکان است که آنها را فراتر از نیرو و توانشان بکشاند و از هم بگسلد، و با نیروهایی را بحرکت در آورد که نتوانند آنها زیر کنترل خود در آورند. حتی بکار برد سلاح نره وی (اتمی) توسط امپریالیستهای امریکائی، که امکان استعمال آن در جریان امر واقعی است، حل و فصل همه چیز بر وفق مراد شان را تضمین نمی کند - این بذات خود نیرو های سرکش دیگری را در سطح دیگری بحرکت درخواهد

نباید پافشاری کنیم پایه وحدت خود را با همگان بر اساس درک ما از ماهیت سیستم قرار دهیم، ولی در عین زمان تلاش بخرج دهیم که مردم را به این درک برسانیم که این کارها جزو الزامات سیستم امپریالیستی است.

کل این ماشین جنگی و حرکتش ماهیت حقیقی سیستم امپریالیستی را به نمایش می گذارد و توهمات کسانی را که به ماهیت این دیو شک دارند بهم می زند، چیزیکه روشن می شود اینست که منافع امپریالیستها بمثابة یک طبقه آنها را بحرکت می آورد و این منافع طبقاتی در شکل دولت و رقابت بین دولتهای امپریالیستی در سیستم شان تجسم می یابد. این هم جزئی از ماهیت سیستم آنهاست. یک سیستم امپریالیستی که بدون اختلاف باشد وجود ندارد. بین کشور های امپریالیستی و ملل تحت ستم (آنچه در عام جهان سوم نام داده میشود) دره عمیقی وجود دارد؛ همچنان بین کشورهای امپریالیستی اختلافات شدید و رقابت در جریان است، حتی در همین حالتی که امریکا، در مقطع کنونی، در رابطه با دیگران در موقعیت حاکمی مسلط تری یا بصورت واضح در موقعیت برتری قرار دارد ...

حتی موسسات بین المللی مانند صندوق بین المللی پول (International Monetary Fund)، بانک جهانی (World Bank)، سازمان تجارت جهانی (World Trade Organization) به این مفهوم مافوق ملل نیستند که از زیر تاثیر دولت ملی خود خارج باشند و نه می خواهند از آن کناره بگیرند، خصوصا در حال حاضر و یا باین زودی ها، وحتى در آینده های دور چنین بنظر نمیرسد. این موسسات گاهی و در عین زمان ابزار سلطه امپریالیسم و عرصه رقابت بقیه در صفحه ۴۲



روز مزدوران مکزیکویی در حال کمین در شهر دالاس ایالت تکزاس

بوجود می آید، در نقاط مختلف جهان قوای دیگری و تضاد های دیگری بحرکت در می آیند و شدت کسب میکنند، تا آنجا که حتی از اداره و کنترل خود امپریالیستها سرکشی نمایند.

ریشه های قضیه

ماهیت سیستم آنها

مهم است تاکید شود که این اعمال از ماهیت سیستم امپریالیستی ریشه میگیرد. مسئله فقط این نیست که شخص دیوانه ای در راس کار قرار گرفته است... جلااد خندانی چون دونالد رمزفلد که بنظر میرسد خوشحال است، همچنان بوش و باقی همپالگان وقتی از خرابکاری و کشتار مردم سخن میگویند احساس خوشی میکنند. مسئله تنها این نیست که گروه معینی بقدرت رسیده است و مست از قدرت بنحوی بدنبال هدفهای هولناک خود خوشحال براه افتاده اند. اساسا مسئله از ماهیت سیستم ریشه میگیرد. ما در حالیکه

امروز روشن شد امریکا از اول در صدد این کار بود.

منظور اینست که آنها از یکطرف میخواهند از آزادی که در اختیار دارند استفاده کنند، شرق میانه و در واقع جهان را سر از نو سازمان دهند و در تسلط محکم خود در آورند، اما در عین زمان بخاطریکه درین نقطه از جهان نیرو های دیگری هم «دست اندر کار» اند، و در سراسر جهان در ساختمان اهرم های قدرت «بی ثباتی» بیشتری بوجود می آید، بشمول سقوط رژیمهائیکه جزئی از نظام امپریالیستی موجود میباشند، امپریالیستهای امریکائی مجبورند بدین سان عمل کنند تا قالب دیگری برای جهان طرح ریزی نمایند. (علاوه بر فلسطین جا های دیگر مثلا عربستان سعودی، مصر، و پاکستان را در نظر بگیریم) در حالیکه ماشین جنگی امپریالیستهای امریکا بشدت عمل میکند تا با چوب چماق همه را در نظمی زیر هژمونی خود مستحکم در آورد، در عین حال واکنش دیگری

جنگ عراق

به قلم فاطمه روزالوکاو

(Fatima Resolucao)

در همین موقعی که مجله بدست نشر سپرده میشود، تدرک حمله بر عراق برهبری امریکا شدت کسب میکند. گرچه پیش بینی دقیق حوادث ناممکن است، اما تصمیم امریکاییها برای جنگ با عراق مانند روز روشن است، دلایل فرلوانی وجود دارد که نشان میدهد امریکا برنامه جنایت کارانه اش را عمل کردنی است _ جهانی برای فتح

چرا جنگ و چرا جنگ در این موقع ؟
مقصد و هدف جنگی که علیه عراق در شرف وقوع است چه میباشد؟ پاسخ به این

دروازه ای امریکا بسوی یک و یا موج جدیدی از

است. همینکه تاریکی جنگ بر جهان سایه می افکند و روشنایی بصیرت اجتماعی ضعیف نفسان کمتر میشود، برای مردم مشکل میگردد که در برابر چال و فریب مقاومت کنند و مولفه های مبارزه را بصورت موثریکار گیرند بر آنصورت از قوت مبارزه کاسته می شود _ مگر آنکه مردم از منافع بولتهای نیدخزل در جنگ بصورت روز افزونی آگاه شوند، وحدت منافع خلقهای جهان منجمله منافع خلق عراق در هر خم و

سئوال به دو دلیل مهم است، اول اینکه بتوانیم با جنگ مخالفت کنیم، در برابر آن مقاومت نشانیم، امریکا و متحدینش را از حصول آنچه که برایش تلاش بخرج میدهند در صورت امکان شکست دهیم. تا حال که این نوشته زیر تحریر است هنوز جنگ بر نگرفته است، در بسیاری کشور ها قبلا در برابر جنگ مقاومت های عظیمی براه افتاده است، اما پیشک خم و پنج هائی هنوز در پیش رو

(قارچ) سر میزنند، امریکا در افریقای غربی به دو کشوری که صادرات نفت شان تثبیت شده است (Nigeria) (Angola) انگولا و همچنین به گینی (Gabon) گابون که استعبد (Equatorial Guinea) تولد نفت در آن موجود است علاقمند است، حامیان و پشتیبانان جورج بوش حتی زحمت اینرا بخود نمی دهند که بگویند وزیر خارجه بوش کولن پاول به انگولا مسافرت کرد و در گابون گونسگرگی خاکریز شده امریکا را که از دیر زمانی مسود بود بنابر دلایل بشری دوستی دوباره باز کرد، نفت اساس علاقمندی سیاست امریکا نسبت به مکزیکو (Mexico) و وینزویلا (Venezuela) نیز میباشد، فرستادن عساکر امریکائی با ده هلیکوپتر و ۹۴ ملهون دالر برای کمک به عملیات ضد شورش در پابندی امریکا به (Columbia) کولمبیا لوله های نفتی است تا لوله های نفت را از شر جنبش های چریکی و هم از کشور های اروپائی مصون نگهدارد، البته با چریکها گاه و ناگاه وارد معامله گری هم میشود، در حال حاضر نظریه پائین بودن مقدار تولیدات نفتی از یکطرف و ضرورت روبه افزون امریکا به نفت از جانب دیگر این کشور ها در سیر کردن اشتباهی نفتی امریکا نقش ثانوی بازی میکنند. یک دلیل دیگر هم وجود دارد که آن بسیار واضح نیست،

عضو دائمی شورای امنیت ملل متحد همه دلای کمپنی های نفتی میباشدند و هرکدام آنها منافع بزرگی را در عراق برای خود متصور اند، این بدانمعنی نیست که آنها صرفا گرسنه منفعت جوئی از کسب نفت میباشدند، گرچه در آخرین تحلیل انگیزه اصلی شان منفعت جوئی است، ملکیت بر ذخیره های نفتی است، نه فقط بخاطر تجارت ستراتیژیکی است، نه فقط بخاطر تجارت نفت، بلکه مهمتر از آن مسئله کنترل نفت توسط سرمایه داری انحصاری مطرح است، ثائنها اینکه مسئله صرفا برسر نفت عراق نیست، گرچه نفت عراق بذات خود برای برنامه جورج بوش دلای اهمیت است، مسئله نفت تمام شرق میانه مطرح است، حتی آن هم بذات خود مسئله اساسی نیست *

امریکا در حال حاضر چیزی بیشتر از نصف نفت جهان را بمصرف میرساند و این فیصدی تا سال ۲۰۲۰ قرار است به اندازه دو بر سه (دو سوم) مقلد نفتی که امریکا در حال حاضر یکبار از زدهاد باید، برای آنکه منابع نفتی خود را متعدد و متنوع ساخته باشد، کمپنی های نفتی امریکا و قوای نظامی آن با شدت روز افزونی بطرف دریای کسپین (Caspian Sea) و مناطق اسهائی روسیه قدیم در (دریای خزر) حرکت است، در سایه پایگاه های نظامی امریکا لوله های نفتی در هرجا مانند سمارق

جنگ بخاطر نفت ؟

بسیاری میگویند این جنگ بخاطر نفت است. این درست است، اما مطلب را نباید در چوکات محدودی درک کرد. دو نکته را بطور آگاه باش باید علاوه نمود، اول اینکه جنگ بخاطر نفت است نه تنها باین مفهوم که نفت را کی تصاحب میکند، بلکه در عین زمان طی چه شرائطی؟ برای کی هیچ نفت داده نخواهد شد و برای کی _ نظریه اینکه تا چه حد با ((امموریته)) امریکا همراهی میکند _ چقدر نفت داده خواهد شد، نفت بمعنی چقدر شاه رگ حیاتی امپراطوری ها مطرح است *

اگر سئوال شود ((بر کدام سیاره ای زندگی میکنند؟)) جنایات شان هنوز برجسته تر بنظر میرسد، زیرا اگر تا چند دهه دیگر بجای استعمال نفت الترنیتو دیگری جستجو نشود آینده بشریت با فاجعه اقلیمی روبروست. فضای زمین رو به گرم شدن است، آب خیزی لوقیانوس ها و دریا ها بلایا و مصائبی بیبار می آورد، بعضی ها اظهار میکنند ((دست بوش در جیب کمپنی های نفتی است)) اما مساله برتاب فراتر از این است، نفت و قدرت بوشانوش هم حرکت میکنند، کمپنی های نفتی هم در تعلیم و تربیه بوش و کابینه اش برای رسیدن به قدرت دست داشته اند *

این یک حادثه کاملا اتفاقی نیست که پنج

« خاور میانه ای بزرگتر » مقاومت علیه آمریکا

پنج جنگ که برهبری دره دزدان امریکائی براه می افتد و قاتلهائی که منافع شان در پشت سر این جنگ نهفته است بصورت برجسته روشن گردد _ درست بر عکس دشمن که میخواید آنها از نظر مردم ببوشاند عمل شود. اتحاد بین مردم جهان باید بصورت پیوسته توسعه یابد و آن در عرصه های مختلف نبرد بنمایش گذاشته شود، ثانیا اینکه پیش بینی کردن و ارزیابی قضایا نیکه غیر قابل پیش بینی میباشند در پرتو

کشورهای اروپائی و جاپان تقریبا بصورت مطلق به نفت شرق میانه متکی میباشند، تقلیل تولیدات نفت بحیره شمال (دریای شمال) (North Sea) به وابستگی این کشور ها به نفت شرق میانه بیشتر می افزاید. زمین نقطه نظر تلاش های آمریکا برای تصاحب منابع نفتی غیر از شرق میانه بیان پیش دستی آمریکا است. هرکه نفت شرق میانه را در اختیار خود داشته باشد بر اروپا نفوذ غیر قابل تصویری خواهد داشت، وزیر دفاع بوش داندلر رمزفیلد (Donald Rumsfeld) بسیار اشتیاق دارد که از ((چند برابرکردن قوه)) حرف بزند، وی درین باره سخن میگوید که ترکیب عوامل مختلف (قدرت انفجار گلوله جات توام با قدرت پرتاب دقیق آنها) ((کشنده گی)) گلوله ها را چند چند بیشتر میسازد. هدف بوش در رابطه با عراق بدست آوردن ترکیب کردن عوامل مختلفی از همین نوع است، وی میخواید شرق میانه را منحصرآ زیر نفوذ سیاسی _ اقتصادی آمریکا داشته باشد تا باتکای قدرت نظامی این سه اهرم آمریکا قدرت کشنده گی خود را چند برابر بسازد. باز هم بهمان قانون لوشمیدس برگشت میکنیم _ اگر اهرمی ((بقدر کافی نرازد)) و ارتفاعی ((بقدر کافی بلند)) داشته باشیم، میتوانیم حتی زمین را از جایش بلند کنیم.

حوادثی که تا حال بوقوع پیوسته است، چهار چوکاتی را تمهین میکنند که وقایع بعدی در آن انکشاف و توسعه خواهد یافت، و بنابراین آن ما میتوانیم مبارزات و اهداف خود را سمت و سو دهیم. پیش بینی ما نباید صرفا به اساس آنچه که تا حال دشمن انجام داده است استوار باشد، بلکه در عین زمان اهداف و امکاناتی را نیز در نظریگیریم که در کبر و دل توفان تضاد ها برای مردم میسر است. آمریکا در نظر دارد عراقی را که از لحاظ اقتصادی و سیاسی وابسته به امپریالیستها است به مستعمره جدید کاملا منحصر بخود بدل کند، از نمونه افغانستان کار بگیرد رژیم دست نشانده و سست کمر از نوع رئیس جمهور کیزی بوجود آورد، وایانکه مانند انگلستان که توسط راجا ها برهنهستان حکمرانی میکرد، واشنگتن میخواید توسط حکام گماشته خویش بر عراق حکمرانی کند. این برنامه جورج بوش است برای ((فردای پس از پهلوزی)) جنگ عراق جدید (آنچه برخی از مقامات واشنگتن پیش از پنج برای عراق این نام را اختصار کرده اند) بهره ای در شرق میانه ایست که توسط آمریکا سر از نو نقش بندی و طرح ریزی میگردد، یک ((شرق میانه وسیع که از شمال آفریقا گرفته تا افغانستان و پاکستان توسعه دارد)) _ آنچه را که دو تن از مشاورین قدیم کلنتون (Clinton) اخیرا طی مقاله از آن نام برده اند. درین طرح جدید عراق از لحاظ اقتصادی ذخیره سرشاری از نفت میباشد که آمریکا شاه رگ رقبای آینده را در اختیار خود میگردد. از لحاظ نظامی عراق پایگاه عظیمی است که می تواند هر رژیم سرکش را بزور سرخم کند. این ((شرق میانه وسیع)) کلید طرح ریزی نقشه جدید جهان در دست آمریکا قرار میگردد. با جنگ در افغانستان آمریکا یک سرسخ نقشه جدید جهان را گره زد، با جنگ در عراق سرسخ مهمتر دیگری را میخکوب میکند .

این نکته ای بسیار مهم است که وقتی جورج بوش از ((تغییر رژیم)) سخن میگوید باید فهمید منظورش چیست. وزیر خارجه (Colin Powell) جورج بوش کولن پاول گفت که آمریکا نمونه تاریخ لشغال آلمان و جاپان را مورد مطالعه قرار داده است. این (Colin Powell) نظر کولن پاول بدروستی از طرف عموم مورد استهزا قرار گرفته است، زیرا آلمان و جاپان علیرغم شکست شان در جنگ عمومی نوم، کشور های نهایت پیشرفته جوامع امپریالیستی است که بر خلقهای جهان تغذیه نموده اند در حالیکه عراق با این کشور ها شباهتی ندارد و خودش منبع تغذیه امپریالیستها بوده است. وی درعین این تفاوت وجوه تشابهی هم موجود است. یک تفاوت اساسی اینست که بعد از جنگ عمومی دوم آمریکا حتی الامکان کوشید آلمان و جاپان را دوباره سر پا کند تا در برابر روسه شوروی متحدینی داشته باشد، در حالیکه جورج بوش برنامه دارد عراق را به کشور مطیع خود بدل کند. هدف اصلی ((نازی زدائی)) آلمان و به محکمه کشاندن جنرالیهای عالیرتبه جاپانی، که به امپراطوری جاپان اصلا دکه ای هم وارد نکرد، تقلیل دشمنان آمریکا به شست ناچیز افراد بود. دم و دستگاه های نظام سرمایه داری آلمان و جاپان اعم از قوای نظامی، قضائی، بیروکرسی دولتی و دیگر اهرم های قدرت را علیرغم آنکه این دم و دستگاه ها جنایات بیشماری در حق مردم جهان و مردم خود مرتکب شدند، در نظر پاک و منزله جلوه دهد و آنها دربست در خدمت آمریکا قرار بگیرند. دل و دسته جورج بوش برنامه خود را چنین اعلان نموده که یکدسته از متحدین نزدیک صلح حسن (منجمله خانواده صدام حسین) را محاکمه میکند، اما به سائر مهره های شریک در قدرت تقریبا به تمام قدرتمندان عراق اطمینان میدهد که در امر خدمتگذاری به بادوان جدید شان از آنها

استقبال خواهد شد. مقامات رسمی آمریکا گفتند ((به عراق این پیام رسانده شود که شما همه یعنی ها (اعضای حزب بر سر اقتدار) را به قتل نمی رسانیم))، وقتی آمریکا عراق را به اشغال خود بر می آورد دروازه شکنجه گاه ها بسته نمی شوند. بر غیر آن مردم عراق چگونه حاضر خواهد شد که نفت محصول عرق ریزی خود را به کشورهایی تحویل دهند که سرزمین شانرا به اسارت بر آورده اند. در عراق و سایر نقاط جهان کمتر کسی یافت میشود که بعد

از جنگ بفکر صلح حسین باشد، اما بر مردم عراق بار سنگینی تحمیل میشود و تضاد با امپریالیستها شدت می یابد. عراق برای آمریکا بیشتر از آن اهمیت دارد که در جنگ فاتح شناخته شود. لرمپدس (Archimedes) فیلسوف یونانی گفت اگر اهرمی بقدر کافی نراز و با ارتفاعی بقدر کافی بلند موجود باشد میتوان حتی زمین را از جا بلند کرد. عراق قرار است که هر دو پیش شرط را برآورده سازد، حد اقل در سطح همان منطقه. بهمین علت است

برخلاف جنگ خلیج و حمله اول که آمریکا قوای نظامی، منابع اقتصادی و دستگاه های نفت عراق را مورد ضربت قرار داد، اینبار میکوشد در بست آنرا بطور سالم بدست آورد. منابع تثبیت شده نفت عراق بعد از عربستان سعودی در جهان بر درجه دوم قرار دارد، منابع نفتی تثبیت نشده آن شاید از این هم سرشار تر باشد. اگر عراق بجای کشوری که در معرض تحریمات اقتصادی برهبری آمریکا قرار دارد کشوری تحت اشغال برهبری آمریکا باشد در آنصورت بزود

کیست که ((مردم خود را با گاز مسموم کرد))

افشای برخی از دروغ های بوش و تونی بلیر (Tony Blair) نه فقط برای آنکه یکدیگر ای را گمراه کرده است بلکه برای آشکار کردن جنایتهای پیشین آنها مهم است. تونی بلیر (این سگ روی زانوی بوش) از زمره تمام روسای دولتی (و همچنان در حزب خودش) تنها کسی است که از ادعای جورج بوش مبنی بر اینکه بین صلح حسین و القاعده ارتباطی موجود است علنا پشتیبانی میکند، در واقع پس از آنکه مطبوعات آمریکا میج جورج بوش را گرفت وی از این دروغ دست کشید و آنرا به مشاورین خود واگذار کرد. شاید کاندلیسا رایس مشاور مصنوعیت ملی آمریکا هم برای آنکه خود را از اتهام این دروغ نجات داده باشد تلویحا گفت ((تا حال شواهدی در دست نیست ولی هر روزترین مورد معلوماتی بدست میاید)

ملائصرالدین روایت صادر کرد که ((مجازات پیش از خط صواب است))، باساس این منطق میتوان گفت که اگر بدون ثبوت قضیه و بدون آنکه اصل این داستان روشن شده باشد _ اگر باساس همین دلالت و شواهد درهم برهمی که در مورد حمله بر مرکز تجاری جهان و حمله بر پنتاگون ارائه میشود عمل گردد _ در آنصورت بقرقر هفته نامه آلمان (دی سبت) ، لوموند فرانسه، مطبوعات انگلستان و سایر رسانه های خبری جهان انگشت ملامتی حادته ۱۱ سپتامبر بیشتر بظرف خود جورج بوش و دم و دستگاهش اشاره میدهد. تا بظرف صلح ۰ بهمین منوال این حکم فنا فی السبیل که عراق دلای ((سلاحهای کشتار جمعی)) (Weapons of Mass Destruction) است روپوشی برای

دولت ایران هم سلاح داد تا جنگ را طولانی تر بسازد با کشت و کشتار متقابل هر دو رژیم حتی لامکان تضعیف شوند. آمریکا بار اول در سال ۱۹۷۸ به عراق انتراکس (Anthrax) فرستاد، به تعقیب آن در دهه بعدی نیز این مواد هفت بار دیگر به عراق فرستاد شد. رئیس جمهور آمریکا ریگان (Reagan) رمزفیلد را بجهت نماینده خاص خود برای ملاقات با صلح حسین فرستاد و سفارت آمریکا در عراق را مجددا افتتاح کرد. در ماه مارچ سال ۱۹۸۴ وقتی سازمان ملل متحد عراق را بجرم استعمال گازات زهری علیه ایران محکوم کرد، درست در همان زمان رمزفیلد با طارق عزیز وزیر خارجه عراق ملاقات میکرد. در سال ۱۹۸۶ مقامات پنتاگون افسران نظامی آمریکا را به عراق فرستادند تا به همفطاران شان در ارتش عراق کمک کنند، توانائی کشت و کشتار قوای هوائی عراق را بالاتر ببرند. در سال ۱۹۸۶ قوای هوائی عراق بم ها گازی را بر قریه حلبچه (Halabja) که زیر تصرف شورشیان کردی بود پرتاب نمود و چندین هزار افراد غیر نظامی را به قتل رسانند. وقتی صدای اعتراض جهانیان بلند شد مقامات آمریکا ادعا کردند که قضیه را مورد بررسی قرار دادند، ((ثبوتی)) بدست نیامد. در همین سال واشنگتن زیر ریاست جمهوری پتر جورج بوش صدور صورتیهای ویروس به

وزیر دفاع آمریکا رمز فیلد و کاندلیسا رایس در اول کوشش کردند ((ترویریز)) را باجنگ عراق پیوند بزنند، آنها ادعا کردند که پیش از ۱۱ سپتامبر محمد عطا با مامورین جاسوسی عراق در پراگ محقیانه باهم ملاقات کردند، دولت چکوسلواکیا، به اصطلاح منبع این خبر، گفت چنین چیزی اتفاق نیافتاده است، رئیس سازمان سیا جورج تینت نیز عین موضوع را به مجلس کنگره آمریکا بیان کرد. جورج بوش برحسب داستان

ترین فرصت بزرگترین کشور تولید کننده نفت جهان خواهد بود. این بذات خود یک مولفه بزرگ اقتصادی است. اگر عراق به تصرف کامل خود امریکا در آید، در آنصورت امریکا حقی معادل حق و تو کردن بازار نفت و قیمت نفت جهان را خواهد داشت. این امر بنسویه خود از اهمیت اقتصادی نفت عربستان سعودی و ایران می کاهد. در پهلوی این مسئله اگر برنامه نظامی جورج بوش مدنظر گرفته شود که به اساس آن میخواید یکصد هزار نفر عسکر امریکائی

را در عراق متصرفه امریکا جابجا کند تا امریکا ((جای بها ایستادن)) پیدا کند، در آنصورت خیلی دشوار و بعید از امکان بنظر میرسد که عربستان سعودی در برابر خواستههای امریکا از خود مقاومتی نشان بدهد. سر دمنوران سیاست خارجی هیئت حاکمه انگلیس در مورد اینکه انگلستان سلطنت سعودی را بوجود آورده است و بسادگی میتواند آنرا از هم بپاشاند سخن سرائی میکند .

اشغال عراق توسط امریکا و محکم بندی

خلیج توسط قوای نظامی امریکا ایران را هم مجبور خواهد کرد که از تظاهر به مستقل بودن خود دست بکشد. بعد از آن بولت سوریه در شمال عراق قزلبو دارد همچنان. تنویسن های مرتجع امریکائی با اشغال عراق خیال از بین بردن مسئله فلسطین را نیز بسر می پروراندند. آنها ادعا میکنند که ((راه ا بریزم از عراق می گذرد))، با کنترل مستقیم عراق توسط امریکا نفت شرق میانه، لوضاع شرق میانه تحت قیادت امریکا قزلبو میگردد، شاه رگ اروپا (رئینمورد

و سلاح هستوی را بر اهالی غیر نظامی بکار برد ؟

عراق را بمقصد استفاده سلاح نظامی منظور کرد، در همین زمان یک قزلبو داد خصوصی یک بلهون دالری عقد شد تا بر عراق دستگاه کمپایو _ نفتی اعمار گردد که در عین حال بتواند گاز زهری تولید کند. جورج بوش بزرگ منظور نمود که پنجمند ملهون دالسر کسک (پشکسل محصولات کشاورزی امریکا) به عراق سپرده شود، در سال بعدی این کسک را دو چند کرد. انگلستان نیز بعد از حمله بر قریه حلبچه (Halabja) به دولت عراق کمک نظامی کرد. در سال ۱۹۸۶ و ۱۹۸۸ روجنگهای خانمانسوزی که برای تصرف کردن نقطه ستراتیژیکی پوزه فائو (Fao Peninsula) بین عراق و ایران در گرفت مشاورین امریکائی به عراق کمک کردند تا نقشه حمله توسط گاز زهری برعساکر ایرانی را رویست بگیرد .

ازبین رفت. حدود یکصد هزار عراقی در اثر بمباران امریکا به قتل رسید و یک ملیون دیگر اکثرا اطفال در اثر تصدایرات (تخریبات) باقتصادی وحشیانه ای که بر عراق تحمیل کردند دچار مرگ شدند. سکاوت رتر (Scott Ritter) یکی از افسران سابق قوای دریائی امریکا که در راس ((تیم تفتیش سلاح پنهانی)) ملل متحد قزلبو گرفت و با عراق راه کینه توزی در پیش گرفت کتابی بنام جنگ با عراق نوشت و در آن ادعا نمود که ((۹۰ تا ۹۵٪)) سلاح های پیشرفته عراق تخریب گردید. لو همچنان اظهار نمود که برنامه، پژوهشات، زیربنا های تولید مواد کمپایو و بیولوژیکی، اعم از آزمایشگاه ها و دستگاه های تولیدی را تا آخرین لوله و خشت آن از بین بردند. تشعشع نما ها (Radiation De tectors) زمینی و هوائی از آتزمان تا حال ننوانسته است اثری از تصفیه پورانیم و پولاتونیم را نشان دهد، حتی اگر سلاح بیولوژیکی ای را پنهان داشتند _ شخص سکاوت رتر معتقد است هیچ چیزی پنهان نگردیده است _ آنچه از آتزمان باقی ماند تا حال روبه خرابی گذاشته و اصلا قابل استفاده نمی باشند. بهمین منوال یک عامل مهم دیگر اینست که سلاح های عراق به چند دانه موشک (Intermediate- range Scud) فاصله متوسط پیم و چند هواپیمای زمان زده

ای که با سهم و سرش بسته اند محدود گردیده است .

وقتی حکومت تونی بلیر اسنادی را که بریلا ساخت که از مدتها پیش قول داده بود و قزلبو بود که خطر عراق را برای متقاعد ساختن کشورهای اروپایی مستند سازد ، شخصی چون اهارون فراکاش ژنرال عمومی (Major General Aharon Farakash) آمر جاسوسی نظامی اسرائیل آنرا پاره پاره و بهور انداخت. ژنرال مذکور بنابیر دلائلی (شاید برای اینکه سران اسرائیلی را خاطر جمع ساخته باشد تا مبدا بوش و بلیر را تحویل بگیرند) اظهار نمود که عراق از تولید سلاح هستوی در آینده های نزدیک هنوز بسپار دور است، از لحاظ نظامی حتی ایران و سوریه برای اسرائیل بمراتب خطر ناکتر از عراق میباشد .

ولو اینکه تمام ادعا هائی را که بوش و بلیردر مورد عراق سر میهندند درست و راست باشد، حتی در همان صورت این امپریالیستها چه حق دلوند که بر عراق حمله کنند؟ بوش لول عراق را قبلا به ویرانه بدل کرد و بوش دوم قول میدهد که اینبار کلر عراق را از بد بدتر میکند، در یک چنین حالت اینها چه حق دلوند که به عراق حکم کنند کلام سلاح را تولید کند و کلام را نه؟ پرواضح است که مردم عراق با صلح حسین تصفیه حساب میکنند، اما امریکا چه حق دارد که درین موضوع مداخله کند؟ بوش

بالآخره وقتی رژیم ایران باساس معیار های امریکا ((معتوتس)) شد و صلح حسین به نوق امپریالیستهای امریکائی کاملا جور در نیامد، جورج بوش بزرگ در سال ۱۹۹۱ رپیی تخریب قنرت عراق برآمد. بعد از چهل روز بمباران متواتر و هفت سال وحشیگری به اصطلاح ((مفتشین ملل متحد)) که هرچیز عراق را ویران کردند، امریکا بهدف خود نائل آمد. عراق که زمانی یک قنرت نظامی بزرگ و پرتوان بود (البته با پول و لوازم امریکا و متحدیش) تقریبا بکل

بعدها صحبت خواهد شد) بر دست امریکا می افتد، خلق فلسطین تجرید و تهدید میشود، با ایپراتاید و تجرید نژادی فلسطینی ها و اخراج دسته جمعی آنها از فلسطین مسئله فلسطین یکطرفه میشود *

اما امریکا چرا باید از عراق شروع کند؟ ابلاغیه جورج بوش عراق، ایران و کوریای شمال هر سه کشور را بنام محور مرکزی شیاطین خطاب کرد، در حالیکه تلاشها و تلوکات نظامی امریکا از ابلاغیه آن نماینده گی نمی کند. جنگ با کوریا فعلا بر اجندای امریکا نیست (دولت امریکا ازینکه کوریای شمال برنامه سلاح هستوی را روی دست داشته است اظهار تعافیل نمود). این شاید بعلت مناسبات بین امریکا و چین

باشد که در حال پیشرفت است. اما چرا با حمله بر ایران نباید شروع کرد؟ یک دلیل اینست که صدام حسین در انتظار جهان چنین ترسیم شده است که گویا در مقابل امریکا مقاومت میکند (ما به این علت می گوئیم ترسیم که امریکا هرگز تسلیم شدن صدام حسین را نپذیرفته است). اما با این وجود صدام حسین توانسته است بععلت گوناگونی تا حال سر زنده بتر کند، عمدتا بعلت اینکه صدام حسین بعلت روابط تجارتنی و سیاسی اش با فرانسه، روسیه، ایتالیا و چین مورد پشتیبانی و حمایت آنها قرار داشته است، با سرنگونی رژیم صدام حسین پای کشور های مذکور نیز بر میان کشانده میشود. علاوه تا دلیل دیگر اینست

که عراق یک هدف نظامی خوبی برای امریکا است، صدام حسین از لحاظ نظامی بسیار تضعیف شده است، نظر به جنگ اول که توسط پدر جورج بوش براه افتاد لرتش عراق به نصف آن تقلیل یافته است، تعداد تانکهای عراق برابرت کمتر شده است، سلاح ثقله بخصوص از نظر قوای هوایی عراق بسیار ضعیف است. برخلاف وضع عراق، ایران شاید لقمه بزرگی باشد که امریکا نتواند آنرا بسادگی بلع کند. نور نمای پیروزی در جنگ در محاسبات دولت امریکا همانقدر اهمست دلد که نفت عراق برایش مهم میباشد. بعبارت دیگر جواب این سؤال که

بقیه در صفحه ۴۹

کیست ...

میگوید وی برحق حاکمیت ملل عراق پا میگذرد زیرا صدام حسین ((بر برابر مردم خود)) از سلاح های کیمیای و بیولوژیکی کلر گرفته است. اگر فقط از چند جنایت، پیشه گان دم حاضر نام ببریم. امریکا، روسیه، انگلستان و کانادا هم این عمل را مرتکب شده است *

بعد از جنگ جهانی دوم امریکا آمار و ارقام سلاح های کیمیای و بیولوژیکی جاپان را بچنگ آورد و همچنان برنامه راکت سازی را

که نازی های آلمان رویدست داشت به تصاحب برآورد تا ساینس دانان (دانشندان) امریکائی با استفاده از آنها موشک بوجود بیاورند. دولتهای چین و کوریا و خیرنگاران امریکائی امریکا را متهم کردند که در جنگ کوریا از سلاح بیولوژیکی استفاده نمود. در دهه های بعدی قوای نظامی امریکا سلاح بیولوژیکی منجمله یک مکروب مضره ضعیفی را بر زیر زمینی های شهرنیویارک پاشید و آزمایشاتی انجام داد. در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ کانادا و انگلستان به آزمایشات امریکا پیوستند، کشنده ترین موادی را که اکنون صدام حسین به داشتن آن متهم است (گاز سارین و وی اکس) (Sarin, VX) را بر عساکر، کشتی رانان و اهالی غیر نظامی تطبیق کردند. آها

این آزمایشات هنوز هم اجرا میشوند؟ امریکا از امضای قرار دادی که آزمایشات سلاح های بیولوژیکی را ممنوع قرار میدهد اجتناب کرد. جورج بوش گفت به هیچ ناظر بین المللی اجازه داده نخواهد شد به قصد تفتیش بخاک امریکا یا گنلر، چه رسد به آنکه بر امریکا شرایطی را تحمیل کند که امریکا هم اکنون برعراق تحمیل میکند، بنابراین ثابت نیست که امریکا دلای چنین سلاحی نباشد. قبر مسلم آنست که امریکا بزرگترین ذخیره ((سلاح انهدام دسته جمعی)) جهان را در اختیار دارد، از زمان هیروشیما (Hiroshima) و (Nagasaki) در داخل و خارج از کشور آنرا بکار برده است. روسیه و اسرکا دلای وسعتترین ذخیره سلاح های کیمیای و بیولوژیکی جهان میباشد، در همین آواخر ((علیه مردم خود)) از آن کلر گرفته اند. روسیه درحمله بر شورشیان چیچن (Chechen) که تئاتری را اشغال کرده بودند ۱۲۳ نفر از مردم خود را توسط گازات زهری ازبین برد. بوش این عمل پوتین (Putin) را مورد ستایش قرار داد. مگر بوش قصد ندارد که به چنین عمل دست بزند؟ مگر از خاطره ها فراموش شده است که در جنگ خلیج بر سال ۱۹۹۱ سر و صدا براه افتاد که عساکر عراقی بر

بیمارستان های کویت یورش بردند، برای آنکه کودکان کویتی بهیرند عساکر عراقی برق وسائلی را قطع کردند که برای زنده نگهباشتن کودکان نوزاد بکار میرفت. قراریکه معلوم شد این ادعا یک دروغ محض بود که توسط یکی از مشتهرین جنگ ساخت و بافت شده بود، مطبوعات جهان بخصوص جهان ((دموکراسی)) غرب آنرا از دل و جان باور کرد. نمونه دیگری ازین تبلیغات یک کارخانه عراقی است که بم افگن های امریکائی آنرا بنام دستگاه تولید سلاح کیمیای تخریب کردند، در حالیکه کارخانه دستگاه تولیدی شیر برای کودکان بود. جورج بوش ها و تونی بلیرهای دوران جنگ عمومی (جهانی) اول غو غا براه انداختند که جرمن ها بر راهبه های بلجیمی تجاوز جنسی میکنند. مشتهرین جنگ روشهای را که بکار میبرند بسیار تغییر نکرده است. طبقات حاکمه هنوز هم اعمال و کردار خود را بسا دروغ و تریب می پوشانند، مطبوعات را در خدمت خود قرار میدهند، بامید اینکه مردم دروغ های شان را حد اقل تا یکطرفه شدن کار بفع آنها باور کنند. _ اما اینکه با دروغهای جدیدی دروغ قدیم خود را بپوشاند *

کمپوزا

پیرامون اوضاع سیاسی موجود

رژیم و مردم عراق را حتی تباهاکارانه و خرابخانه تر از پیش مورد بمباران قرار دهد .

امریکا با هند وارد یک اتحاد استراتژیکی شده است تا هژمونی و تسلط خود را بر مناطق جنوب شرق آسیا توسعه و استحکام بخشد . در راستای این اتحاد استراتژیکی است که امریکا به رژیم نیپال کمک میکند _ به رژیم خود کامه فنودال

کمپرادوری که مذبحخانه تلاش دارد جنگ درخشنده خلق نیپال را که زیر رهبری حزب کمونیست نیپال (حزب مائونیست) قرار دارد ، از لحاظ نظامی شکست دهد . از نوامبر سال ۲۰۰۱ به اینطرف رژیم نیپال به نام حالت اضطراری جنگ وحشیانه ای را علیه مردم برهه انداخته است که در اثر آن روزانه ده تا دوازده نفر به قتل میرسد . در ظرف یکسال بیش از سه هزار نفر به قتل رسیده است . دولت نیپال مردم را قتل عام میکند ، بر زنان بصورت دسته جمعی تجاوز مینماید ، از یکطرف دامنه شکنجه را وسعت داده است و در عین حال به افتراح و دروغ توسل می جوید تا دستان خون آلودش را از نظر مردم بپوشاند .

دولت نیپال برتمام اساسات دموکراسی و حقوق انسانی پا می گذارد ، خبرنگاران مترقی و فعالین را دستگیر میکنند . در تلاش اینکه قدرت دولتی را متمرکز و آتار در انحصار در آورد ، پارلمان و تمام موسسات دولتی را بکنار میزند ، در مقابل به دنباله روان از قماش ((اتحاد مارکسیست _ لنینستا)) نقش

مناطق کسپین (مناطق خزر) مضمون عام هژمونی طلبی آنها بر جهان را تشکیل میدهد .

از پی این اهداف امپریالیستی است که امپریالیستها برهبری امپریالیسم امریکا متحد مردم افغانستان را مورد بمباران قرار دادند ، زندگی، معیشت ، شهر ها ، قریه جات و تمام زیربنای های اجتماعی و اقتصادی شانرا با خاک یکسان کردند .

این جنگ تجاوزکارانه، وحشیانه و احمقانه را نه تنها بمقصد از بین بردن شبکه القاعده و رژیم طالبان برآه انداختند _ که آنها زاده دامان خود امپریالیسم امریکا بودند _ بلکه بیشتر بخاطر استقرار یک رژیم فنودال کمپرادور وفا دار به امپریالیسم جنگ برآه انداختند تا در افغانستان پایگاه نظامی بوجو بیاورند ، بر آسیای مرکزی و جنوب شرق آسیا سلطه خود را اعمال کنند . اما مردم افغانستان در برابر تجاوزگران انگلیسی _ امریکائی مقاومت شدیدی بخروج میدهند .

امریکا سگ زنجیری افسار گسیخته خود دولت صیهونیستی اسرائیل را در شرق میانه رها کرده است تا با ترور وحشیانه ای مقاومت خلق فلسطین را درهم شکند . جورج بوش رئیس جمهور امریکا سوگند یاد کرده است که علیه یک ردیف از دولتها _ بشمول عراق ، ایران ، سودان ، سومالی و کوریای شمالی که با حملات یازدهم سپتامبر هیچ ارتباطی ندارند _ جنگ از نوع جنگهای صلیبی را برآه می اندازد . در حال حاضر تدارکاتی روی دست است که امریکا

(مصوبه دومین کنفرانس سالانه کمیته

هم امنکی احزاب و سازمانهای جنوب شرق آسیا

۱۵ سپتامبر ۲۰۰۲)

از زمان تاسیس کمیته هم آهنگی احزاب و سازمانهای جنوب شرق آسیا که در جون سال ۲۰۰۱ صورت گرفت تا حال جهان دچار تغییرات دراماتیک شده است . حمله بر تاسیسات کلیدی استراتژیکی امریکا بتاریخ یازدهم سپتامبر عرصه سیاسی بین المللی را تغییر داد ، چلنج ها و خطرات مهلکی را عرضه کرد ، در عین زمان برای پورتاریا و خلقهای جهان فرصت های تاریخی انقلابی ای را ببار آورد .

به ادامه بحرانیکه بصورت مارپیچی دامنگیر امپریالیسم جهانی است ، قدرتهای امپریالیستی به رهبری امریکا در زیر پرده به اصطلاح جنگ علیه تروریسم ازین حمله استفاده می جویند ، جنگ تجاوزکارانه و تروریستی ای را علیه خلقها و ملل تحت ستم برآه انداخته و آنرا تبرئه میکنند . این سگهای دهشت افکن بین المللی دندانهای های زهرآگین خود را هرچه بیشتر به گوشت و پوست کارگران زحمتکش عبیق تر فرو می برند ، اداره و کنترل خود را بر منابع و بازار های جهان حفظ و تحکیم می بخشند ، با حرص و ولع منافع غارتگرانه خود را توسعه می بخشند و در برابر امپریالیستهای رقیب از آن دفاع میکنند . تسخیر و تسلط کامل بر منابع شرق میانه (خاور میانه) و

برجسته ای قایل میشود . دولت توسعه گر هند با پشتیبانی امپریالیسم امریکا با این سیاستهای فاشیستی و وحشیانه همکاری میکند ، خبرنگارانی را که مخالف رژیم اند به نیپال مسترد میکند . کسانی را که برای معالجه به هند می آیند می رباید و به شکنجه گاهای دولت نیپال تسلیم میدهد . در اثر اتحاد ستراتیژیک امریکا با هند پولیس امریکا (اف بی آی) پایگاهی در شهر دهل برقرار کرده است تا ستراتیژی های ضد انقلابی را در سراسر جنوب شرق آسیا هم آهنگ و تسهی نماید . دسائس سیاسی امپریالیستها و اجندای شان برای جنگ با تروریسم بین المللی هند و پاکستان را در سرحد برخورد ذره وی کشانده است ، چیزیکه برای تمام مردم این منطقه تباه کننده است . امریکا و هند با دسیسه پروسه صلح و اغراض طبقه حاکمه سری لانکا به تسهیلات نظامی سری لانکا دسترسی پیدا کرده اند و در حیات سیاسی این سرزمین بطور بیسابقه ای نفوذ نموده اند . این حرکت حق حاکمیت بر قلمرو کشور را از مردم سری لانکا سلب کرده است ، آنها را زیر سلطه و کنترل شدیدی در آورده است . دولت توسعه گر هند به نظامیگری در سطح جدیدی دست یافته است ، در زمینه از ابزار استبدادی و ایدئولوژیکی استفاده میبرد تا هرگونه مقاومت نیرو های انقلابی را درهم شکند ، مقاومتی را که در برابر گلوبالیزیشن و ضد انقلاب ناگزیر رو به افزایش و شدت است . حکومت مرکزی میکانیزمی را بوجود آورده است که بین ضد انقلاب دولت و ضد انقلاب حوزه ها هم آهنگی بوجود آورد . دولت هند باساس (حکم جلوگیری از اعمال تروریستی POT) شریانه حزب کمونیست مارکسیست _ لنینیست هند (حزب جنگ خلق) و کانون مائوئیستی

کمونیست هند را غیر قانونی اعلان کرده است ، مذبحخانه تلاش میکند که از بر پا شدن موج مردم در راه انقلاب دموکراتیک نوین و دسته های جنگ خلق زیر رهبری مائوئیستها جلوگیری کند . رویزونیستهای پارلامنتاریست ((چپ بر حسب منافع طبقاتی شان با این اجندای ضد انقلابی در توافق کامل بسر میبرند . طبقه حاکمه هند به شتونیزم ملت عظیم شدت دامن میزند تا اجندای ضد انقلابی خود را بجلو راند . جنگ بر ضد پاکستان با همین روحیه و سیاست شتونیزم هندی عجین است . در حال حاضر این روش بشکل خاطرنواکی به سیاست (BJP) و حولیون کودن وی پایه داده است . سیاست ضد اقلیت های ملی در عام و سیاست ضد مسلمانان بطور خاص به کارکرد روزمره دولت بدل شده است . کنفرانس ما برنامه های اخیر دولت را که توسط حکمرانان (BJP) در ایالت گجرات برضد مسلمانان تصویب شده است بطور مشخص محکوم میکند .

ترکیب ستراتیژی گلوبالیزیشن و ضد انقلاب به استثمار ، ظلم و استبداد بر توده های مردم بنگله دیش و سری لانکا شدت بخشیده است . اما همانطوریکه مائو گفت ((چنانکه فشار است مقاومت هم وجود دارد)) . استبداد ضد انقلابی ، سیاست های سرکوبگرانه و اعمال امپریالیستها همه به اعتراضات و قیامهای مردم پایه میدهد ، شعله های جنگ انقلابی خلق را توسعه می بخشد . خلق مظلوم فلسطین در برابر موجی از تجاوزات وحشیانه دولت اسرائیل با جرأت ، ایثار و تصمیم خلل ناپذیر مقاومت می کنند . آنها در پیشاپیش مبارزات خلقهای جهان علیه امپریالیسم قرار دارند . هر روزیکه می گذرد ، آنها با تجارب خود پرده های فریبکاری ، ریا و

نمک حرامی رهبران بورژوا _ فئودال را از هم می برند ، خواستار رهبری حقیقتا پرولتری میشوند که بر مبنای علم مارکسیسم _ لنینیسم _ مائوئیسم مبارزه کند . ده ها هزار افراد و نیرو های مترقی سراسر جهان با هم متحد شده اند که تجاوزات روز افزون و سلطه سرمایه مالی بین المللی را محکوم کنند . جنگهای توده ای طولانی در پیرو ، نیپال ، هند ، فلیپین و ترکیه براه افتاده است ، در عین حال احزاب و سازمانهای مائوئیستی سراسر جهان کار تدرکی شان را برای آغاز جنگ خلق در کشور های شان سرعت بخشیده اند . حوزه جنوب شرق آسیا بیکی از مناطق توفانزای انقلاب جهانی بدل شده است . انقلاب دموکراتیک نوین زیر رهبری حزب کمونیست نیپال (حزب مائوئیست) با پیش گرفتن راه جنگ توده ای طولانی تمامی خطرات و موانع را به وسائلی برای پیشرفت انقلاب بدل کرده است ، در انقلاب جهش کیفی صورت گرفته است ، برای تصرف قدرت سیاسی در سطح عالیتر نقطه چرخشی بوجود آمده است . این دینامیکی است برای پیشبرد پروسه انقلاب پرولتری در جنوب شرق آسیا بر مبنای مارکسیسم _ لنینیسم _ مائوئیسم . کپوزا مظهر و ضرورت منطقی این پروسه است . حزب کمونیست هند (جنگ خلق) و کانون کمونیستی مائوئیست در عرصه های ایدئولوژیکی ، سیاسی و نظامی به پیشرفتهای مهم و نوینی دست یافته اند . سائر احزاب و سازمانهای عضو جنبش در هند ، بنگله دیش و سری لانکا در بالا بردن توانائی شان برای آغاز جنگ توده ای طولانی خلق بر مبنای مارکسیسم _ لنینیسم _ مائوئیسم به پیشرفتهای مهمی نائل آمده اند . در هند نیرو های مائوئیستی واقعی تلاشهای جدی بخرج میدهند تا یک

Bangladesh Samyabadi Dal
(Marxist - Leninist), (BSD
(ML) (Bangladesh)
Communist Party of East
Bengal (ML) (CPEB (ML)
(Bangladesh)

Ceylon Communist Party
(Maoist) (CCP) (M) (Sri
Lanka)

Maoist Communist Centre
(MCC) India

Communist Party of India
(Marxist - Leninist)
(People's War) (CPI) (ML)
(PW) (India)

Communist Party of India
(Marxist - Leninist)
(Naxalbari) (CPI) (ML) (N)
(India)

Revolutionary Communist
Centre India (Maoist)
(RCCI) (M)

Revolutionary Communist
Centre India
(Marxist-Leninist-Maoist)
(RCCI) (MLM)

Communist Party of Nepal
(Maoist) (CPN) (M)

حمایت می کند • درین راستا
کنفرانس از مبارزات خلق فلسطین
علیه فاشیست - صهیونیستهای
دولت اسرائیل که آشکارا توسط
امپریالیسم امریکا تقویت میشوند
قاطعانه پشتیبانی میکند • از تمام
نیرو های واقعا مائونیستی منطقه
دعوت میشود که اراده سیاسی و
امکانات جنگی خود را هم آهنگ و
ترکیب نمایند ، جنوب شرق آسیا را
آزاد کنند ، آنرا به دژ پیشرفته
انقلاب سرخ جهانی بدل نمایند ،
پروژه رسیدن به کمونیسم جهانی و
انهدام نهائی امپریالیسم و ارتجاع را
هر چه بیشتر سرعت بخشند •

از طرف کمیته هم آهنگی احزاب و
سازمان های جنوب شرق آسیا
(کمیوزا)

Purba Bangla Sarbohara
Party, PBSP CC
(Bangladesh)
Maobadi Punorgathan
Kendro (MPK) of PBSP
(Bangladesh)

مرکزیت انقلابی واحدی بوجود آورند
• مائونیستهای واقعی در بنگله دیش
نیز تلاش دارند که یک حزب واحد
به اساس یک خط و مشی انقلابی
ایجاد کنند • بنابر آن میتوان گفت
که ((راهی مشتتار با آینده ای
درخشان در پیشرو است •)) درین
راستا دومین کنفرانس سالانه کمپوزا
در راه جنبش مسلحانه ناکزلبیری و
به تائید از آن گام تاریخی مهم
دیگری بجلو گذاشته است که آن
مظهر عالیتر پروژه انقلاب جنوب
شرق آسیا در پیوند با مضمون انقلاب
سوسیالیستی پرولتری جهان است تا
با پیروزی نهائی آنرا بر خاکستر و
برخرابه های امپریالیسم جهانی بنیان
گنری نمایم ••

دومین کنفرانس سالانه کمپوزا تعهد
میکند و پیمان می بندد که به علم
فنا ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم -
مائونیسم چنگ انداخته آنرا در
شرایط مشخص جنوب شرق آسیا در
شرایط خاص هر کشور تطبیق خواهد
نمود • کنفرانس بار دیگر اظهار تعهد
می کند که از مبارزات خلقها و ملل
تحت ستم منطقه و جهان علیه سلطه
گرائی و استبداد امپریالیستی متحدا

شماره های گذشته جهانی برای فتح کماکان در دسترس شماست

لطفا نام، آدرس پستی و شماره نشریه
درخواستی خود را برای ما ارسال
دارید. برای آغاز اشتراك خود با
آدرس زیر مکاتبه کنید:

BMC WORLD TO WIN
27 OLD GLOUCESTER ST
LONDON WCIN 3XX U.K

برای درخواست اشتراك در آمریکای
شمالی معادل ۱۵ دلار به آدرس روبرو
ارسال دارید:

REVOLUTION BOOKS, 9WEST
19TH ST,
NEW YORK, NY 10011 U.S.A
FAX: (1) (212) 645 - 1952

قطعه نامه

کنفرانس مشترک احزاب و سازمانهای

مارکسیست - لنینیست - مائوئیست

افغانستان و ایران

در باره اوضاع فعلی جهان ، منطقه و بطور اخص افغانستان

شان در افغانستان را طولانی بسازند، سلطه سیاسی شان بر این کشور را حفظ کنند و حاکمیت و قدرت پوشالی باندها و دارودسته های جنایتکار ارتجاعی اسلامی، ضد دموکراتیک و زن ستیز را بقاء و دوام بخشند. تجاوزات و تهاجمات امپریالیستی که توأم با جنایات و ددمنشی های روزافزون علیه توده های ستمدیده

اصطلاح اداره موقت شروع شد و پیشبرد پروژه ارتجاعی « لویه جرگه اضطراری » بخاطر تشکیل « اداره انتقالی » را در پی داشته است. هدف از پیشبرد این پروسه توسط امپریالیستهای متجاوز این است که مناسبات عقب مانده ارتجاعی مستعمراتی - نیمه فیودالی را حفظ کنند. آنها میخواهند حضور نظامی

حادثه ۱۱ سپتامبر به امپریالیستها و در راس آنها امپریالیزم امریکا فرصت داد که کارزار تجاوزکارانه جهانی تحت نام ((جنگ ضد تروریسم)) را آغاز نمایند. این کارزار تجاوزکارانه، گرچه در بنو امر دارودسته های ارتجاعی ساخته و پرداخته خودشان مثل القاعده و طالبان را مورد هدف قرار داد، اما آماج اصل آن پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان و مبارزات انقلابی آنها است. بدین جهت، دبر یا زود این مبارزات و بطور مشخص جنگ خلقهای تحت رهبری مائوئیستها اماج بالفعل اصل این کارزار امپریالیستی قرار خواهد گرفت.

درحال حاضر منطقه آسیا و خاورمیانه تمرکزگاه عمده این تهاجم جهانی امپریالیستی محسوب می گردد و افغانستان در مرکز این گرد باد شوم قرار دارد. امپریالیستهای امریکایی و متحدینشان نه تنها افغانستان را مورد تجاوز قرارداده و این کشور را اشغال کرده اند، بلکه کار سرهمبندی و شکلدهی یک رژیم مزدور دست نشانده جدید را نیز پیش می برند. این پروسه با سرهمبندی جلسه خائنین ملی در بن(آلمان) و تشکیل به

یک محفل عروسی پس از بمباردمان امریکا





عساکر امریکائی (قوای مخصوص) ناظر صحنه ای است که صد ها عسکر اسیر در کانتینرها (کامیون ها) سر بسته قید شدند و در حین انتقال به زندان شبرغان افغانستان در طول راه از اثر نرسیدن هوا دچار

خفقان مرگ شدند

جهان و به قصد تحکیم بنیان نظام پوسیده امپریالیستی به راه افتاده است، امواج بالقوه و بالفعل مقاومت های روزافزون را برانگیخته و شرایط جدا مساعد مبارزاتی توأم با مخاطرات را در مقابل مارکسیست - لنینیست - مائوئیستهای جهان قرار داده است. تجاوز امپریالیستی بر افغانستان و روی صحنه آمدن مجدد جنگ سالاری جهادی، بحران ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و نظامی دلوورسته های اسلامی حاکم را التیام نبخشیده بلکه باعث دوام آن گردیده است؛ بطوریکه امپریالیستها در استقرار حکومت دست

کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) افغانستان و حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) به ابتکار کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و حضور فرستاده آن سازماندهی گردید. کنفرانس بصورت موفقانه برگزار شد و به فیصله ها و تصمیم گیری های زیرین دست یافت. ۱ - کنفرانس تاکید گذشت که جنبش بین المللی کمونیستی مسئولیت پیشبرد و رهبری انقلاب جهانی علیه نظام امپریالیستی حاکم بخاطر رسیدن بشریت به نظام نوین جهانی

نشانده مرکزی و برقراری سلطه آن بر نقاط مختلف کشور با مشکلات عدیده ای مواجه اند. بحران و تشتت مرتجعین حاکم که ناشی از تضادها و رقابت های امپریالیستی و تناقضات درونی خودشان است، شرایط مساعد ویژه ای را برای پیشبرد مبارزه انقلابی در کشور بوجود آورده که باید فعالانه و خلاقانه از آن استفاده کرد. در چنین شرایطی، بخاطر پاسخدهی مناسب به امر تعیین هر چه روشنتر و اصولی تر وظایف جنبش کمونیستی در این خطه، کنفرانس منطقی با شرکت حزب و سازمانهای

کمونیستی را بر عهده دارد. انقلاب پرولتری سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و انقلاب دموکراتیک نوین در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم بمثابة مرحله ای برای گذار به سوسیالیسم، دو مولفه انقلاب جهانی را تشکیل می دهند. این انقلابات چه در شکل جنگ های توده یی طولانی در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم و چه در شکل قیام و در ادامه اش جنگ داخلی در کشورهای امپریالیستی، دو شکل از جنگ خلق در دو نوع از کشورهای جهان می باشد. مارکسیست - لنینیست - مائوئیستهای جهان مکلفند با تدارک سه سلاح انقلاب یعنی حزب کمونیست، ارتش خلق و جبهه متحد انقلابی و در راس آنها حزب کمونیست، شجاعانه در این مسیر استراتژیک قرار بگیرند. در حال حاضر سازماندهی و هدایت جنبش مقاومت خلقهای جهان علیه کارزار تجاوزکارانه امپریالیستهای امریکایی و متحدینشان یکی از وظایف مهم را در این راستا تشکیل می دهد.

۲ - جنبش کمونیستی افغانستان بخش تفکیک ناپذیری از جنبش بین المللی کمونیستی است. در این چوکات، مارکسیست - لنینیست - مائوئیستهای افغانستان مکلفند که پروسه وحدت آغاز شده میان نیروهای مختلف مارکسیست - لنینیست - مائوئیست را به مثابه وظیفه عمده فعلی شان بخاطر ایجاد یک حزب کمونیست واحد در کشور، هر چه اصولی تر و شتابنده تر به پیش برند. با اجرای موفقانه این وظیفه عمده مبارزاتی است که می توان در جهت اجرای هر چه درست تر و اصولی تر وظیفه اساسی مبارزاتی که همانا تدارک، بر پائی و پیشبرد جنگ خلق است و در شرایط فعلی شکل مشخص مقاومت مردمی و انقلابی ضد تجاوز امپریالیستی را بخود می گیرد، به

پیش گام برداشت.

۳ - کنفرانس از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حمایت همه جانبه بعمل می آورد. ما امیدواریم که این جنبش نه تنها امر سازماندهی و رهبری مبارزاتی کنونی مائوئیستها در کشورهای مختلف را هر چه اصولی تر و موفقانه تر به پیش برد، بلکه آرزومندیم که موفقانه و رزمنده بطرف تشکیل انترناسیونال نوین کمونیستی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست به پیش رود. کنفرانس از کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که به مثابه مرکز جنبینی رهبری بین المللی، مبارزات مشمولین جنبش را در سطح جهانی رهنمایی می نماید، قاطعانه حمایت می کند. ما بویژه ابتکار تدویر کنفرانس حاضر از سوی این کمیته را با قدردانی می نگریم و آنرا یکی از دستاوردهای طبقه بین المللی مان تلقی می نماییم.

کنفرانس از تمامی مشمولین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بویژه گردانهای پیشرو ما در پیرو و نیپال که جنگ خلق را در این دو کشور رهبری می نمایند حمایت می کند. بطور اخص جنگ خلق در نیپال امروز با پیشروی های عظیم خود در معرض توطئه های امپریالیستی قرار گرفته و در حال تبدیل شدن به یکی از آماج های اصلی کارزار جاری امپریالیستی می باشد. ما از جنگ خلق توده های دلاور نیپالی حمایت همه جانبه به عمل می آوریم و توطئه های سرکوبگرانه امپریالیستی را محکوم می نماییم. در این زمینه کنفرانس براه اندازی یک کارزار بین المللی دفاع از جنگ خلق در نیپال در برابر دسایس جنایتکارانه امپریالیزم را به کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیشنهاد می کند.

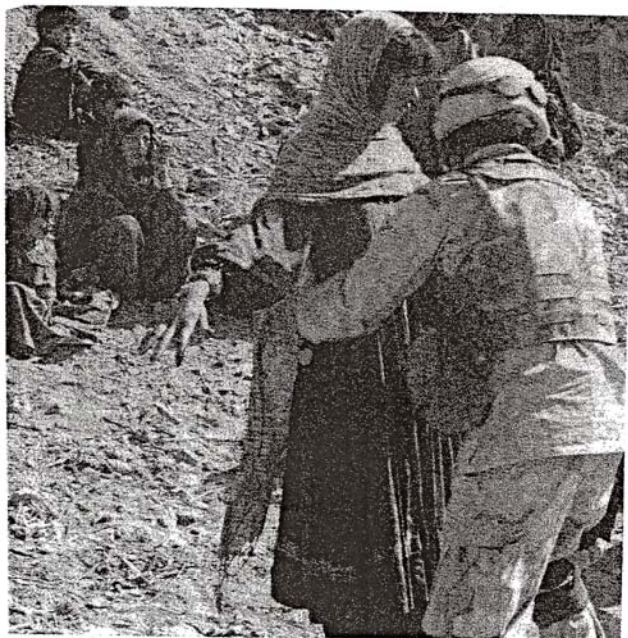
امپریالیزم امریکا سرکرده جهان امپریالیستی دراین کارزار جنایتکارانه علیه خلقهای جهان است. موجودیت

و فعالیت انقلابی الهامبخش حزب پیشاهنگ پرولتری، حزب کمونیست انقلابی امریکا، در درون دژ امپریالیستی مایه مباحات و امیدواری مارکسیست - لنینیست - مائوئیستهای جهان است. مابصورت ویژه ای با این حزب اعلام همبستگی می نمایم و خواهان همکاری متقابل روزافزون با این رفقا هستیم.

کنفرانس بر ضرورت همبستگی و همکاری جدی میان نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست منطقه تاکید می کند و آرزو دارد این امر روز بروز مستحکمتر و گسترده تر گردد.

۴ - ما از مبارزات و مقاومت های ضدامپریالیستی و ضد ارتجاعی خلقها و ملل ستمدیده جهان پشتیبانی می کنیم. بویژه مقاومت قهرمانانه خلق فلسطین علیه اشغالگران صهیونیست و امپریالیستها مایه الهام است. امیدواریم این خلق بیخاسته هر چه زودتر بتواند از رهبری انقلابی پیشاهنگ پرولتری بهره مند گردد و مبارزات شجاعانه اش را به سوی سرمنزل پیروزی رهنمون سازد.

۵ - بر مبنای توافقات بدست آمده قبلی میان مشمولین حرکت وحدت طلبانه جنبش مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی افغانستان و توافقات بدست آمده در کنفرانس تصمیم گرفته شد که: «؟؟؟الف - «کمیته مشترک کار روی برنامه و آئین نامه مشترک برای ارائه به صفوف جنبش و در قدم بعدی به کنگره را به مثابه وظیفه عمده اش به پیش برد و در عین حال همکاریهای عملی مبارزاتی در سایر عرصه ها را سازماندهی و رهبری نماید. در راس این فعالیتها، سازمان دادن فعالیتها و مبارزات مشترک علیه تجاوز امپریالیستی و مزدوران دست نشانده است. یکی دیگر از عرصه های مبارزاتی مشترک، عرصه زنان است که باید فعالانه سازماندهی



یک عسکر امریکائی با تحقیر یک دختر جوان افغانستانی را بدون در نظر

داشت احساس مردم مورد تلاشی قرار میدهد

یک سال پس از اشغال افغانستان توسط امریکا

فتح شماره ۲۸ بتاریخ ۲۰۰۲ قصد واقعی تجاوز آمریکا انگلیس و فریبکاریشان در کارزارهای خلق افکار عمومی در مورد ستم بر زنان تغییر رژیم به رژیمی دمکراتیک و بنیادگرایی اسلامی را در یک سری از مقالات افشا نمود. از اکتبر ۲۰۰۲ هوپیمایهای انگلیسی و امریکایی بیش از ۱۰۰۰۰ تن بصب را بر سر مردم افغانستان افکنده اند و چند هزار نفر از مردم غیر نظامی را قتل عام کرده اند. بیشتر این مردم در اثر حمله های هوایی کشته شدند. تقریباً دوبرابر این تعداد افراد نظامی کشته شدند، یا در میدان های جنگی یا به مثابه زندانیان جنگی در حال انتقال. تخمین زده می شود که ۳۰۰۰ نفر از ۸۰۰۰ زندانی که در کامیونهای فلزی که راه تنفس نداشتند در راه زندان شیرغان خفه

امپریالیسم آمریکا افغانستان را در پاییز ۲۰۰۱ بمثابه اولین بخش از جنگی که تحت نام «جنگ علیه تروریسم» آغاز کرد، اشغال کرد. جهانی برای

در اواسط ماه نوامبر پولیس بر دانشجویان افغانستانی دانشگاه کابل که در اعتراض بخاطر قتل مواد غنلانی میخواستند خط محاصره پولیس را در هم شکنند آتش کرد و چهار دانشجو را به قتل رساند



شدند و یا توسط شلیک گلوله به کامیون ها کشته شدند. ۵۰۰ تا ۸۰۰ نفر دیگر از زندانیان در مزار شریف قتل عام شدند بیشتر آنها توسط هواپیماهای جنگی آمریکایی، «یکی از پرافتخارترین لحظات» زندگی رامسفلد وزیر دفاع آمریکا، روستاهای بی شمار و هزاران خانه ویران شدند. طبق روزنامه انگلیسی گاردین پس از ۱۱ سپتامبر تقریباً یک چهارم میلیون افغانستانی به ایران و پاکستان پناه بردند که تعداد نامعلومی از آنان در راه جان سپردند. ۲۰۰۰۰۰ نفر دیگر از کسانی که بر اثر بمباران ها خانه هایشان را زها کردند اما در افغانستان باقی ماندند، آمریکایی ها از انتشار یک گزارش صحیح از جنایات و خرابی هایی که علیه مردم ببار آورده اند اجتناب می ورزند.

آمریکا تلاش دارد تا با کاشتن تخم ترس و وحشت درمیان مردم رژیم دست نشانده خود بر مردم تحمیل کند و پایه ای برای اشغال میان مدت تا دراز مدت در کشور و منطقه را پی ریزی کند.

اشاره به القاعده عملاً از مطالب سیاسی امپریالیستها حذف شده است، که باز هم نشاندهنده این امر است که محرک واقعی مقابله با رژیم اسلامی طالبان توسط ترور معجزتر غربی تنها به منظور بدست آوردن جای پای مطمئن تر در منطقه بوده است و نه هر گونه وعده و وعیدی که داده بودند. امپریالیسم آمریکا مدت طولانی است که خواهان افزایش نفوذ خود در منطقه آسیانه میانه و بدست آوردن کنترل مخازن نفت و گاز طبیعی آن منطقه و همچنین گشودن راهی برای جریان نفت آنجا به بازار جهانی از طریق افغانستانی با ثبات بوده است. اما ثبات سیاسی در افغانستان بنظر نمی رسد که از طریق بکار بردن نیروی زور بیشتر امکان پذیر باشد، اعمال تروریستی مکرر آمریکا و

متحدینش تنها موفق به مخالفت بیشتر و بیشتر مردم علیه آنها شده است. بمباران مراسم عروسی در ماه ژوئیه ۲۰۰۲ که منجر به کشتار حداقل ۱۲۰ نفر از مردم شد خشم عمومی مردم را در سراسر کشور برانگیخت. تنفر از بنیادگرایی طالبان وحشی و بدوی مبدل به تنفر از اشغال آمریکا شده است. آخرین راه حل ساخته و پرداخته آمریکا یعنی زندگی تحت اشغال یک نیروی بیگانه که تاریخ افغانستان با آن بارها روبرو بوده است، فقر روزمره و ستم نیمه فئودالی ای که زندگی را برای مردم افغانستان و بخصوص زنان تبدیل به جهنمی کرده، تغییری نداده بلکه از جهانی آنرا تقویت هم کرده است.

لویه جرگه رژیم بنیادگرا

را تقویت می کند

واقعیت اینست که رژیم بنیادگرایی افراطی طالبان توسط رژیم بنیادگرایی دیگری جایگزین شده است. قدرت سیاسی "جدید" سازشی است میان نیروهای اسلامی (جهادی) گوناگون که علیه روس می جنگیدند و بنذنبال بیرون کشیدن نیروهایشان در اوایل ۱۹۹۰ دولت اسلامی افغانستان را برقرار کردند، یک سری قوانین ظالمانه اسلامی که شریعت نامیده می شود را به مثابه قوانین کشور تحمیل کردند. حالا همان نیروهای سیاسی، جزء مهمی از رژیم جدید را تشکیل می دهند. آقای کرزی، شخصیت مورد علاقه غرب که آمریکا به مثابه رئیس حکومت جدید برگزید، موقعیت بهتری ندارد: او نه تنها با همان دولت اسلامی قبل از طالبان همکاری کرد، بلکه او همچنین در به قدرت رسیدن طالبان سهم داشت و آنها را با پول و اسلحه غربی حمایت می کرد. طالبان او را برای پست سخنگویی بین المللی در نظر گرفته بودند. کرزی چند سال

در ایالات متحده زندگی کرد و به مثابه مشاور شرکت نفتی یونوکال خدمت نمود.

بعد از لویه جرگه اضطراری در ماه ژوئن ۲۰۰۲ (شورای فئودالی از روسای قبایل) در ترکیب قدرت سیاسی مختصر تغییری حاصل شد اما نه در جهت تضعیف بنیادگرایی بلکه بیشتر در جهت تقویت آن. قبل از لویه جرگه محفل از افراد نزدیک به ظاهر شاه (شاه افغانستان قبل از کودتای ۱۹۷۳) در دولت جدید شامل شدند، کسانی که بیشتر به مثابه تکنوکرات عمل می کردند، و بورژوازی بورکرات را نمایندگی می کردند، و تنروی های بنیادگرایی را با خود نداشتند. در جنگ قدرتی که در استان و خلال لویه جرگه درگرفت این نیروهای نزدیک به ظاهر شاه حذف و یا تضعیف شدند. ظاهر شاه در ابتدا به مثابه کاندیدی برای ریاست دولت در نظر گرفته شده بود ولی این ایده بکلی منتفی شد. سپس کارزاری علیه سکولاریسم و حتی علیه آزادی های محدود زنان توسط چهره های قدرتمند دولت، براه انداخته شد. وزیر امور زنان در دولت موقت سیما ثر، نیز از کابینه جدید کنار گذاشته شد. بعد از اینکه او گفته بود که از قوانین شریعت حمایت نمی کند، کارزاری علیه او براه انداخته شد تا او را به معذرت خواهی وادار کنند.

سایه سنگین امپریالیسم آمریکا بر لویه جرگه افکنده شده بود. زلمی خلیل زاد، مشاور جرج بوش در امور افغانستان، در پشت پرده فعال بود. فرماندهان مغفور ردیف جلوی مجلس را اشغال کرده بودند و پشت سر آنها پر از حامیان مرتجعشان بود. امپریالیستهای آمریکایی بنذنبال ائتلاف وسیعی با طبقه فئودال زمیندار که در جنگ سالاران بنیادگرا تبلور می یابند، می باشند تا آنها را به سرمایه داران بوروکرات تبدیل نمایند. تایید آمریکا

از دیکتاتوری مذهبی جدید با این آگاهی کامل انجام شده است که بنیادگرایی با خشونت هر چه بیشتری عقب مانده ترین سنت های جامعه را اعمال می کند و این به نوبه خود مناسبات نیمه فئودال نیمه مستعمره را تقویت می کند.

۶۰ درصد از جمعیت افغانستان را زنان تشکیل می دهند. اما شرکت آنها در لویه جرگه تنها نقشی سمبولیک داشت. یک گروه ۱۵ نفره از زنان (یا ۱ درصد از نمایندگان) که بحق انتخاب شده و مورد تایید مقامات بودند. گزاشهایی مبنی بر اینکه همین زنان در حین لویه جرگه مورد تهدید و آزار جنسی قرار گرفتند، وجود داشت.

قوانین اسلامی

وستم بر زنان

هم اکنون زنان رسماً "حق" پوشیدن چادر را (که اجازه می دهد صورت شان بیرون باشد) بجای برقع خفه کننده که آنها را کاملاً نامعلوم می کند، دارند. اگر چه تقریباً همه زنان جوان بخاطر ترس، همچنان از برقع استفاده می کنند. وقتی که بنیادگرایان در دولت جدید، بار اول در اوایل سالهای ۹۰ به قدرت رسیدند، آنها زنان را از کارهای دولتی و زندگی سیاسی کشور بیرون کردند، و بسیاری از نورمهای غیر قابل تحمل سنتی، چون ازدواجهای ترتیب داده شده را تحمیل کردند. آنها همچنین حجاب (پوشش اسلامی) را اجباری ساختند، زنانی را که کار می کردند مورد تهدید قرار دادند و تحصیل پسران و دختران را از هم جدا کردند. در سال ۱۹۹۴ دیوان عالی دولت اسلامی افغانستان حکمی را بنام " حکم حجاب زنان" مقرر داشت که بموجب آن از زنان می خواست در

بیرون خانه خود را کاملاً با برقع بپوشانند. نیروهای ائتلاف شمال تجاوز گروهی سیستماتیک به زنان ملیت های دیگر را به پیش می بردند و به همین دلیل مردم به شدت از آنها وحشت و عمیقاً نفرت دارند.

امروز زنان اجازه کار دارند بشرط آنکه شغل برایشان پیدا بشود، و یا جرات آن را داشته باشند که در مقابل تهدیدات و عواقب آن ایستادگی کنند. اگر چه تنها تعداد معدودی از زنان ماهر در بیمارستانها و یا مدرسه شهرهای بزرگ قادر به یافتن شغلی هستند، اما برای اکثریت زنان هیچ چیز تغییر نیافته است و حتی دورنمای تاریکتری را پیشرو دارند. زنی در مقابل یکی از دفترهای کابل بیان کرد که " چهار ماه است که من به اینجا می آیم و برای کار گدایی می کنم فرزندم گرسنه اند و هیچ کس اینجا برای من کاری انجام نمی دهد". این بیان، نمونه ای است از اوضاع بسیاری از زنان افغانستان، وضع در روستاها از این هم وخیم تر است.

دختران در آنجاهایی که برایشان مقدور است با شور و شوق فراوان به مدرسه بازگشته اند، اما در بسیاری مناطق آنها با تهدید سوزاندن مدرسه روبرو شده اند. چندین مدرسه دخترانه در چند ماه گذشته به آتش کشیده شده است.

دولت نه تنها اقدامی را برای محدود کردن این نوع حرکتها انجام نداده است بلکه با اقدامات زن ستیزانه شان عملاً آنها را تشویق می کند. حکومت جدید تنها چند روز پس از گرفتن قدرت، حکم حجاب برای زنان در محل کار را صادر کرد. امروز، حتی رسانه های غربی نمی توانند این واقعیت را که چگونه ستم بر زنان رسماً توسط حکومت اسلامی ادامه داده می شود را انکار کنند. از بسیاری جهات حتی همان کار طالبان را ادامه

می دهند. مجله آمریکایی نیوزویک داستان زن زندانی را انعکاس می دهد که چگونه در زمان طالبان به اشتباه و تنها بر مبنای شهادت شوهر سابقش به زنا متهم شده است، و حالا تحت دولت جدید محاکمه و به زندان محکوم شده است. در منطقه هرات زنان از رفتن به پارک و پوشیدن لباسهای رنگی در ملا، عام محروم شده اند.

در حالیکه آمریکا به گونه ای فریبکارانه ادعای آزادی زنان را دارد، آن دستاوردی را که با گزاردن یک دولت دست نشانده به قدرت داشته اند حتی به درد برابری جنسی از نقطه نظر بورژوا دمکراتیک هم نمی رسد. طنز قضیه اینجاست که شرایط زنان شهری عقب مانده تر از سالهای ۱۹۸۰ و قبل از آن است یعنی زمانیکه ۴۰ فیصد داکترها و ۵۰ فیصد دانشجویان کابل را زنان تشکیل می دادند.

ثبات، امنیت و بهبود برای

چه کسانی؟

یکی از اهداف اصلی امپریالیستها در افغانستان بدست آوردن "ثبات" بوده است، اما بگونه ای که آنها ثبات را معنی کرده اند اینست که افغانستان را محلی امن برای نقشه های استراتژیک شان در منطقه و مسیر امنی برای لوله های نفتی و گاز طبیعی از آسیای میانه کنند. یکسال بعد از اسلام پیروزی از جانب امریکا در افغانستان، اوضاع به هر چیزی نزدیک باشد به ثبات نزدیک نیست. دولت دست نشانده و نیروهای امنیتی کوچکترین کنترلی را در خارج از کابل ندارد، هر چند خود کابل را بسختی می توان محل "امن" نامید. بطور مثال کورزی برای حفاظت شخصی اش کاملاً به محافظت از جانب نیروهای امریکایی

محتاج است. برخی چهره های درون امپریالیست ها بحث می کنند که بجای رها کردن کنترل بدست رژیمهای دست نشانده یک اشغال تمام عیار برای گرفتن کنترل کامل در دستشان ضروری است.

غیر قابل اتکا بودن فرماندهان و رؤسای منطقه ای به نقش تاریخی آنها در دفاع از این و یا آن نیروی استعماری در "بازی بزرگ" برمی گردد. "بازی بزرگی" که قدرتهای بزرگ قریب به دو قرن است در نقطه استراتژیکی مهم افغانستان بر پا می کنند، بروشنی یک منشا بی ثباتی است. یک دلیل اینکه چرا قدرت نظامی آمریکا آنگونه که اعلام کرده است، غالب نشده است، اینستکه در دو دهه گذشته مرتجعین گوناگون در افغانستان و در درون حکومت این ویژگی را داشته اند که از نظر سیاسی پیوسته تغییر جهت دهند. اما واقعیت این است که عدم امنیت و فقر مفرط توده ها در اوضاع کنونی توسط تخصصات قدرتهای بزرگ بر سر نفوذ در آسیای میانه تکامل یافته است و نه توسط جنک سالاران و یا کشورهای کوچکتر منطقه، که تنها مهره های کوچکی در خدمت به تخصصات امپریالیستی بوده اند. گاردین گزارش می دهد که بفاصله دو هفته از ۱۱ سپتامبر، نیروهای چتر باز آمریکا با کیفهای پر از پول برای خریدن همکاری جنگ سالاران پیاده شدند، که یک مورد آن شامل ۳ میلیون دلار بود.

هر چند که بحثهای زیادی حول وحوش مسئله بازسازی افغانستان وجود داشته است، این مسئله برای امپریالیستها در درجه اول به معنی شکلهی کل کشور بنوعی است که قابلیت سلطه یابی بیشتری داشته باشد. مبلغ عظیم کمک مالی که توسط کشورهای غربی برای بازسازی افغانستان وعده داده شده است باید

در چهارچوب اهداف عمومی شان که به معنی مرتبط کردن بیشتر افغانستان به بازار جهانی است، توضیح داده شود. بنوعی که این کشور را در دراز مدت در موقعیت مناسبتری برای استخراج سود بیشتر قرار دهد. در عین حال یکی از اهدافشان بوجود آوردن یک طبقه حاکم کوچک و از نظر سیاسی وفادار است که بتواند تا درجه ای ثبات را بوجود آورد. اگر چه در بیشتر مواقع، این راه حلهای سیاسی توده ها را از محاسبات خود کنار می نهد، همانگونه که فقر شدید و عاجل زندگی توده ها آنرا نشان می دهد.

اگر نگوئیم که این بازسازی به سطح زندگی توده های افغانستانی و بهبود آن ربطی ندارد، حداقل می توان گفت که ربط بسیار ناچیزی دارد. امپریالیستها در نشست توکیو ۵/۲ میلیارد دلار برای ۵ سال برای بازسازی افغانستان وعده دادند. اما تنها نیمی از ۱/۸ میلیارد دلار اختصاص داده شده برای سال اول ارسال شده است. حتی اگر بخشی از این کمک ها در راه ساختن جاده ها و خریدن هواپیماها، ارتباطات و دیگر تجهیزات مرن مصرف شود، هدف آن تسهیل نقل و انتقالات نظامی و حرکت سرمایه می باشد. تخمین زده می شود که تنها هزینه نظامی آمریکا در سال اول به ۱۰ میلیارد دلار می رسد. بخش مهمی از آن به خرج ساختن ارتش که توسط چندین کشور غربی آموزش داده می شود، می رسد. یک خبرنگار انگلیسی از مخالفت شدید با حضور بیش از یک هزار دفتتر سازمان ملل و سازمان های غیر دولتی (ان جی او) خبر می دهد که بیش از یک سوم از (خانه های) باقیمانده کابل را اشغال کرده و باعث شده اند که اجاره خانه سر به فلک بگذارد و بخش عظیمی از کمک های مالی را از طریق حقوق های کلان و ماشین های

لند کروزر نظامی تلف کنند.

از زمان اشغال آمریکا اوضاع اقتصادی توده ها بخصوص توده های فقیر وخیم تر شده است بدون آنکه دورنمایی برای یافتن شغل و یا هیچ منبع دیگری برای درآمد وجود داشته باشد. مطابق "برنامه غذایی جهانی" بیش از نیمی از خانواده های افغانستانی مشمول کمک غذایی اضطراری می باشند. برای بسیاری از دهقانان فقیر راهی غیر از برگشت به کشت تریاک باقی نمانده است. بسیاری از کسانی که جانشان را در نتیجه حملات هوایی آمریکا از دست نداده اند، هر آنچیزی را که داشته اند از دست داده اند. فشار روزافزونی بر سریناه های موجود وجود دارد و فقرا را مجبور به ترک خانه های اجاره ای لوزان می کند. یک اظهار نظر رایج از طرف توده ها به روزنامه نگاران اینست که، "وقتی که آمریکایی ها آمدند، اول من خوشحال بودم، فکر می کردم که زندگی مان بهتر خواهد شد. اما هیچ چیز برای ما وجود ندارد."

شرایط زندگی فاجعه بار، و ویرانی ببارآورده شده توسط جنگ وحشیانه امپریالیستها در یکسال گذشته برای روی کسار آوردن رژیم بدست نشانده، که باعث داغان کردن زندگی بسیاری از مردم افغانستان گردیده است تنها مزه ای است از آنچه که در دکان امپریالیستها برای مردم عراق وجود دارد یعنی آن هنگامیکه آمریکا سگهای خود را به منظور ساختن امپراطوریش در دور بعدی جنگ صلیبی، رها کند.

رفقای حزب رزمندگان ارتش خلق

نسخه امضا شده توسط حزب کمونیست پرو (ح ک پ) پایگاه لیمبا گرفته شده است. جهانی برای فتح

ما در لحظاتی تاریخی بسر می بریم. همه ما این را می دانیم. هیچ دلیلی برای نادیده گرفتن این شرایط وجود ندارد در چنین شرایطی ما باید همه نیروهای خود را آماده کنیم تا بتوانیم با مشکلات مواجه شده و به انجام وظایفمان ادامه دهیم. تا بتوانیم موفقیت‌های جدید و پیروزی را بکف آوریم! این کاری است که باید انجام شود

ما بعنوان پسران و دختران خلق در اینجا هستیم و در این سنگرها نبرد میکنیم؛ این نیز نبرد است و ما چنین می کنیم زیرا ما کمونیست هستیم! زیرا ما در اینجا از منافع خلق، از اصول حزب، از جنگ خلق دفاع می کنیم. این کاری است که ما انجام داده ایم، در حال انجامش هستیم و بدان ادامه خواهیم داد!

ما اینجا در چنین شرایطی بسر می بریم. بعضی ها میگویند که این یک شکست بزرگ است. آنها خیالبافی می کنند! بگذار به همین خیال باشند این صرفا پیچی در جاده است. هیچ چیز بیش از این نیست. راه طولانی است و ما آنرا خواهیم پیسود ما به مقصد خواهیم رسید و ما پیروز خواهیم شد! خواهید دید! خواهید دید!

ما باید وظایف مطروحه در پلنوم

فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات خود را رها کند مگر از طریق انقلاب دمکراتیک نوین و جنگ خلق. در آستانه انتخابات ماه نوامبر ۲۰۰۲ موج نوینی از حملات تحت رهبری ح ک پ در مناطق کوهستانی آیاکوچو محل تولد جنگ خلق علیه مراکز دولت گزارش شد فوجی موری مواضع سیاسی معینی را به صدر گونزالو نسبت داد در حالیکه او را در سیاه چالهای زیرزمینی محبوس کرده بود جایی که او بیش از یک دهه قرار داده شده است. انقلابیون و مردم مترقی در سراسر جهان خواهان آنند که به صدر گونزالو اجازه داده شود تا آزادانه و در میان عموم افکارش را بیان کند در بیش از یک دهه، یک جنبش سراسری جهانی چندین هیئت بین المللی را برای دفاع از جان صدر گونزالو به پرو فرستاده است. ما امروز دفاع مان از جان صدر گونزالو، رفیق فلیسیانو و دیگر رهبران و اعضای در بند ح ک پ را ادامه می دهیم و خواهان آنیم که به وی حق تماس آزادانه و مستقیم با خانواده و خویشاوندان، دوستان، وکلا و رسانه های بین المللی داده شود

زیر ترجمه ای است از سخنرانی صدر گونزالو در زندان، که از



اینک ده سال است که صدر گونزالو، صدر حزب کمونیست پرو (ح ک پ) سخنرانی زیر را، که تاثیراتش در سرتاسر دنیا احساس شد، انجام داد اگر چه او هنگامی که در مقابل رسانه ها قرار گرفت، چند هفته بود که در چنگال دولت اسیر بود و به همین دلیل او را در مقابل خبرنگاران قرار داده بودند تا انقلاب را استهزا کنند، اما صدر گونزالو میز را بر علیه زندانبانان خود برگرداند و فراخوان ادامه جنگ خلق را صادر کرد این فراخوان به همان اندازه که به شرایط ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۲ مربوط بود به شرایط امروز نیز مربوط می باشد فوجی موری دیکتاتور وحشی که قول در هم کوبیدن جنگ خلقی که توسط ح ک پ در سال ۱۹۸۰ آغاز شده بود را داد، اینک بی اعتبار شده و رفته است و جانشینانش موفقیت بیشتری در احیای ثبات در این کشور را نخواهند داشت. همانگونه که صدر گونزالو متذکر شد، پرو هرگز نخواهند توانست از قید امپریالیسم، نیمه

کمونیست پرو! چریکی خلق! پرو!

یک بحران فوق العاده عمیق. یک نتیجه این بحران، تقسیم پرو بود. ریشه های بولیوی امروز در اینجا نهفته است. این اختراع ما نیست؛ این تاریخ است.

سپس در قرن گذشته، قرن نوزدهم، سلطه بریتانیا، رقابت آنها با فرانسه ما را به کجا رساند؟ به یک بحران عظیم دیگر، در دهه ۷۰ قرن نوزدهم. نتیجه چه بود؟ جنگ با شیل، باشد که این مسئله را فراموش نکنیم! چه اتفاقی افتاد؟ ما سرزمین از دست دادیم. کشور ما یک جدائی بزرگ را متحمل شد، علیرغم خونی که قهرمانان و خلق نثار کردند باید درسی بگیریم!

در قرن بیستم، ما در کجا قرار داریم؟ در این قرن بیستم یک امپریالیسم بر ما مسلط است، عمدتاً امپریالیسم آمریکا. این واقعیتی است که همگان میدانند این سلطه ما را به کجا رسانده است؟ به استثنای دهه ۱۹۲۰، در اینجا و در حال حاضر، بدترین بحران کل تاریخ خلق پرو را شاهدیم، با درس گیری از قرون گذشته، جمع بندی ما چه باید باشد؟ بار دیگر ملت در خطر است، جهوری در خطر است، سرزمین در خطر است. بسادگی میتواند بخاطر منافع خارجی از دست برود اوضاع اینچنین است. آنها ما را به اینجا کشانده اند. ولی ما یک واقعیت نوین داریم، یک انقلاب پرو، یک جنگ خلق، که ادامه می یابد و به پیشروی ادامه خواهد داد. تا کجا پیشروی کرده ایم؟ تا تعادل استراتژیک! این را باید

سوم کمیته مرکزی که واقعه ای شکوهمند است را ادامه دهیم! بدانید که اجرای این قطعنامه دیگر آغاز گشته است. ما به اعمال نقشه چهارم گسترش استراتژیک جنگ خلق برای کسب قدرت ادامه خواهیم داد. ما به تکوین ششمین نقشه نظامی برای گسترش در جهت کسب قدرت ادامه خواهیم داد. این ادامه خواهد یافت! وظیفه ما اینست! ما بخاطر آنچه که هستیم، آنرا به اجرا در خواهیم آورد. بخاطر مسئولیتی که نسبت به پرولتاریا و خلق داریم!

ما بوضوح اعلام می کنیم که امروز راه دموکراتیک بمشابه راه رهائی خلق شکوفا گشته است! در چنین شرایطی است که ما رشد می کنیم. باید این امر را با درکی تاریخی بسنجیم. بگذارید دیگر چشمانمان را نبندیم. بگذارید به حقیقت بنگریم. بگذارید به تاریخ پرو نگاه کنیم. بگذارید به سه قرن اخیر در پرو نگاه کنیم. این چیزی است که ما باید مورد آزمون قرار دهیم؛ قرن هیجدهم، قرن نوزدهم و قرن بیستم - درسهایشان را بفهمیم! و اگر آنرا نفهید کور خواهید ماند و این ناپیائنی نمی تواند به کشور خدمت کند، به پرو خدمت کند!

می بینیم که قرن هیجدهم درس بسیار روشنی ارائه می دهد. بگذارید آنرا بررسی کنیم. یک قدرت مسلط وجود داشت و آن، اسپانیا بود و سلطه اسپانیا خون حیاتی ما را مکید این سلطه ما را به کجا رساند؟ به

خوب بفهمیم. این یک تعادل استراتژیک است که در یک اوضاع بسیار وخیم برقرار گشته است. ۱۲سال (جنگ خلق - ج ب ف) چه چیزی را نشان داده است؟ این امر بروشنی به جهانیان و بویژه به خلق پرو نشان داده که دولت پرو، دولت کهنه پرو، یک ببر کاغذی است و تا مغز استخوان پوسیده است. این چیزی است که نمایان گشته است!

مسئله این است، ما باید در باره خطر احتمال تقسیم ملت، تقسیم کشور، فکر کنیم. ملت در خطر است. آنها می خواهند آنرا پاره پاره کنند، می خواهند آنرا تقسیم کنند. چه کسی چنین قصدی دارد؟ مثل همیشه، امپریالیسم؛ آنان که استعمارگرند. آنان که تسلط دارند ما باید چکار کنیم؟ امروز کار صحیح چیست؟ زمان آنست که جهشی در جهت تقویت جنبش رهانبخش خلق انجام شود، و ما باید همزمان با هدایت جنگ خلق این کار را انجام دهیم. زیرا خلق همواره خلق بوده و از کشور، از ملت، دفاع کرده است.

زمان ایجاد جبهه رهانبخش خلق فرارسیده است. زمان تاسیس و گسترش یک ارتش رهانبخش خلق در ادامه ارتش چریکی خلق فرارسیده است. امروز کار صحیح اینست! ما اینکار را خواهیم کرد! ما در حال حاضر مشغول اینکاریم! این کاری است که ما آن را تا به آخر دنبال خواهیم کرد! شما آقایان شاهد خواهید بود.

سرانجام، این یکی را بشنوید. مانوئیسسم بدون مانع در راه انجام وظیفه خود که رهبری موج نوین انقلاب جهانی پرولتاری است در سطح جهانی در حال پیشروی است. خوب بشنوید و بفهمید. آنها که گوش دارند بگوش باشند، آنان که شعور دارند که همگان دارند آنرا بکار بگیرند! حرفهای بی معنی بس است! سردرگمی بس است! این را بفهمید!

جنگ داخلی اسپانیا و جنگ امروز

گویرنیکا (Guernica)



گویرنیکا، نقاشی پابلو پیکاسو در سال ۱۹۳۷، بعد از آنکه جرمن ها قریه ای بنام گویرنیکا

را در جریان جنگ داخلی اسپانیا بمباردمان کردند

به قلم S.K.

جنگ داخلی اسپانیا - رویا و اوهام

نمایشی در موزیم جنگ امپراطوری

لندن - از ۱۸ اکتوبر ۲۰۰۱ تا ۲۸

اپریل ۲۰۰۲

موزیم جنگ امپراطوری لندن اخیرا یکی از الهام بخش ترین وقایع تاریخ بین المللی جنگ اسپانیا را بنمایش گذاشت، جنگی که مردان و زنان از سراسر جهان به اسپانیا آمدند تا دوش مردم آنکشور علیه کودتای فاشیستی که برای سرکوب خیزش انقلابی امیال مردم براه افتاده بود چنگند .

این نمایش نه تنها از این نقطه نظر معتبر بود که کتله (دسته) های وسیع مردمان گوناگونی بدینش آمده

بودند - بلکه در عین زمان عظمت آن در چهره های تماشاچیان نیز جلوه گر بود. شاید مناسب ترین شکل که بر گزار کنندگان این نمایش مورد ستایش قرار میگرفتند همانا هیبت اشک و هیجانی بود که در گفتار و کردار تماشاچیان این واقعه مهم تاریخی بیان می شد. جای شک نیست که جنگ اسپانیایی سالهای ۱۹۳۶ - ۱۹۳۹ (بجز از مشت ناچیزی که آنرا فقط در دفتر خاطرات شان ثبت و قید کردند) در زندگی و خاطرات روزمره مردم دنیا هنوز هم زنده و جاویدان است. این سوال قابل دقت است که چرا آواز وقایع این دوره ای از تاریخ - هر چند ظاهرا از زمان ما بدور بنظر میرسد - هنوز هم در گوشها طنین انداز است .

پال پرستون (Paul Preston)

مورخی که برگزاری نمایش عمدتا به وی نسبت داده میشود طی مقاله ای تلاش بخرچ داده بود که تمام پارچه های شامل این نمایش را در ارتباط با هم در یک پیوند واحد عرضه نماید - عکسها، قطعات فلم، نوارها، پوسترها، نامه ها، اسناد و دیگر شواهد تاریخی، از بسته صندوق عساکر گرفته تا پرچمها، دکمه ها و وسائر ره آوردهای یادگاری را طوری نمایانده بود که نمایش در کلیت خود بطور غیر قابل باوری احساس بر انگیز بود ، چون نمایش عمدتا به پال پرستون (Paul Preston) نسبت داشت مقاله بروشنی مثل ذوق و طرز تفکر وی بود ، او نوشته اش را با نقل و قول از البرت کاموس (Albert Camus) چنین شروع میکند: ((در اسپانیا به اثبات رسید که انسان با وجودیکه بر حق باشد



هر دو تصویر توسط رابرت کاپا، عکس بردار مشهوری که تصاویر یاد و بود زیادی از جنگ تهیه نمود، عکسبرداری شده است. در تصویر بالائی دو رفیق هم‌رزم در حال ارامش نشان داده شده است. در تصویر پائینی عکس تفنگی که در جنگ تیرویل در دسامبر ۱۹۳۷ از آن استفاده شد، نشان داده شده است

مورد بمباران امریکا قرار گرفت و یا شاید هم قریه ای در گوشه ای از عراق باشد (Guernica) شمالی قریه باسق در دوران جنگ داخلی اسپانیا است که توسط بم افکنهای نازی در ۲۶ اپریل ۱۹۳۷ به توده خاکستری بدل شد. در تاریخ این اولین بار بود که قوای هوایی بر اهالی غیر نظامی وسیعا حمله کرد. این حادثه به شکرانه سر پیکاسو که در نقاشی مشهورش انرا تمثیل نمود ثبت است.

حوادث گذشته را بروی وقایع حاضر جلوه گر کردن همیشه فریبنده است. نه طالبان افغانستان و نه صدام حسین عراق در جمله جمهورخواهان اسپانیا بشمار میروند. در واقع هیچکدام اینها کدام صفت خوبی ندارند. اما بمباران امریکا و همکیشانانش و تدارکاتی که برای جنگ آینده میگیرند جنایات خورد و کوچکی نمیباشند. بنابراین امروز عطش نیاز به یک نبرد سازماندهی شده و سرکش

جنگ شکست خورد. قوی ترین نکته نمایش این بود که نشان داد جنگ برای مردم اسپانیا و میلیونها خلق سراسر جهان که هر کدام به شکلی از اشکال برای دفاع از آن برخاستند، چقدر هدف مهمی بود. ارائه جمعبندی از جنگ داخلی اسپانیا از نقطه نظر سیاسی (و هم از نقطه نظر نظامی) کاریست که هنوز جلوی پای جنبش کمونیستی بین المللی قرار دارد. بعضی از رفقا تحقیقات اولیه مهمی انجام داده اند. در اینجا فقط خطوط عمومی آن ترسیم میگردد، باقی به نکاتی توجه میشود که در نمایش خوب تمثیل گردیده بودند. ما بدون آنکه خودرا به الزامات تاریخ نگاری پایبند ساخته باشیم به درسهایی می پردازیم که آموزش آنها برای سازماندهی مبارزات عظیمی که همین حالا در پیشرو داریم ببرد ما بخورد. حقیقت اینست که گویر نیکا (Guernica). امروز همان قریه افغانستان است که محفل عروسی ای



شکست میخورد. زور روح را مضحل میکند، و تهور هم به پاداشی نمیرسد. به همین علت و درست بهمین علت است که بسیاری از مردمان جهان درامه اسپانیا را شکست و بدبختی شخصی خود می پندارند (۰) پال پرستون (Paul Preston) از جنگ داخلی اسپانیا بنام ((آخرین هدف بزرگ)) سخن میگوید.

پر واضح است جنگ اسپانیا با وجودیکه واقعه بزرگی بود اما بهیچوجهی آخرین هدف نبود. و بزرگی آن هم در آن نبود که این

هیچ کمتر از آن زمان نیست .
 قوای مسلح اسپانیا در ۱۷ جولای ۱۹۳۶ دست به سلاح زد زیرا که حکومت به سادگی نتوانست خیزش توده های مردم را علیه کلیسای کاتولیک ها، قوای مسلح، زمینداران بزرگ و سرمایه داران انحصارگر سرکوب کند، جبهه عموم مردم (Popular Front) که به تاریخ ۱۶ فبروری انتخاب شد هرگز یک حکومت انقلابی نبود و ادعای انقلابی بودن را هم نداشت ، اما شکست انتخاباتی حکومت فاشیستی که از طرف کلیسا پشتیبانی و حمایت می شد و پیروزی نیروهای ائتلافی که مهمترین وعده شان آزاد کردن کارگران معدن بود که بجرم خیزش در اطریش زندانی شده بودند، امیدواری تصرف زمین، برآه افتادن تظاهرات و فعالیتهای انقلابی را بوجود آورد ، چیزهایی که حکومت جمهوری خودش از آن سخت نفرت و هراس داشت .

پرستون (Preston) مینویسد:

یکی از دلایل که جنرالها برای سرنگونی حکومتی برآمدند که عمر آن از پنچسال زیاتر نبود و بجای آن دیکتاتوری نظامی آشکاری را برقرار نمودند این بود که ((رژیم برای پیش پا افتاده ترین افراد جامعه امیدواری بیش از حدی بوجود آورده بود)) هسته مرکزی قیام فاشیستی را ارتش افریقا (Army of Africa) تشکیل میداد که در حوزه زیر تصرف اسپانیا در مراکش متمرکز بود ، پادگان نظامی در شبه جزیره موقیتهای اولیه ای را در جنوب غرب، شمال غرب و مناطق مرکزی اسپانیا بدست آورد و یک بر سوم کشور را زیر اداره گرفت. اما این بخودبخود با آنچه امروز امریکا بنام ((تغییر رژیم)) می نامد برابر نبود ، دست اندرکاران کودتا و جنرالسیمو فرانسیسکو فرانکو (Generalissimo Francisco Franco) بزودی

رهبر بلامنازع کودتا چپان شد نتوانستند مراکز صنعتی شهر و قسمت زیادی از دهات را تصرف کنند، کشتی رانان انقلابی در مدیترانه اسپانیا شورش کردند، آمین خود را دستگیر و عده ای را اعدام نمودند، کشتی ها را زیر اداره خود گرفتند . کتله های اصلی نیروهای فاشیستی اسپانیارد ها و مراکشی ها هر دو در شمال افریقا گیر ماندند. اما حکومت جمهوری به حمله دریائی بر مناطق مذکور مخالفت کرد. چرا؟ زیرا این عمل برای انگلستان که خود را سردار مدیترانه میدانست قابل تحمل نبود ، این ایده که حکومت جمهوری با جنبش ناسیونالیستی مراکش بر ضد ارتش اسپانیاردها همدست شود و اعلان نماید که اسپانیا از تمام مستعمراتش دست میکشد، مسئله ای بود غیر قابل قبول. زیرا این حرکت فرانسه را که خود را سردار افریقای شمالی و مراکش میدانست به خشم و غیض می آورد ، آلمان هیتلری و حکومت فاشیستی موسیلمانی در ایتالیا توسط هواپیماها عساکر اسپانوی را به پوزه جزیره انتقال دادند. چیزی که پرستون (Preston) آترا بنام ((به خطا رفتن کودتا)) نامید، طبقه حاکمه اسپانیاز همه بیشتر روی دولت ایتالیا حساب میکرد، زیرا ایتالیا در صدد آن بود که نفوذ خود را در شمال افریقا و اروپا علیه رقبایش فرانسه و انگلستان گسترش دهد. حکومت جبهه مردم (Popular Front) روی کمکهای فرانسه و انگلستان حساب میکرد که خیزش فاشیستی را خاموش کند. در اینجاست که یکی از نقاط بسیار قوی فاشیستها و یکی از نقاط بسیار ضعیف جمهویرخواهان آشکارا بنظر میرسد .

طبقه حاکمه انگلستان تقریبا تا آخرین فردش از فرانکو حمایت میکرد، این مسئله در دو مورد صدق میکرد، در مورد نخست وزیر بالئوین

Baldwin که می خواست با آلمان و ایتالیا وارد معامله گری شود تا آنها را بر علیه شوروی سوسیالیستی آزمون بکشاند. در مورد چرچیل که باور داشت برخورد انگلستان با آلمان یک امر اجتناب ناپذیر است. فرانسه که بتازگی جبهه مردمی (Popular Front) خود را در دولت تشکیل داده بود . در اول به حکومت جمهوری اسپانیا وعده هائی داد اما در آخر همه را نقض کرد، انگلستان زیر نام ((خنثی)) نگهداشتن اسپانیا خط محاصره ای در اتلانتیک ایجاد کرد تا از رسیدن سلاح به جمهوری جلوگیری کند. در حالیکه فرانکو تا دلش میخواست از آلمان و بخصوص از ایتالیا که پنجاه هزار عسکر فرستاد کمک گرفت. جمهوری تنها از دو کشور مکسیکو و شوروی کمک دریافت کرد. امریکا از دل و جان از خط محاصره پشتیبانی نمود و برای جلوگیری از رسیدن هر گونه کمک به حکومت جمهوری اعم از رسیدن لوازم و جنگندگان دوطالب از هیچ اقدامی دریغ نکرد. امریکا بعد از جنگ جهانی دوم به پشتیبان عمده فرانکو بدل شد .

جنرالهای اسپانیا انتظار داشتند که همه چیز در ظرف چند روز تمام شود. در هر جائیکه قدرت را در دست میگرفتند هزار ها تن از کارگران، دهقانان بی زمین و روشنفکران را اعدام میکردند، مردمی که منسوب به این طبقات بودند . مگر اینکه بیگانهای خود را ثابت کرده می توانستند . در جمله تروریستها بشمار میرفتند. اما فرانکو نتوانست به جمهوری ضربه قطعی وارد کند. ملیشای که توسط اتحادیه ها و احزاب سیاسی سازماندهی می شد به عساکر وفادار به حکومت جمهوری که شبانه پیوستند. حکومت جمهوری که بر پایه بورژوازی ضعیف طرفدار انگلیس و نیروهای بورژوازی ملیتهای تحت ستم درون اسپانیا مثل باسق

(باسک) و بخصوص بورژوازی کاتولینا تشکیل شده بود، بار بار آماده بود تا شکست را بپذیرد. وقتی شهر مادرید محاصره شد وزرای حکومت جمهوری پا به فرار گذاشتند، تا آنکه یک صف از انارشئیستها جلو وزرای فراری را گرفت و آنها را کش کشان دوباره به مرکز آورد. از این زمان به بعد جریان حوادث تا حدودی تغییر کرد، نبرد شهر مادرید در ماه نوامبر فقط یکی از جنگهایی بود که در شمار جنگ داخلی اسپانیا بحساب میروید. ولی این جنگی بود روح افزا و بر حق تعیین کننده، نیروهای جمهوری خواه از پیشروی فرانکو به داخل شهر و دهات غرب شهر جلوگیری کردند، در شهر نبرد های تن به تن از یک ساختمان به ساختمان دیگر، در صحن دانشگاه و در پارک مشهور به میله (که در روزهای یکشنبه برای پیک نیک طرفدار زیاد داشت) برافراشته، کارگران کارخانجات، کارگران خط راه آهن، کارگران رختشویی ها، سلمانها، کارکنان هتلها مرد وزن با عراده جات شهری و پای پیاده از کار های خود مستقیما به خط پیشین جبهه می رفتند، کارگران معدن از اطریح با دینامیت سلاح ضد تانک میساختند. رانندگان تاکسی ها بر تانکهای که توسط روسیه شوروی فرستاده شده بود سوار میشدند. حزب کمونیست واحد نظامی خود را سازماندهی کرده بود که از مردم دفاع و پشتیبانی میکرد. واحد نظامی حزب کمونیست اسپانیا با نیروی دیگری که در تاریخ بتازگی ظهور کرده بود - بریگاد بین المللی که توسط کمیتزترین سازماندهی شده بود - متحد شد، آنها پناهندگان انقلابی بودند که در اول از سرحدات فرانسه یک یک بصورت غیر قانونی عبور کردند. بعدا پناهندگان انقلابی آلمان، اروپای شرقی و ایتالیا سیل آسا وارد اسپانیا شدند، چهل هزار نفر از پنجاه کشور مختلف در ظرف چند سال به اسپانیا سرازیر شد. به اساس

سر شماری پرستون (Preston) نصف آنها کارگر بودند. نیرو و توانائی آنها بیشتر از آن بود که فقط دواطلب نامیده شوند. بسیاری آنها سربازان میدان دیده انقلاب و جنگهای خیابانی و قیامها بودند، نظامیان دوران جنگ جهانی اول و دوران صلح بودند. آنها به ملیشای زنان و مردان تعلیم میدادند که چگونه گلوله ها را با صرفه بکار ببرند. از تفنگهای مسلسل چطور استفاده کنند، چگونه ستر و اخفا نمایند و مهمتر از همه اینکه در برابر واحد های منظم دشمن چطور بجنگند. آنها از هر لحاظ، حد اقل از لحاظ اینکه بینش و روحیه جنگی سرشاری با خود آورده بودند، نیروی بی بدلی در جنگ بودند. گر چه آنها در دسته های جدا جدا هر کدام به اساس تعلقات زبانی و ملیتی خود شان تنظیم شده بودند، بنا به قول پرستون (Preston) آنها به تناسب یک بر سی در بین مردم اسپانیا پخش بودند. در این دوران حکومت جمهوری چیزی بالا تر از یک نیروی جنگی برخوردار بود - یعنی جگنگدگانی در اختیار داشت که واقعا مصم بجنگ بودند و هرکدام شان جرئت، درایت و خلاقیت خود را درجنگ ثابت کرده بودند. بریگاد بین المللی چندین ماه در عقب راندن حملاتیکه به مرکز پایتخت صورت میگرفت نقش مهمی بازی کرد. تلفات بسیار سنگین بود. بیشتر از نصف گردان های انگلیسی و امریکائی به قتل رسیدند. بسیاری آنها در جنگ دریای جراما (Jarama River) در ماه فبروری ۱۹۳۷ کشته شدند. باقیمانده سپاه حد اقل یکبار زخم خورده بود. ارتش جمهوریخواهان قوی و قوی تر شد. اما نیرو های فاشیستی نیز قویتر شدند.

کمونیستها

در بین آنهاکه جنگ داخلی اسپانیا

را از نزدیک مطالعه نموده اند کمتر کسی یافت میشد که از نقش حزب کمونیست اسپانیا بمثابه تکیه گاه اصلی جنگ انکار کنند. پرستون (Preston) ازین واقعیت انکار نمی کند. اما میگوید که با ((مبارزه ضد فاشیستی جمهوری خواهان اسپانیا همنوائی دارد)) و با ((جنایات ستالینیزم نه)) این موضعگیری قابل دفاع نیست. پرستون (Preston) خودش شاید قبول کند که اگر بخاطر انترناسیونال کمونیستی زیر رهبری ستالین و حزب کمونیست اسپانیا عضو کمینترن نمی بود، امکان داشت جمهوری اسپانیا بسرعت سقوط می کرد.

بنا بر همین روحیه اکلکتیستی است که پرستون میگوید جنگ داخلی اسپانیا متشکل از لایه های تضادهای مختلفی بود که روی یکدیگر قرار گرفته بودند. او میگوید ((جنگ داخلی اسپانیا یک جنگ نه بلکه چندین جنگ بود. جنگ دهقانان بی زمین علیه زمینداران ثروتمند. جنگ نیرو های ضد مذهبی علیه کاتولیک ها، جنگ ناسیونالیستهای منظوقی علیه نظامیان مرکزیت طلب، جنگ کارگران صنعتی علیه کارخانه داران.)) این اظهارات پرستون درست است، اما حقیقت اینست که جنگ داخلی اسپانیا مانند هر جنگ دیگر تمام تضاد ها را در یک نقطه واحد بهم گره زد، این برای پرولتاریای اسپانیا سود عظیمی را در برداشت. آنها تکیه به پرولتاریا ازین دیدگاه می نگرند که طبقه کارگر فقط میتواند در راه منافع آتی طبقه خود بر ضد ((آمرین)) خود برزمد - مانند تروتسکیستها و انارشئیستهای اسپانیا - هرگز به کنه مطلب پی نمی برند. اگر پرولتاریا با سائر توده های مردم پیوند تنگاتنگ و نزدیکی بر قرار میکرد، در مسیر یک انقلاب عمیق و همه جانبه ای از منافع همه کسانی که با فرانکو مخالفت داشتند دفاع مینمود، اگر

انقلاب و جنگ را در تمامی مراحل ضروری آن رهبری می‌کورد، در آنصورت پرولتاریا هم خود و هم مردم را به مرحله عالی تری گذار میدهد.

پرستون (Preston) در مقاله مختصرش به یک مطلب ((عقاید متضاد مبنی بر اینکه به انقلاب لرحجیت داده شود و یا بچنگ)) اشاره میکند. (این ایده در فیلم زمین یا آزادی که آن هم در باره جنگ داخلی اسپانیا میباشد و توسط کارگردان انگلیسی بنام کین لوچ (Ken Loach) تهیه گردیده است

نیز غالب میباشد) اگر سؤال به این شکل مطرح گردد که ((زمین یا آزادی)) در آنصورت جوابی وجود ندارد بجز اینکه ((نبرد خوب)) باختن است. در واقع بسیاری درسی که از جنگ داخلی اسپانیا می آموزند همین است. نظری که در اساس بدبینانه و فلیج کننده است ولی در پرده رمانتیسیم پوشانده میشود. اگر قرار بود که در اسپانیا انقلابی صورت بگیرد، انقلاب باید شکل جنگ علیه فرانکو را بخود میگرفت و هر چیز دیگر تابع آن می بود. حزب کمونیست اسپانیا و انترناسیونال کمونیستی تنها نیرو هائی بودند که تصمیم پیشبرد جنگ تا به آخر را داشتند. بهمین علت بود که حزب کمونیست اسپانیا از نظر کمیت و نفوذش بشدت رشد کرد. تروتسکیستها علیرغم آنکه ظاهرا نظر به حزب کمونیست اسپانیا ((چپ)) تر جلوه میکردند، آنها به طبقه کارگر و خواستهای اقتصادی شان از سرمایه داران و صاحبان مزارع کاتالینا که متحدین فرانکو بودند بیشتر عطف توجه میکردند، اما در اساس بهیچوجهی انقلابی نبودند. بهمین منوال انارشیستها که عطش آزادی های شخصی کورشان ساخته بود (البته بهیچوجه نه همه انارشیستها) ضرورت دسلپین و سازماندهی را نمی

دیدند. نه تنها دسلپین و سازماندهی ملیشیا بلکه دسلپین و سازماندهی ارتشی که قادر باشد یورش ببرد و بجای صرفا دفاع از یک منطقه، در جنگ برنده شود. در آنزمان قدرت سیاسی پا در هوا و موقتا بی صاحب مانده بود و جنگ صاحب آنرا تعیین میکرد. پس اگر شکل عمده انقلاب جنگ بود. چون در هر انقلاب در یک مقطع مشخصی بالآخره جنگ در میگردد، زیرا بدون خورد کردن نیرو های نظامی ارتجاع هیچ دولت انقلابی نمیتواند بوجود بیاید. در آنصورت سیاست باید شکل جنگ را تعیین کند. آنطوریکه در جنگ اسپانیا انترناسیونال کمونیستی و مائوتسه دون انقلاب چین را توسط جنگ انقلابی رهبری میکردند. در اثر تجارب بین المللی و تجارب انقلاب چین مائوتسه دون به این جمع بندی دست یافت که ((در جنگ انسان عامل تعیین کننده است، نه سلاح)). مائو نشان داد که جنگ هر طبقه شکل خاص خودش را دارد. هر جنگ دارای ابعاد، خصوصیات، واهداف خاص خودش میباشد. مائو خاطر نشان کرد تمام منطق مسائل نظامی درین خلاصه میشود که ((تو بنحو خود بچنگ و من هم بنحو خود)) _ بدانمعنی که پرولتاریا باید ستراتیژی و تاکتیکهای نظامی اتخاذ نماید که منافع مشخص طبقه اش را تضمین کند. یعنی با اتکا بر ابتکارات و اشتیاق توده های مردم توان انقلابی مردم را براه اندازد. این نوع جنگ خلق در اسپانیا براه نیافتد.

موضوعگیری مفشوش

حزب کمونیست اسپانیا با پیروی از انترناسیونال کمونیستی در مورد جنگ داخلی دچار موضوعگیری اشتباه آمیزی شد. حزب باین گرایش افتاد که اختلاف بین بورژوا دموکراسی و

فاشیزم یک امر مطلق است. بجای آنکه درک کند در آخرین تحلیل هر دو شکلی از اشکال دیکتاتوری بورژوازی میباشد. حزب خود را تابع نوسانات بین بورژوازی بزرگ نمود. در اسپانیا کمونیستها بطور روز افزونی به این تلاش افتادند که با کشاندن انگلستان و فرانسه با روسیه اتحاد ملثک را تشکیل دهند تا سوسیالیزم را در روسیه حفظ کنند. حزب کمونیست اسپانیا در جنگ (بشمول اینکه جنگ در کجا، چه وقت و به چه شکل براه افتد) این روش را در پیش گرفت که چه چیزی موجب خوشنودی انگلستان و فرانسه میشود. خوشنودی آنهائیکه مشکل بود به نقشه ها و نیرنگ بازی شان پی برده شود. کمونیستها یک ارتش بورژوازی جدیدی تشکیل دادند تا به جنگ متداول از نوع بورژوازی بپردازند. عساکر با روحیه قهرمانانه ای جنگ کردند (حد اقل عساکر مرد، زیرا زنان پس از شروع جنگ به خط عقبی جبهه فرستاده میشدند) عساکر باوجودیکه مرگ را جلو چشمان خود میدیدند اما دارای اشتیاق و روحیه جنگی بی حد و حصری بودند. چیزی که با روحیه نیرو های ارتجاع اصلا قابل مقایسه نبود. اما ازین حالت انقلابی بنحوی که تمامی امکانات، خلاقیت، ابتکارات را بکار گیرند تا عساکر بتوانند قوت سیاسی را بدست گرفته و افسران خود را نظارت کنند، استفاده بعمل نیامد. نیرو های غیر نظامی جامعه از قضایا خود را بیرون رانده احساس میکردند و بطور روز افزونی روحیات خود را ز دست دادند. افسران عالیترتبه اکثرا فلیج و بسیاری شان در فرصت های معینی از نبرد دست کشیدند. شاید این درست بود که حزب کمونیست اسپانیا پرچم جمهوری را با متحدینی که بر ضد فرانکو بودند یکجا حمل کند، و حزب در جریان مبارزه طبقاتی بر حسب ضرورت

جنگ جهانی تأثیرات بی حسابی از خود بجا گذاشت که بنا بر آن تمام کشور های امپریالیستی دچار بحران گردیدند. بازم برخلاف بینش شبه رمانتیستی باید خاطر نشان کرد که وقایع میتوانست بگونه دیگری سیر کند و بنحوی در جنگ دست آورد های بیشتری بدست آید. شاید هم انقلابیون در هر صورتی شکست میخورند، اما تاسف درین است که آنچه به این جنگ نسبت داده میشود برای مردم آزمان و هم برای آیندگان میراث مغشوش کننده ای به ارمغان گذاشت.

ما آتهائیکه وارثین کمینترن استیم و در راه باردیگر متحد ساختن کارگران جهان کار می کنیم تا انترناسیونال طراز نوینی تشکیل دهیم مسئولیت داریم که از تمام حوادث درسهای لازمی را بیاموزیم و آنها را در عمل بکار بریم.

نمایش موزیم جنگ امپراطوری لندن بحال کسانی که در پی شگافتن مسائل گرهی تری میباشند شاید بسیار مفید ثابت نشود، ولی نمایش بر جنبه های پرشکوه جنگ داخل اسپانیا به قدرت تمام پرتو افشانی کرد، بساده ترین زبان و موثر ترین شیوه ای به توده ها فهماند که چه کسانی به این جنگ دل بستند و در آن جان باختند. برای این کار از قطعات فلم، اسناد و ((تاریخ تقریری)) استفاده شده بود که صدای گویندگان اصلی آن در گوشی های نصب شده جوار پارچه های نمایشی بازگو می شد و تماشاچیان بدقت به آنها گوش می کشیدند. این بهترین موزیم تاریخی بود. وقتی انسان صدای کارگران زن و مرد اسپانیا را می شنید بنظر وضی تجسم می شد که با حیوان بار برداری رفتار میشود. آنها فقط با جنگ می توانستند از اطاعت سرکشی کنند. اینکه در آنجا چه میگذشت. انسان با گوشت پوست خود حس میکرد، انسان خوب پی می برد که

قتل رسانده بود، دو صد هزار دیگر را تیر باران کرد و بعد از ختم جنگ یک میلیون نفر را در کمپ های شاقه کاری زندانی نمود. صد ها هزار پناهنده هنگام عزیمت به فرانسه مورد بمباردمان و از هوا زیر آتش مسلسل قرار گرفتند. پناهندگان در فرانسه هم مسکن گزین کمپ ها شدند. هر چند نه به دشواری شرایط زندگی اسپانیا. بسیاری به مکسیکو و روسیه رفتند، تنها دو کشوری که از آنها استقبال کرد.

در کل وقتی از تجارب پرولتاریای بین المللی صحبت میشود، بگفته مانو از یکطرف تجاربی وجود دارد که انسان بدان می بالد، از جانب دیگر تجاربی هم است که انسان را گریه سر میدهد. نمونه های هر دو این تجارب در اسپانیا بطور فراوان موجود بود. بنا بر این جنگ داخل اسپانیا آنقدر ها ((هدف شکست خورد)) نیست که ((آخرین هدف بزرگ)) باشد. همانطوریکه وقایع بصورت دراماتیک نشان داد، اسپانیا کشور مجزا از جهان نه بلکه حلقه ضعیفی از سیستم امپریالیستی جهان بود. ضعف حاکمیت ارتجاع و فرصتهایی که برای انقلاب بدست می داد هر دو بهم ارتباط ارگانیک و درونی داشتند که اشفتگی تضاد های جهان هر دو تضاد، هم تضاد بین امپریالیستها و هم مبارزه انقلاب با ضد انقلاب را بهمین کشید. به جنگ اسپانیا زین دیدگاه نگاه کردن که جنگ مذکور ((تقرینی بود برای جنگ بزرگتری که جهان امروز در پیشرو دارد)) سودی در بر ندارد. تو گوئی هر آنچه که بوقوع پیوست اجتناب ناپذیر بود و جنگ هم فاقد محتوای انقلابی. صرف نظر ازینکه جنگ شکست خورد و یا به پیروزی هائی نائل آمد، این حادثه بعد از انقلاب روسیه بذات خود بزرگترین جهشی بود که در اروپا صورت گرفت. بر مبارزه طبقاتی بین المللی ووقایع بعد آن یعنی بر

مواضع خود را عیار نماید، اما پرولتاریا چرا منافع اساسی خود را باید تابع منافع بورژوازی میکرد؟ مهلک ترین ضعف نظامی حزب کمونیست از درک سیاسی غلط آن منشا گرفت. در جنگ داخل اسپانیا یک حادثه مشهور دردناکی در سال ۱۹۳۷ در بار سولونا بوقوع پیوست که پرستون (Preston) آنرا بنام ((جنگ داخل کوچک)) یاد میکند. (لحظه ای زمین و آزادی بازهم به مسئله مرکزی ای بدل شد.) بارسولونا به بستر داغ اشغال محلات کار توسط کارگران و کمیته های انقلابی و ملیشا تبدیل شد. ناراضیاتی مردم علیه دولت که نمی تواند حیات اجتماعی قبل از دوران جنگ را رویکار بیاورد مورد توجه قرار گرفت. زمانیکه کارگران زیر رهبری نیرو های کم و بیش تروتسکیستی (پوومو POUM) انارشیستی مرکز مخابرات بین بارسولونا و باقی مناطق اسپانیا را بدست گرفتند، حکومت محل که در دست کمونیستها و جمهوری خواهان بود ارتش فرستاد و آنها را بسادگی از بین برد. (بسیاری انارشیستها این عمل را به نفع فرانکو دانستند و انرا محکوم کردند.) از آنجائیکه کمونیستها بر کاتلینا و بورژوازی بین المللی تکیه کردند. بجای آنکه اذهان کارگران را تنویر نمایند تا در جبهه متحد نقش پیشروی بازی بکنند. یک حالت خطر ناکی بوجود آمد که مرتجعین از آن استفاده سو کردند. نتیجه آن شد که در بارسولونا و سر تاسر جمهوری اسپانیا جنبش مردم رو به سردی و افسردگی گذاشت. تاامه مارچ ۱۹۳۹ نیرو های فرانکو بالاخره مقاومت مادرید را درهم شکست. کاریکه طی دو نیم سال در انجامش ناکام شده بود، جنرالها و وزرای جمهوری یای فرار کردند و یا اینکه تسلیم شدند. باساس آمار ورقام پرستون (Preston) علاوه بر چهار صد هزار نفر را که فرانکو به

جنگ تصادم جهان کهن آدمکش با کسانی بود که بخاطر زندگی جدال میکردند *

موزیم عکاسی هم خیلی قابل توجه بود. در عکاسی از کامره های نوری و فلم زود روشن استفاده شده بود که از شی تصویر برجسته ای مانند اصل شی بدست میدهد. همچنان موضوعگیری، جرئت و معیار های اخلاقی که آن نسل عکاسان برای هنرمندان آن زمان و هم برای آیندگان از خود بجا گذاشتند خیلی دینی و قابل قدر بود *

وحدت جهانی

بنا بر طرز بینش سازماندهان نمایش و همچنان بنا بر دلائل عملی ای جنبش انگلستان در نمایش از همه متحد تر جلوه داده شده بود، در واقع مسئله همبستگی جهان و اینکه همبستگی دارای چه مفهوم و اهمیتی میباشد نژاد اصل این نمایش بود. گفتگو با آنها تیکه مسئول سازماندهی کومک رساندن به کارخانجات بودند، با اهالی که در همجواری ها زندگی میکردند، با کسانی که در میخانه های محل رفت و آمد داشتند، تصویر غیر قابل باوری بدست می داد که مردم چگونه از خوراک و پوشاک گرفته تا جان خود را در راه این هدف نثار کردند. در انگلستان یکصنوع پنجاه گروه خود را وقف کومک رساندن به حکومت جمهوری اسپانیا کرده بودند، در حالیکه هیچ کس حاضر نبود به فرانکو کومک کند. گروه های کومکی بیست و نه کشتی پر از مواد غذایی، لباس، لوازم بهداشتی، امبولانس و دیگر عراده جات را به جمهوری گسیل کردند. پرسونل کومکی شامل رانندگان امبولانس ها، کارشناسان امور بهداشتی و جنگندگانی بود که از زنان و مردان حمایت میکردند تا حین عبور مرور به منازل شان در امن بوده و ازین ناحیه تشویشی نداشته باشند.

بیهو مرد سالخورده ای حکایت میکرد که او با همسرش اطفال خود را به خویشاوندان خود تحویل دادند تا خود شان به اسپانیا رفته و بخاطر ایدیالها و امیال شان برزند. پیر مرد وقتی ازین سرگذشت حکایت میکرد گفت همه کار و پیکارها، حتی مرگ همسرش درین راه بیهوده نبود. این بیانات بذات خود بصراحت نشان میدهد که انترناسیونالیزم انقلابی چه قوه ای خارق العاده است. آثار کتبی، نوار ها، پارچه های هنری که به پشتیبانی از حکومت جمهوری اسپانیا توسط هنرمندان و روشنفکران آن زمان تهیه شدند هر یک بصورت بهت آمیزی گویای اتحاد مردم جهان بود. پروتاریای بین المللی نه تنها جنگ داخلی اسپانیا را رهبری میکرد، بلکه در عین زمان، بدرجات مختلفی، بیک نوع و یا نوع دیگری، هرچند بصورت مستقیم نه، دستجات نقاشان، مجسمه سازان، بازیگران، شعرا، موسیقی دانها آهنگ سازان و هنر پیشه گان از هر قماشی را رهبری میکرد. آنها آثاری هم برای تبلیغات آتی روزمره و هم برای اثرگذاری دائمی تهیه میکردند که کیفیت و اثرات آنها فنا ناپذیر بود *

تاریخ جهان پیش ازین هرگز چنین چیزی را درخود ندیده بود. یک چنین حالتی بدون کمینترین و احزاب مربوط به آن، و بدون از خود کنری سخاوتمندی توده های مردم هر کشور امکان ناپذیر بود *

البته درست است بسیاری از اشتراک کنندگان دارای نظرات اشتباه آمیزی بودند، چه بخاطر حرکات خودبخودی شان و یا بعلت اشتباهات رهبری، اما باید در نظر داشت که در آن حالت چه می گذشت. یک موسیقار جوان انگلیسی در نامه به مادرش نوشت که ((بیکاران منطقه کلاید (Clyde) و سامورین وحشت زده مربوط ساحه ویلسدن (Willesden) در برابر آتش توپخانه دشمن (بدون داشتن

هیچگو نه سنگر مستحکمی) قد راست ایستادند، کاریکه از عهده یک عسکر حرفه ای برنمی آید. آنها بخاطری به این عمل دست زدند که خط پیش جبهه دشمن در همان نقطه مشغول جنگ شود و از رسیدن جنگ به همپستد هیت (Hampstead Heath) و تپه های دربی شایر (Derbyshire) جلوگیری کنند.)) بسیاری احساس میکردند که پیروزی در برابر فرانکو از جنگ جهانی که حکمرانان انگلستان میخواستند آنرا در شرائط مساعدی براه اندازند، جلوگیری میکند. در حالیکه انگلستان به جنگ داخلی انقلابی در مناطقی همپستد هیت (Hampstead Heath) و تپه های دربی شایر (Derbyshire)، همچنان در جا های دیگر ضرورت داشت و هنوز هم ضرورت دارد. اما این یک بحث جداگانه است *

در نامه نویسنده چنین وانمود میشود که وی بخاطر منافع شخصی خودش و یا صرفا بخاطر حمایت از خانواده، دوستان و هموطنانش در جنگ اشتراک ورزید. اما واقعیت اینست که او زندگی خود را بخاطر چیزی بمراتب بزرگتر از آن از دست داد. ریشه های جنگ داخلی اسپانیا از اوضاع انقلابی روسیه سوسیالیستی، کمینترین و مبارزات انقلابی منجمله انقلاب چین آب میخورد. حکومت جمهوری اسپانیا و پشتیبانانش در مقابل مانور های شیدادانه نیرو هائی قرار داشتند که همه متحد بروی یک محور واحد برای جنگ آمادگی می گرفتند، جنگی یکی از قله های بلند جنایات سرمایه داری را تشکیل میدهد. مردم انگلستان مانند سایر مردمان جهان با خلق اسپانیا دشمن مشترکی داشتند، این دشمن نه تنها هتلر و موسیولینی بلکه طبقه حاکمه انگلستان نیز در آن شامل بود *

برخی از نویسندگان امروز ادعا می

شاعری و رومانس

اسروز جهان سوم مرکز توفانهای انقلاب جهانی است. به یقین امروز شعر و رومانس زیادی برای تغییرات انقلابی موجود است زمانیکه جنگ خلق نطفه قدرت مردمی را همانگونه که در روزهای جنگ داخلی اسپانیا بود به پیش گذاشته است. پس حالا هم مانند زمان جنگ داخلی اسپانیا رومانس موجود است. گرچه در شرایط فعلی تبلیغ و تعمیم این مبارزات بنابر دلائل گوناگونی مانند آنست که انسان آب را از پائین بطرف تپه سربالا جاری کند، ولی در عین حال عوامل دیگری هم دست اندرکار اند. در شرایط امروز وقتی شعار فرانکو یعنی ((مرگ بر دانش و خرد - زنده باد مرگ)) را می شنویم بدون شک به یاد مذهبیین بنیاد گرا، فاشیستها و جانپسارانی را که بهور جورج بوش حلقه زده اند می افتیم. اگر در باره جنگ اسپانیا فکر کنیم که جنگ بمثابه اخگری برای پیش درآمد جنگ جهانی بود، از لحاظ زمانی ما از آن فاصله زیادی نداریم. ما چرا نتوانیم امروز بمثابه بخشی از رهبری مبارزه انقلابی با مردمان مختلف سراسر جهان (بشمول اتحاد با مردمان کشور های امپریالیستی) در ضدیت با جهان امپریالیستی ایکه بر همه ما تحمیل گردیده است بصورت دینامیکی متحد شویم - و بر ضد وحشیگری امپریالیسم که در راس آن امپریالیسم امریکا قرار دارد، مبارزه براه اندازیم ؟

یک درس مهمی را که جنگ داخلی اسپانیا باز و باز هم در اذهان زنده می سازد اینست که وقتی طبقات حاکمه بحران و تضاد ها را بعاریت می گیرند، آنها شاید به اقدامات دست پاچه خطرناکی متوسل میشوند تا صفوف خود را متحد سازند. مردم را بزور سلاح سرکوب نمایند و جهان

کنند که جمهوری اسپانیا بدون کمینترین از پشتیبانی زیادی برخوردار بود. ما این نکته را قبلا تذکر دادیم که بدون کمونیستها جمهوری ای وجود نمی داشت تا مورد پشتیبانی قرار بگیرد. علاوه بر این، نکته مهمتر دیگر اینست که بدون کمونیستها جنگ داخلی هم درای چندان محتوای انقلابی و ضد امپریالیستی نمی بود، این احساس که جنگ نبردی میان روشنی و تاریکی است، نیز چندان اساس محکمی نمی داشت. در جنگ علیرغم سردرگمی ها و اشتباهات، حق و باطل در کل روشن بود. نمایش با قطعه شعری که توسط یکی از سابقه داران جنگ داخلی سروده شده بود خاتمه یافت .

در تاریخ سیاره ما
درین روزها

در بستر انوه ست
مادرید شهر ما

با خدعه ی مردان متقلب آئین

سر میزند و به پایان می رسد روز ها
با داد و ستد سهام ها

منظور از طبقات حاکم و ثروتمندان است که از صبح تا شام به هرگونه معامله گری دست میزدند، مگر این شعر بوضع جهان امروزی ما صدق نمی کند؛ در ختم نمایش گروهی از جوانان نوازنده موسیقی معاصر با آهنگی شرایط آنزمان را با حالت امروزی مقایسه کرده چنین می سرودند؛

((آینده گویدکه توتنها خواهی زیست
حال گوید که در سردی و در هراس
خواهی زیست

و نیروی جاذبه زمین سرفرود آوردن
را می آموزد))

سالهای ۱۹۳۰ و جنگ داخلی اسپانیا نبردی بود برای بدست آوردن جهانی بهتر، این آروزی است که میتوان کماکان مبارزات امروز مردم را بر محور آن سازماندهی و آبدیده تر کرد.

را مجددا به مستعمرات خود تقسیم کنند. اما این دست پاچه گی ها قمار خطرناکی است زیرا در بین مردم تحرکی موجود می آید که طبقه حاکمه شاید دیگر نتواند آنرا زیر اداره خود بیاورد. اقدامات فرانکو برای برقرار ساختن نظم واکتش متقابل و بی نظمی بیشتری ببار آورد که حتی مردم ((عادی)) را که بنظر میرسید آنها در برابر سیاست اصلا معافیت دارند در بین موج سرشاری از زندگی سیاسی پرتاب کرد. عشق به انقلاب و تغییر که سالهای سال در ایشان سر بسته مانده بود یکباره بجوش آمد، شرائطی خلق شد که مردم را بیشتر از پیش با هم متحد ساخت تا دشمنان خود را شکست دهند. اگر ازین دیدگاه به اوضاع جاری جهان امروز نگاه کنیم خطر ها و فرصتهائی را که در پیشرو است بهتر درک می کنیم. درس دیگری که از اسپانیا میتوان آموخت اینست که امکان واقعی وحدت جنبش جهانی و مبارزه علیه دشمن مشترک مان موجود است. ازینرو اهمیت سازماندهی آن به نوعی که بتواند بیک نیروی مادی بدل شود بهیچوجهی نباید از نظر دور نگهداشته شود. در دهه ۱۹۳۰ وضع جهان حالت بسیار پیچیده ای داشت و هنوز هم پیچیده است. هرچند از آنزمان تا حال بسیار تغییراتی بوقوع پیوسته اند وصف آرائی عمومی طبقات در کشور های امپریالیستی عوض شده است. امروز هیچ کشور سوسیالیستی وجود ندارد و کمینترین هم هنوز نداریم، و آنچه تا حال انجام داده ایم هنوز بسیار کمتر از آنست که اوضاع جهان هم طلب می کند و هم امکان پذیر ساخته است. در شعری در این نمایش به گریه بخاطر ((شعرای جان باخته جوان)) اشاره شده بود و برداشت اساسی که بسیار مردم از جنگ دارند. در آن انعکاس یافته بود. همانطوریکه

امروز تمام شاعران را با هم متحد می کنیم و هم تمام مردم را - اما ما ایده بازنده زیبای « جنگیدن، جنگ خوب » را بشدت رد می کنیم. ما می خواهیم خوب بجنگیم. بر حسب جهان بینی وسیع پرولتاریا و با توانائی متحد کردن وسیعترین توده های مردم، زیرا می خواهیم برنده جنگ این بار ما باشیم .

(Frederic Garcia Lorca)
 میگل هررنندز Miguel Hernandez
 () توسط لژیون ناشاعرانه
 فرانکو اعدام شدند. (بهر صورت، نباید از یاد برد که بعضی ازین شعرا بشمول هررنندز (Hernandez)
 کمونیست هم بودند.)
 بصورت استعاره آمیز باید گفت که

نمایش بخوبی آنها جلوه داده بود به یقین شعرا از سراسر جهان، بشمول بهترین شعرای سده در نبرد شرکت کردند. بسیاری آنها در صف مردم ایستادند، عده محدودی که آگاهانه طرف دشمن را گرفتند در خانه های خود خزیدند. دو تن از بهترین شاعران، فریدریک گارسیا لورکا (

بقیه از صفحه ۲۵

قطعه نامه . . .

شده و به پیش برده شود.

ب - . . .

ج - شرکت فعال در کارزارهاییکه به مناسبت های مختلف از جانب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی براه می افتد یک ضرورت مبارزاتی اجتناب ناپذیر است . اجرای فعالانه این وظیفه مبارزاتی نه تنها تاثیرات مهمی روی جنبش م ل م و مبارزات انقلابی در افغانستان خواهد داشت ، بلکه تاثیرات منطوقی و بین المللی ان برجسته و مهم خواهد بود .
 کنفرانس با پیشبرد جریبحث های سازنده و تعیین وظایف و مسئولیتهای مبارزاتی ، با روحیه سرشار از خوشبینی انقلابی و عشق به پرولتاریا و خلق ها با اجرای سرود انترناسیونال بکار خود خاتمه داد.

کمیته وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) افغانستان

حزب کمونیست افغانستان

اتحاد انقلابی کارگران افغانستان

حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

۳۰ جوزای ۱۳۸۱ مطابق ۲۰ جون ۲۰۰۲

توضیح :

کمیته وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) افغانستان

مشکل از

سازمان پیکار برای نجات افغانستان

محل جوانان مترقی افغانستان

مبارزین راه ازادی مردم افغانستان

و

حزب کمونیست افغانستان

می باشد

بقیه از صفحه ۱۴

امریکا بعد از . . .

امپریالیستی میباشند. بطور عموم در تمام گرد هم آئی های بین المللی، محل و وسیله سازی ها امریکا از همه دست بالاتر دارد و نقش امپریالیست حاکم را بازی میکند، اما در عین زمان بین امپریالیستها رقابت وجود دارد (آنها در ین عرصه با هم رقابت میکنند و همچنان برسر منافع عمومی شان بخصوص در رابطه با ملل تحت ستم جهان با یکدیگر رقابت دارند. این دو عرصه بصورت واضح با یکدیگر دخالت دارند و آن برای سلطه امپریالیستی شان وسیله قرار میگیرد که در عین زمان دیالکتیک رقابت میان امپریالیستها را تشکیل میدهد) آنها در این عرصه بخاطر منافع امپریالیستی خاصشان با هم رقابت می کنند در حالیکه بخاطر منافع عمومی امپریالیستو شان باهم تیبانی می کنند بخصوص در مقابل ملل تحت ستم جهان. این دو عرصه بروشنی برهم تاثیر می گذارند و از اسن طریق آنها ابزازی برای تسلط امپریالیستی و در یک رابطه دیالکتیکی محلی برای رقابتهای بین امپریالیستی می شوند. مسایل باید اینگونه درک شوند. این واقعیتی است که این موسسات مشخص دارند و بشیوه ای که آنها عمل می کنند و همچنین واقعیت کلی که ماهیت این دیو را می سازد و ما در مقابلش قرار داریم این گونه باید درک کنیم *

* * * * *

(به یک نکته اشاره شده است، نکته ای که اهمیت آن برجسته تر گردیده است، به موضوع بحران جنگ و تضاد های آن ربط میگیرد، تضاد ها چگونه از جنگ متاثر میگردند، نکته ای که

به آن اشاره شده است، نکته ای که ارتباط و اهمیتش با این بحران و جنگ و شدت یابی این تضادها برجستگی می یابد، بحثی است که در مسوده برنامه حزب کمونیست انقلابی امریکا، در ضمیمه بخش وظایف مرکزی تاکید میشود که « حزب کلیه چلنج های سیاسی را که در مقابلش قرار خواهد گرفت نمی تواند تعیین کند، اما اینکه چگونه با چلنج ها مقابله میکند، در عرصه سیاسی تاثیرات شگرفی خواهد داشت » به عبارت دیگر ما نمیتوانیم انتخاب کنیم که در برابر ما چه چیزی قرار بگیرد. شرائط عینی بصورت عموم در هر حالت مستقل از تلاش ها و کوشش ما میباشد ولی تا حدی ما اختیار داریم که در مقابل شرائط چه پاسخی ارائه کنیم، ما نمیتوانیم ابتکار بخرج دهیم، از جبر اختیار بنیست آوریم، شرائط عینی را که با آن مواجه هستیم حتی الامکان تغییر دهیم *

در معرض آزمایش قرار گرفتن

جهت گیری ستراتیژیک خود را

حفظ کردن

این یک نکته نهایت مهم جهت گیری ستراتیژیک است زیرا، ما کمونیستها بدنبال همین میگردیم، اصلا برای این زندگی میکنیم و تمام جهت گیری ما براین مبنا استوار است. که شرائطی دست دهد که تضاد های امپریالیسم حاد ترین شکل تبارز می یابد. این مسئله ای است که ما با آن خوب آشنائی داریم. چیزیکه ما از لحاظ تئوریک همیشه آنرا درک کرده ایم و تا حدودی تجربه نموده ایم، بخصوص در دهه هشتاد که جنگ جهانی یک احتمال واقعی بود. مسئله آنست که تضاد های عمده عمیق عصر امپریالیسم هر زمان به حالت حاد و انفجاری تبارز می کنند همراه اند با تلاطمات و

تخریبات فوق العاده و مستولی شدن حالت سیالی در سراسر جهان و همراه است با عوامل ناگوار زیاد و عوامل مساعد پرولتری. از جانب دیگر، همانطوریکه گفتیم، اینست آن شرایطی که ما انتظارش می کشیم و تمام جهت گیری ستراتیژیک ما بسوی آن تنظیم شده است. در غیر آن ما چه می کنیم؟ ما نمیتوانیم صاف و صفا به درون انقلاب پرولتری بلغزیم. ما نمیتوانیم این نهایت غول صفتان، این استثمار گران مستبد انسان کش را در سطح جهان بنحوی بسادگی، به پاکی و صفائی، و بدون ایثار و قربانی، بدون طغیان، بدون یک حالتی که نهایت سیال است، بدون انفجارات آتشفشانی در سراسر جهان و منجمله در خود امریکا از مسند قدرت بزمین اندازیم.

بنابر این ما در معرض آزمایشی قرار داریم، در واقع مردم سراسر جهان و خود امریکا بشکلی از اشکال مورد آزمایش قرار میگیرند. ما با شرائطی روبرو میشویم که تضاد های سیستم آنرا ببار می آورند، بخصوص با وحشت ها و دهشت هائی که امپریالیستها بر پا میکنند. حال در یک چنین شرائطی بکدام طرف می ایستید؟ آیا در صف اکثریت عظیم مردم جهان می ایستید که ده ها سال و سده هاست که بطور روزمره از دهشت سیستم رنج کشیده اند، و یا به این امید که بنحوی از بلایا فرار کنید، در صف امپریالیستها میایستید امپریالیستهایی که به توده های مردم جهان و امریکا ضریب زده اند و هنوز هم تداوم میگیرند که غول آسا ضریب بزنند؟

این نکته کلیدی باید مورد تاکید قرار بگیرد که امپریالیستها آنچه را خود بحرکت آورده اند به عقب برنمی گردانند و بسادگی جلوش را گرفته نمی توانند. تا حدی با اطمینان خاطر میتوان گفت در نهایت امر. حال مسائل هر زمان و به هر شکلی حل و

فصل شوند. بالاچار در سطح بین المللی و در خود امریکا شرانطی نهایت دگر گون بوجود خواهد آمد. خواه بشکل بسیار غیر مطلوب و یا بصورت مطلوب پیشرفت انقلاب پرولتری در سطح جهان و شاید در سطحی که توده های مردم در خود امریکا قدرت سیاسی را تصرف کنند. تغییرات رادیکالی بوقوع خواهد پیوست که امریکا دیگر این امریکا نخواهد بود.

* * * * *

در تمامی کشورها و مناطق جهان نیروهای طبقاتی مختلف با منافع طبقاتی متضاد وجود دارد. چیزی بچیت یک کتله وسیع و متجانس مردم وجود ندارد، اینطور نیست که مردم دنیا اول به اسلامی، هندی، عیسوی و غیره تقسیم می شوند و سپس در درون هر یک تضادهای منافع و طبقات هم هست. خیر! در تمام این کشورها و مناطق جهان (و « تمدن ها ») تضاد های طبقاتی عمیق موجود است، همانطوریکه در نوشته هایم حتی پیش از یازدهم سپتامبر گفته ام برخی از این عوامل مادی و اجتماعی عمیق اکنون به صورتی تبارز می کنند که بشدت با منافع طبقاتی و اجتماعی توده هایی که درگیر حوادث اند وفق ندارد.

توده های مردم، بخصوص آنهاییکه از شرائط دهقانی دهات بیجا شده اند و در خرابه های شهرها پرتاب گردیده اند. هرکدام راه حل متفاوتی را در پیش گرفته اند. برخی از این راه ها با منافع حقیقی شان وفق دارد و برخی هم نه. در بعضی حالات آنها به مارکسیسم لنینیسم، مائوئیسم متمایل شده اند و یا توسل جسته اند. در بعضی حالات دیگر، بخصوص در جائیکه نیروهای مارکسیست لنینیست مائوئیست ضعیف و نیروهای دیگری چون بنیاد گرایان مذهبی قوی تر اند، توده

ها موقتا بدور جنبش مذهبیون بنیادگرا چرخیده اند. در ایران، حتی در ترکیه (کشوری که گفته می شود نسبت به کشورهای « اسلامی » دیگر مقداری تاریخچه سیکولور دارد) و به یقین در مصر و جاهای دیگر حالتی وجود دارد که مردم به طرف اسلام بنیادگرا کشانده میشوند. اما اگر با دید و مفهوم عمیقی به مساله نگاه کنیم، این امر شرائط مادی توده ها را عوض نمی کند و بر منافع آنها منطبق نیست.

پرواضح است چلنجی (مصافی) که در برابر نیروهای پیشرو مائوئیست این مناطق و مائوئیستهای سراسر جهان قرار دارد آنست که این وضعیت را تغییر دهند، اینکار مستلزم آنست که کند و کاو عمیقتری بخرج دهیم لازم است کاری بیشتر از تاکید صرف بروی اصول اساسی م. ل. م. کنیم؛ کاری بیش از تلاش برای بکار بستن خلاقانه اصول اساسی در شرائط خاص مناطق خود لازم است. ما باید به اساسات تهبادی (اصول پایه ای) م. ل. م. محکم بچسبیم و آنرا خلاقانه و نه بصورت دکماتیکی بکار بریم اما در عین حال باید بکار تحلیل و تجزیه تئوریک (و سنتز) دست زنییم تا از « طغیان کتله های مردمی » (جابجایی شگرف جمعیتی) که درین کشورها صورت میگیرد، از توده های دهقانی که از جا بیجا (آواره) شده و در زاغه نشینهای شهرها پرتاب گردیده و به نیمه پرولتاریا بدل میشوند، درک بهتری بدست آوریم. کاری زیادی در پیشرو داریم. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بشمول حزب ما، و دیگر نیروهای کمونیستی به این چلنج لبیک گفته اند، اما هنوز کار زیاد تری باید انجام داد. ما باید جهت گیری ستراتیژیک عمومی خود را در مورد دو شیوه انقلاب در دو نوع کشورها (در کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه) حفظ کنیم، به جنگ

توده ی طولانی و محاصره شهرها از طریق دهات در عموم کشور های جهان سوم (طوریکه در برنامه تسویدی حزب ما مورد بحث قرار گرفته است) اهمیت اساسی قایل باشیم، اما، در عین حال لازم است تغییراتی را که در بسیاری از کشورها، بخصوص در کشورهای جهان سوم در گذر است بررسی کنیم و تاثیراتی را که روی جهات تاکتیکی و حتا روی برخی جهات ستراتیژیکی می گذارد را درک کنیم.

لازم است که با واقعیت ها روبرو شویم، و با آنها « دست و پنجه » بیندازیم. این چه محرکی است که توده های مردم را در آغوش افراطیون مذهبی پرتاب میکند؟ زیربنای مادی و همچنان سیاسی و ایندولوژیک این عوامل کدام اند؟ ناکامی ها و ناراضیهای نیروهای غیر مذهبی (سیکیولور) بشمول مارکسیستها چیست که به این شرائط کمک می رسانند و ما چطور میتوانیم بر این شرائط فائق آییم؟ نیازمندیهای مادی و همچنان سیاسی و ایندولوژیک مردم را چطور باید پاسخ گوئیم؟ عوامل مثبت کدام اند و چگونه میتوانیم آنها را تقویت کنیم؟ اینها چلنج های بزرگی است که در سطح بین المللی در برابر همه ما، منجمله در برابر حزب ما، قرار دارد که برای حل آن هر کدام به هر شکل و شیوه ای که میتوانیم باید کومک کنیم.

* * * * *

طبقات حاکمه، در هر مقطع، به کومک ارگان های قدرت دولتی و نفوذ بر اذهان عامه، صف آرایی هایی را بوجود میاورند. اشتباه است که ما به این صف آرایی های موجود نگاه کنیم و توانائی و کارمان را بر اساس آن محدود کنیم. منظورم اینست که هدف ما دگرگون کردن صحنه سیاسی و جهان بینی مردم و تغییر دادن طرز

عملکرد آنان است. جنگ ویتنام آنتورپیکه بعضی مردم فکر میکنند در ابتدا با مخالفت وسیع مردم رویرو نشد. مخالفت ابتدا در سطح کوچکی از دانشگاه ها (هرچند نه تنها دانشگاه ها) شروع شد، اما وقتی امپریالیستها در جنگ به مشکلات مواجه شدند و نتوانستند مردم ویتنام را شکست دهند، مردم دست به مخالفت‌های گسترده زدند. بنابراین مسئله این نیست که مشخصات صحنه سیاسی در یک مقطع زمانی چگونه است و به اصطلاح صف آرایی ها چگونه است، مردم در باره جنگ چه فکر میکنند و درین رابطه چه میکنند، بلکه سوال اینست که چه پوتنسیال و ظرفیتهایی هست؟ کدام راه هائی است که میتواند صحنه سیاسی و جو موجود و صف آرایی نیرو های فعال را بصورت رادیکال تغییر دهد؟ کار از اینجا شروع میشود آنتیپیکه ضرورت مقاومت را درک میکنند با هم و با قدرت هرچه تمام تر سیمای مقاومت را علنا به نمایش بکشاند، کاریکه اکنون بعضا می شود ولی حتی بیشتر ازین و در سطح قدرتمند تری باید موضع گیری کنند و علنا موضعی مانند ما آنتورپیکه که در بیانیه « به نام ما نه » ((Not in Our Name)) گفتیم بگیرند این بیانیه می گوید ما پپا خواهیم ایستاد و در مقابل این ماشین جنگ امپریالیستی و استبداد مخالفت خواهیم کرد... ما اعلام می کنیم که این عمل نمیتواند بنام ما صورت بگیرد، در واقع ما بهیچوجهی آنرا قبول نداریم، ما مخالفین را به میدان خواهیم کشاند، اذهان مردم را از طریق آموزش تغییر خواهیم داد، علنا مردم را تحریک می کنیم تا ببینند بدانند کسان دیگری هم هستند که در برابر جنگ دست به مخالفت میزنند.

* * * * *
کارل دکس: پس برای آنکه ماشین

جنگ و استبداد که علیه خلقهای جهان براه افتاده است شکست داده شود به چه نوع جنبشی ضرورت است؟
باب اوکیان : فکر میکنم که در باره بعضی لرکان آن سخن گفتیم و شما هم بعضی از تجارب تانرا در بر پا کردن جنبش بیان نمودید. باید جنبشی باشد که مردم را هرچه ممکن وسیعتر متحد سازد، حتی همه کسانی را که در مورد جنگ صرفا سوال یا نگرانی دارند را به صف مقاومت فعال بکشاند، جنبشی باشد که هرگونه مخالفت و تحریک مردم را به هر شکل و نوع مختلفی از هر بعدی که مقاومت صورت می گیرد باید در خود بگنجانند. پر واضح است که در برابر مسئله جنگ و همچنان حملاتی که به مهاجرین داخل امریکا صورت میگیرد اعم از Profiling (ثبت قیافه و انگشت نما کردن و پرونده درست کردن) مهاجرین کشور های عربی و اسلامی یا حمله بر حقوق مدنی مردم امریکا و استبداد ی که داخل امریکا رو به اوچگیری است، باید مقاومت صورت بگیرد. جنبش باید در برگیرنده همه این جبهات مقاومت باشد و مردمان گوناگون وسیعی را در بر گیرد. جنبش در صفوف خود باید روش اتحاد - مبارزه - اتحاد را برای تشخیص مسائل کلیدی و عمده از غیر عمده در هر مقطعی و به حرکت در آوردن مردم بر محور مسائل عمده اتخاذ کند. وحدت نباید باساس آن صورت بگیرد که حالا میل اکثریت چیست، بلکه اتحاد باید بر اساس خط روشنی استوار باشد که بتواند حد اکثر مردم را بطرف خود جلب کند و در برابر دولت امریکا و امپریالیستهای امریکائی به حرکت آورد، منظور این نیست که وحدت بر مبنای آنچه که اکثریت در حال حاضر می گویند انجام شود، بلکه مبنائی ارائه شود که بتواند وسیعترین تعداد را فعال و بسیج کند

و به حرکت آورد، و سرنیزه مبارزه علیه حکومت و امپریالیستهای امریکائی نشانه رود (یا هر طوری که اسمش را می خواهند بگذارند اما مهم است که علیه کلیت جنگ، جنگ نامحدود و ماشین جنگی و سرکوب باشد) .

در این جنبش جوینار های گوناگونی در جریان خواهد بود، فعالیت‌های بسیار گوناگونی صورت خواهد گرفت، در باره مسائل مختلف نقطه نظرات و دیدگاه های مختلفی وجود خواهد داشت، بشمول این مسئله که راه حل نهائی چیست، روی تمام مسائل و اینکه چگونه میتوان جنبش را بصورت موثر سازماندهی نمود جز و بحث های سازنده ای صورت خواهد گرفت. این جنبش باید بسیار زنده و سازنده باشد تا ظرفیت آنرا داشته باشد که طیف وسیعی از مردم را متحد سازد. در عین زمان جنبش باید دارای موضعگیری روشن و برجسته ای باشد، این موضوع مهمی برای مردم امریکا است. حمله یازدهم سپتامبر بر مرکز تجارتي جهان بنام مردم امریکا صورت نگرفت. در حالیکه آنچه دولت امریکا در حق مردم جهان می کند بنام مردم امریکا انجام میدهد، بر این نکته باید بسیار تاکید شود تا مردم بدانند که انرژی خود را در چه راهی صرف کنند و کی را هدف مبارزه سیاسی خود قرار دهند، طوریکه گفتم سرنیزه مبارزه بطرف کی باید نشانه بگیرد (برود) با درک این حقیقت که دولت امریکا تجاوزگر و مستبد درجه یک، مسئول تخریب، انهدام و نابودی محیط زیست انسانها و عامل کشتار خلقهای سراسر جهان میباشد.

توقف دادن ماشین جنگ

و

انقلاب کردن

بیک مسئله دیگری درینجا میخواهم اشاره ای نسبتا مختصر کنم گرچه

واضا موضوع تعیین کننده است، موضوع این است: رابطه میان مبارزه برای توقف دادن و تغییر مسیر ماشین جنگ با مبارزه برای انجام یک انقلاب حقیقی و برانداختن امپریالیسم چیست، این رابطه همه موضوعی است که باید آن را بطور دیالکتیکی فهمید و برخورد نمود، نه بشکل میکانیکی.

یک سؤال مهم و اساسی مطرح میشود: آیا بدون انقلاب پرولتری توقف دادن ماشین جنگ حقیقتا ممکن و میسر خواهد بود؟ خوب، البته در جریان وقایع به این نکته پی خواهیم برد اما در حال حاضر به یقین نمیتوان گفت که فقط در صورت برانداختن حقیقی تمام این سیستم توقف دادن ماشین جنگی ممکن است، _ یا فقط از طریق انقلاب میتوان ماشین جنگ را از مسیر منحرف کرد. شاید این حکم درست از آب در آید، ولی چیزی نیست که بتوان الحال آنرا تعیین نمود. پس وقتی مسئله ی توقف دادن ماشین جنگ را به پیش می کشیم این گول و فریب نیست؛ برای این نیست که بخواهیم مردم را بر قطاری سوار کنیم که در ایستگاه های محل و منظوقی توقف نمی کند و مستقیما به سر منزل انقلاب می رود. این جهت گیری ما (مبارزه برای متوقف کردن ماشین جنگی) برای متحد کردن تمام کسانی است که در سر خود یک هدف واقعی دارند. ما به مردم وعده نمی دهیم که اینکار به این یا آن شکل صورت گرفتنی است و تظاهر هم نمی کنیم که نتیجه کار را از سر تا پا می دانیم. آنچه میگوئیم اینست که توقف دادن ماشین جنگ هدف ما است، ما جدا در صدد هستیم که ماشین جنگ را توقف دهیم حتا اگر قرار است بدون یک انقلاب این ماشین جنگی از مسیر منحرف گردد، ما می خواهیم اینکار را بکنیم چون این امر بذات

خودش به انقلاب کومک بزرگی میرساند... توقف دادن ماشین جنگ علاوه بر اینکه به منافع مردم و به مبارزات انقلابی خلقهای جهان مفید ثابت میشود بذات خود امر مهمی است.

اما اگر در عین زمان در جریان این مبارزه ضرورت انقلاب پرولتری را پیش نکشیم، بشکل زنده ثابت نکنیم که ریشه ماشین جنگ اساسا در ماهیت سیستم نهفته است (و این یکی از راه هائی است که بطور مشخص و فشرده ای میتوان خصوصیت ماهوی این دیو را به نمایش گذاریم) _ در آنصورت نیازهای توده ها و الزامات هدف انقلابی خود را بر آورده نمی کنیم. پس این تضاد دیگری است که باید با آن بصورت دیالکتیکی، و نه تک خطی و میکانیکی، بلکه مطابق پیچیدگی تضاد ها با آن دست و پنجه نرم کرد.

همچنان میخواهیم... در باره رابطه میان ایجاد مخالفت با ماشین جنگ و پیشبرد مبارزه همه جانبه علیه سیستم (و بنوبه خود در باره رابطه میان ایجاد مخالفت با ماشین جنگ و هدف استراتژیژیک انقلاب) حرف بزنم. بمفهوم حقیقی کلمه ما با شرایط نوینی سرو کار داریم. بهمین علت منضمه (ضمیمه) نشریه کارگر انقلابی عنوان « اوضاع جدید و چلنج های عظیم » را داشت. شرایط کاملا عوض شده است. _ نه از طریق حوادث یازدهم سپتامبر بلکه از طریق این ماشین جنگ و آرزوها و هوسهای سرکشی که آنرا ضروری کرده و همچنین از طریق جنونی که در جهان بره انداخته اند و در طول این جنگ بی پایان بیشتر بره خواهند انداخت به این مفهوم هر چیز تغییر کرده است. شرایط جدیدی سر از نو قالب ربزی شده است، حتی حوادث روزمره و مبارزاتی که صورت میگردد در چهار چوکات جدیدی (بستر

جدیدی) صورت می گیرند.

باز هم مهم است به شرا نط درست برخورد کنیم، دیالکتیکی برخورد کنیم نه تک خطی و میکانیکی. این بدانمعنی نیست که در شرایط نوین چون قرار است همه چیز بر محور مبارزه علیه ماشین جنگ بچرخد، پس از سائر مبارزات دست بکشیم یا بصورت میکانیکی هر مبارزه ای را با مبارزه علیه این ماشین جنگی ربط دهیم. و یا آنها را به این تنزل بدهیم که بین هر مبارزه و مبارزه علیه ماشین جنگ بطور یک به یک یا مستقیم رابطه ترسیم شود. عرصه های دیگر مبارزه هرکدام (بصورت نسبی نه بصورت مطلق) دارای خصوصیات و دینامیک خود میباشند. این در مورد مبارزه علیه گلوبالیزیشن (گلوبالیزاسیون یا جهانی شدن) نیز صدق میکند. مبارزه علیه گلوبالیزیشن سرمایه داری را به نوبه خودش باید عمق و پهنای وسیعتری داد، این باعث تقویت قلب است که مبارزه درین عرصه ادامه یافته است اما واضح است که این مبارزه از نزدیک با مسئله جنگ تداخل دارد (این مسئله وسیعا توسط مردم درک شده است و این یک عامل مثبت و قوی است، بر مبنای آن باید مردم را بسیج و جلب نمود)، درست است که مبارزه علیه گلوبالیزیشن بذات خود باید ادامه یابد، ولی در عین حال این یک ضرورت است که وقتی توده های مردم درین مبارزه کشانده میشوند و صفوف آن توسعه می یابد، در عین مرکزی بودن آن، مبارزه علیه ماشین جنگ نیز باید طرح شود. پس این یک مناسبات دیگر است که باید بصورت درست حل شود.

همین موضوع در سائر عرصه های جنبش و مقاومت صحت دارد، حال مبارزه چه در عرصه محیط زیست باشد، چه در رابطه با موضوع آزادی زنان در سقط جنین و مبارزه علیه

های عظیمی تمام شود.

تمام بخش های مختلف مردم یا جنبش ها و مبارزاتی که حزب در بین تمام آنها کار میکند (ولی با تکیه اساسی بر توده هائیکه منافع شان در سرنگونی سیستم و دگر گونی جامعه نهفته است) به حزب امکان آنرا میدهد که اوضاع کلی به سمت شرایط اعتلای انقلابی نزدیک می شود، به حزب کمک می کند که آن را بروشنی احساس کند و همچنین کمک می کند که وقتی این نوع شرایط ملتهب یکجا گرد آمده و اوضاع انقلابی بوجود میاورند حزب بتواند توده های مردم را بر محور مواضع انقلابی بچرخاند (گرد آورد) هیچکس نمیتواند بدقت بگوید که این وضع چه وقت بوقوع می پیوندد، اما میتوان گفت که این امکان در بطن خود سیستم نهفته است و همچنین در بطن وضعی که بره افتاده است، ما نمیتوانیم بگوئیم که شرایط موجود حتما به اعتلای انقلابی پایه میدهد، اما در عین حال این را هم نمیتوان گفت که شرایط موجود به اعتلای انقلابی نمی انجامد، اما طوریکه گفتم امکان آن موجود است که وضعیت طوری از دست شان خطا بخورد که انواع و اقسام عوامل و نیرو ها را بحرکت در آورد بطوریکه برای امپریالیستها ناممکن گردد آنرا سرکوب کنند و یا در کانال که مطابق خواست خود شان است آنرا سوق دهند... صفحات زیادی اند که در شرایط حاضر پشت شان ناخوانده است (هم از نظر طبقه حاکمه و از بعضی لحاظ از نظر ما) رفتار توده های مردم بزرگترین ورق ناخوانده است، توده های مردم نیروی عظیمی است که می تواند جهت همه چیز را کاملا عوض کند بخصوص وقتی که تضاد های شرایط عینی بدلائل مختلف منجمله در نتیجه اعمال و اهداف امپریالیستها حاد می شوند. این همان نکته مهم و آموزش اساسی

بیشروی به سوی اهداف انقلابی استراتژیژیکمان نیاز داریم که یک نیروی با آگاهی طبقاتی پرولتری بوجود آوریم و توده های مردم عادی را بمبارزه بکشانیم.

* * * * *

کارل دکس : چطور میتواند شرایطی بوجود بیاید که طی آن بتوانیم حقیقتا برای انقلاب (در امریکا) بکوشیم؟ اگر بتوانید درین رابطه قدری صحبت کنید؟

باب اوکیان: اگر اینجا بایستیم و به وضع کنونی که دارای ثبات نسبی است نگاه کنیم... اگر فقط به وضع حاضر بنگریم و مسائل را تنها با همین معیار قضاوت کنیم و نخواهیم و یا نتوانیم دورنمای شرایط متفاوتی را در چشم انداز خود قرار دهیم، در آنصورت انقلاب کردن ناممکن بنظر میرسد.

اما اگر، آن شرایط عینی را مد نظر بگیریم که دست در دست فعالیت نیرو های انقلابی موجب بروز برخوردها، خیزشها، قیامها و اعتراضات می شود، در آنصورت (در چشم انداز ما) یک دگرگونی بزرگ نمایان می شود، این سؤال که جامعه یکدام سو حرکت میکند، تضاد ها و اختلافات شدید چطور حل میشود بروشنی مطرح میگردد، در آن صورت می توانید ببینید که چگونه یک مبارزه انقلابی می تواند در واقع بلند شود و حقیقتا در تصرف قدرت سیاسی از امپریالیستها پیروز شود. مسئله کلیدی، حد اقل یکی از مسائل کلیدی، در این امر بوجود آوردن آنچه که ما توده انقلابی می نامیم _ است، یعنی توده های ملیونی که به جنب و جوش در آیند و مصمم باشند که با اربابان قدرت به مصاف و مبارزه دست زنند، توده هائیکه با روحیه انقلابی میخواهند و مصمم اند که تغییرات رادیکالی بوجود آورند، ولو آنکه به قیمت ایثار و قربانی

ستم برزن بطور عام مطرح گردد، یا مبارزه علیه سرکوب پلیسی و مبارزه علیه ستم ملی باشد، همه باید بصورت درست با هم ربط داده شوند. مشی بورژوازی « همه چیز تغییر کرده است» نتوانسته است که از رفتار ظالمانه پولیس و از قتل و قتل مردم توسط پولیس جلو گیری کند. پس ازین نگاه همه چیز تغییر نکرده است، از یکطرف ما باید درک کنیم که این مبارزات در شرایط نوینی بره می افتد و این عرصه های مهم مبارزاتی هرکدام دینامیک خود شان را دارند و نیرو هائی را بحرکت می آورند، ولی در عین زمان تمام این مبارزات را باید با مبارزه علیه ماشین جنگ بصورت درست ربط دهیم، آنرا وظیفه مرکزی قرار دهیم _ و بالنتوبه مبارزه علیه ماشین جنگ را با هدف انقلابی استراتژیژیکی خود پیوند دهیم.

یک بعد مهم دیگر کار در میان پرولتاریا و توده های مردم عادی است. حزب بصورت فشرده در بین مردم کار می کند تا پایگاه های انقلابی در میان توده ها ایجاد نماید (آنچه را که ما بنام پایگاه سیاسی یاد می کنیم)، و بخصوص عناصر پیشرفته توده ها را بصورت یک نیروی دارای آگاهی طبقاتی در آوریم. اشکال مختلف استثمار و ستم بر پرولتاریا و توده های مردم عادی وجود دارد، و هرکدام آن اشکال مختلفی از مبارزه را طلب میکنند. برای ما یک امر حیاتی است که فعالیت خود را درین رابطه ادامه دهیم، مشی توده ی را بکار بریم، عوامل مثبت را از همه اینها به میدان آوریم مهمتر از همه از بین مردم نیرو هائی را که دارای آگاهی طبقاتی پرولتری اند بوجود آوریم،... ما برای اینکه مبارزات گوناگونی که بره افتاده اند (بخصوص مبارزه علیه ماشین جنگ) از توانائی و بالندگی برخوردار شوند و همچنین برای

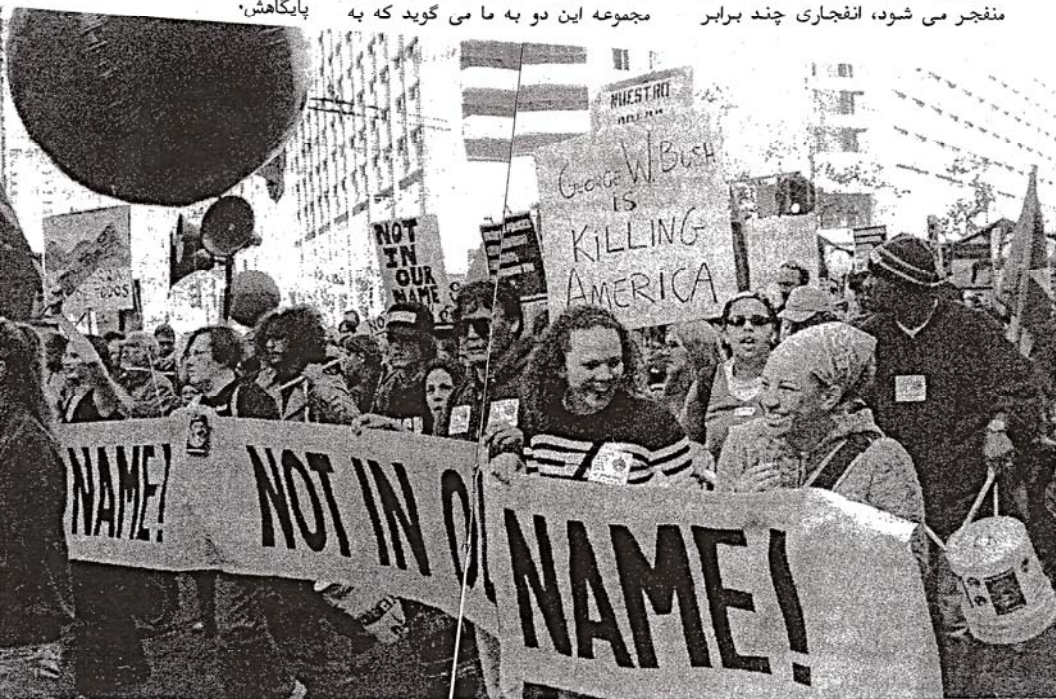
مائوسست مبنی بر «جائیکه فشار وجود دارد مقاومت هم موجود است» این تاریخ تمام کشورها بشمول امریکاست. مدتها قبل از یازدهم سپتامبر مقاومت های گوناگونی در مقابل انواع ستم ها موجود بود ... انواع گوناگون سرکوب موجود است و برنامه امپریالیستها مبنی بر ساختن و راه انداختن یک ماشین جنگی بزرگ، برنامه شان مبنی بر اینکه در سایه این ماشین جنگی بسیاری از این سرکوبها را مستقر و تشدید کنند، بذات خود مقاومت های گوناگونی را بوجود می آورد. همیشه اینطور بوده و در آینده هم همینطور خواهد بود. ممکن است آنها بتوانند بسیاری از ناراضیاتی ها، شورش ها، مقاومتها، خیزش ها را موقتا سرکوب کنند، اما خیلی زود دوباره سر بلند می کند و منفجر می شود، انفجاری چند برابر

قوی تر از قبل، و این زمینه را برای کار حزب پیش آهنگی چون حزب ما و برای سائر انقلابیون مساعد میسازد که هرچه بیشتر مردم را به حرکت در آورد و در زیر پرچم انقلاب سازمان دهد. وقتی این نوع فعالیت با شرایط عینی حاد توأم می شود آنگاه یک مردم انقلابی به ظهور می رسد و اگر درین میان نیروی پیش آهنگی دست بکار باشد در آنصورت برای پیروزی انقلاب امکان خوبی (یک شانس واقعی) موجود است.

* * * *

خلاصه کنم ما واقعا حس می کنیم که اوضاعی عاجل شکل گرفته و یک دید گسترده هم از این اوضاع داریم. مجموعه این دو به ما می گوید که به

چلنج دعوت شده ایم و برای رویارویی با آن باید بخیزیم، به این چلنج نمی توانیم صرفا بر حسب وظایف مهمی که بصورت فوری مقابلمان هست نگاه کنیم بلکه باید آن را در یک چشم انداز بزرگتر ستراتیژیک هم در نظر بگیریم. ما نباید فقط به جوانب منفی اوضاع نگاه کنیم بلکه باید به پوتنسیال مثبت آن نیز نگاه کنیم، فقط به دهشت های روز افزونی که امپریالیستها بر پا میکنند نگاه نکنیم، بلکه امکان بیرون کشیدن پیشرفتهای کیفی از بطن این وضع را مدنظر بگیریم. پیشرفتهای کیفی برای رهایی توده های مردم در سراسر جهان، برای انقلاب پرولتری و حتا شاید امکان محو کردن سیستم دیو صفت امپریالیستی در پر قدرت ترین پایگاهش.



در قلب امپراطوری امریکا ابتکار نوین ((به نام ما نه)) بوجود آمد، در روز ششم اکتوبر ۲۰۰۲ تظاهرات یکصد هزار نفری در نیویارک، شیکاگو، سانفرانسیسکو، لاس آنجلس و بسیاری از شهرهای دیگر برافراشته شد. عده زیادی از فرهنگیان نامدار، هنرمندان و شخصیت های سیاسی با هزاران نفر دیگر تعهد کردند که به جنبش مقاومت سراسری جهان در مخالفت با جنگ بپیوندند.



نیویارک _ پارک مرکزی _ گوشه ای از تظاهرات بیست و پنج هزار نفری ضد تجاوز امپریالیستی امریکا بر عراق



صحنه از تظاهرات ضد سفر اروپایی جورج بوش در شهر برلین ۲۲ می ۲۰۰۲



استانبول _ ترکیسه

بقیه از صفحه ۱۹

جنگ عراق . . .

((چرا از عراق باید شروع کرد)) درست در شرایط کنونی عراق نهفته است که از زمان جنگ اول خلیج امریکا خودش آنرا خلق کرده است. اما اگر جواب این سؤال که ((چرا از عراق باید شروع کرد ؟)) در این نهفته باشد که عراق هدفی ضعیف تر است، باید نشان داد که این جهت مثبت و نقطه

قوت امریکا چگونه میتواند به جهت منفی و نقطه ضعیف امریکا بدل شود. دولت امریکا همه چیز ها را در گرو این جنگ گذاشته و به قمار بزرگی دست میزند، دیری است که به قمارهای با این بزرگی دست زده نشده است. اگر امریکا در جنگ عراق برنده شود، البته نه به این ترتیب که فقط در جنگ برنده شود بلکه در عین زمان با قاطعیت و حد اقل تلفات و حد اقل مصارف امپریالیستها بزودی برنده شوند، در

آنصورت امریکا در راه بدست آوردن اهداف خود گام بزرگی به پیش می گذارد. اما این یگانه احتمال جنگ نیست .

در غیر آن اگر جنگ به آن سادگی که امریکا برایش برنامه دارد به پیش نرود نتیجه چه خواهد شد؟ اگر حمله بر عراق قوای امریکائی را در تقابل مستقیم با توده های وسیع عراق قرار دهد وضعیت چه خواهد شد؟ شخصی مانند کسینجر (Henry Kissinger) که از طراحین

گوانتانامو (Guantanamo) یکسال گذشت ده ها سال در پیش رو است

کمپ ((اکس ری)) (Camp X-ray) پایگاه نظامی امریکا واقع در گوانتانامو کیوبا (Guantanamo Cuba) که زندانیان در قفس های پلنگان انداخته شده بودند حالا با ((کمپ دلتا)) (Camp Delta) که برای اساسات دائمی میباشند و در چند کیلومتری کمپ اول قرار دارد عوض گردیده است. این خبر بدی است برای ۶۲۵ مردیکه از ۴۳ کشور مختلف درین کمپ جابجا شده اند. گرچه در طول یکسال استنطاق شب و روز دوام داشته است، اما از جمله تمام زندانیان فقط پنج تن آنهم بعلت نهایت خرابی وضع صحنی شان و یا بعلت کبر سن آزاد گردیده اند. باقی زندانیان در کانتینر های بار چالانی که به سلول های انفرادی در دو نیم متره انداخته شده اند. هویت زندانیان را مخفی نگه داشته اند. دنیای خارج ازین زندان فقط اسم چند نفر آنها را میدانند .

در طول یک سال گذشته تعداد زندانیان دو چند شده است. مقامات مسئول زندان به خبرنگاران گفته اند که این سلولها به تعداد چندین هزار ساخته میشوند. بجواب اینکه عملیات این کمپ تا چند سال دیگر دوام خواهد داشت، قوماندان کمپ گفت: ((سالها دوام خواهد داشت، نه ماه ها))، وی گفت برای این زندان تا سال ۲۰۰۵ قبلا دولتی تخصص داده شده است، اما انتظار دارد که آنرا جز برنامه بیست ساله ای شامل کند. کیسیون عالی حقوق بشر ملل متحد گفت

که این یک ((قدم ویژه)) است. چیزیکه که اصلا به این نام وجود ندارد. بوش اعلان کرد که این افراد تا ((پایان خصوصت ها)) توقیف خواهند بود، اما امریکا آنها را بحیث اسرای جنگی برسمیت نمی شناسد زیرا در آنصورت زندانیان مستحق حقوق میباشند، صرف نظر از اینکه قوانین بین المللی با آنها چه معامله خواهد کرد. به عبارت دیگر امریکا برنامه دارد مردم را از نقاط مختلف جهان اختطاف کرده و آنها را بصورت غیر قانونی تا مدت های نا معینی در بازداشت نگهدارد .

دولت کیوبا علیرغم آنکه به انقلابی بودن تظاهر میکند، اساسا با این برنامه بوش همگام است. در هوانا (Havana) مرکز کیوبا تظاهرات فرمایشی از طرف دولت علیه ((تروریسم بخاطر صلح)) براه افتاد. تظاهرات کنایتا اشاره ای بود که امریکا از گروه های تروریستی علیه کیوباحماحیت میکند (بشمول حادثه سقوط یک هواپیمای کیوبائی)، اما در مجموع کیوبا برای ((جنگ علیه تروریسم)) با امریکا پشتیبانی و همبستگی خود را اعلان نمود. دولت کیوبا در باره کمپ گوانتانامو که اساسا در سرزمین کیوبا قرار دارد (امریکا پاسا قرار دادی از سده بیستم تا حال آنرا به اجاره گرفته است، اجاره ناچیزی که رژیم فیدل کاسترو از نقد کردن چکهای آن خود داری کرده است) در برابر امریکا کدام عکس العمل نشان نداد. یک یادداشت رسمی دیپلماتیک کیوبا که

بتاریخ ۱۲ جنوری ۲۰۰۲ با امریکا تسلیم داده شد صریحا به امریکا اطمینان خاطر داد که کیوبا موجودیت کمپ را ((خطری برای امنیت)) نمی داند و بهیچ صورتی در این امر مداخله نخواهد کرد، طوریکه از وری امواج رادیو هوانا پخش شد کیوبا ((به فضای دیتانت و احترام متقابل که بین کیوبا و پایگاه امریکا در کیوبا طی چند سال اخیر برقرار بوده است پابند میباشند))، افرادی که در گوانتانامو بازداشت شده اند از جمله کسانی اند که سر زنده بدر آورده اند. بهار از عساکری که در افغانستان دستگیر شدند با آتش گلوله تفنگ و بمباران و یا در اثر گرسنگی قتل شدند. با دهشتی بخصوص که در قوانین جنگ جنایت محسوب میشود، صد ها انسان در کانتینر های سر بسته خفه شدند. در ماه نومبر یک موشک بدون سر نشین بنام شکارچی امریکائی (American Predator) شش مردی را که سوار عراده بودند در یمن به قتل رساند. این نوع کشتار های علنی و عمدی که با ضرب علنی درامه وار نمایش گذشته میشود، نظر بر سیاست های گذشته امریکا که به قتل مخفی دست میزد و با ترنگ از آن انکار مینمود، امروز بکل متفاوت است. امریکا صریحا اعلان میکند که هرکه را در هرجائی که دلش بخواهد به قتل میرساند، این سیاست بهمان اندازه تحریک انگیز است که نام سلاح آن (شکارچی امریکائی) (American Predator) محرک است.

((خبايان های عربی)) است (منظور واشنگتن از خبايان های عربی طبقه متوسط کشور های شرق میانه است) که راه را به ((زیرخانه های تاریک عربی)) باز میکند (منظور واشنگتن از زیرخانه های تاریک عربی کلرگان، دهقانان و مردم فقیری است که اکثریت مطلق مردم منطقه را تشکیل می‌دهند). بگنیزیم ازینکه مردمان غیر عربی چون ایران و ترکیه که حالت سیال دارند نیز شامل حال همین مردم میباشند. علاوه بر مردم شرق میانه، ضدیت مردم با جنگ عراق را بر امریکا، انگلستان، ایتالیا، اسپانیا و دیگر کشور ها پیش از پیش مشاهده کرده ایم، دولت های اروپائی که در جنگ شرکت می کنند افشا و بی ثبات میشوند. در سال ۱۹۹۱ امپریالیستها با غرور و استغنا به مخالفت مردم علیه جنگ عراق پشت پا زدند و جنگ را براه انداختند. دلیل اینکه

توانستند بدون پرداخت خسارات سنگین تری به چنین عمل دست بزنند عمدتا زود فرجام بودن جنگ بود که توانستند بدون ضایعات سنگینی بچنگ خاتمه دهند. اما این بار با مخالفت شدید تری روبرو اند، نه تنها مخالفت کشور های عربی بلکه مخالفت مردم در داخل کشور های امپریالیستی. امپریالیستها باوجودیکه از فتح بغداد در ظرف چهار تا پنج روز لاف می زنند، خود نهک آگاهند که بغداد مانند کابل نیست. بغداد شهریست وسیع و پردامنه ایست با پنج میلیون جمعیت. چون آنها امپریالیست میباشند در باره آخرین سلاحهای خود بوق کرنا سر می‌دهند، از بم های هوشیار (Super-smart)، بم های پاکیزه (Ultra-clean) و عساکر نخیه (Elite)

مجهز با آخرین تکنالوژی پیشرفته (High-tech) دم میزنند، لرتش امریکا باز هم انتظار دارد که خودش در فاصله ای دور و گوشه انسی بنشیند و از هزاران متر ارتفاع تا می‌خواهد مرکز تجمع نفوس مردم را صبح تا شام بم باران کند. در سال ۱۹۹۱ حتی در فاصله های صد مایل جنگ صد ها نفر به قتل رسید، بطور مثال در یک زیرخانه ایکه توسط بم ((کانکریست شکن)) (Concrete-piercing) در هم ریخته شد صد ها نفر جان خود را از دست داد.

تا حال امپریالیزم از این امتیاز برخوردار بود که در شرق میانه بصورت غیر مستقیم عمل کند، در الجزائر، مصر، اردن، سوریه، عراق وغیره کشور های منطقه با مستبدین تپل فروش وابسته به امپریالیزم مرلود داشته است. مردم توسط بسیاری ازین رژیم های مستبد مجازات شده اند، از اعتراضات توده ی و شورشهای مردم بخصوص آنهاییکه به ضرر امریکا بوده اند ممانعت و جلوگیری شده است. تنها الترناتیو سیاسی که جلو پای مردم قرلر داشت همان ناراضیاتی پنهانی و انفجارات آتی عموم مردم بوده است، سلطه امپریالیزم هیچ روزنه سیاسی ای برای اظهار نا رضیاتی مردم باز نگذاشته است. در چنین شرائطی امریکا ازین دولتها تقاضا میکند که در جنگ صلیبی برهبری امریکا بپیوندند در غیر آن رژیم شان عوض میشود

اصلی جنگ ویتنام بود، اخیرا به جورج بوش از خطر ((اشغال طولانی)) عراق آگاه باش داد. عوض کردن صدام حسین با جنرال های امریکائی، عساکر امریکائی و کمپنی های سودخو ل فشار چکامه های سنگین تری را بر گلوی مردم عراق ولد میکند، اشغال عراق توسط نیرو های اجنبی شاید در عراق و در منطقه استقرار و ثباتی بوجود نیامورد. برنامه جورج بوش چه پیروز شود و یا ناکام، به احتمال زیاد دولت امریکا و عساکر امریکائی را در تضاد مستقیم با مردمی قرلر میدهد که از امریکا بشدت نفرت دارند و آن میتواند بعثابه عاملی برای اتحاد مردم عمل کند. صد ها میلیون مردم شرق میانه که در عطف ضد امریکائی بودن میسوزند، مردمی که بدست امریکا استعمار شده اند و در برابر اسرائیل نوکر امریکا از حقارت ملی رنج می

زندان
گوانتانامو
Guantanamo
Prison



و حکومت دست نشانده مستقیم امریکا بجای شان نصب میگردد. آیا این برای امریکا چیزی مثبت و نقطه قوی است و یا چیزی منفی و نقطه ای ضعیف؟ آنچه مقامات واشنگتن را دچار تشویش کرده است

کشند، با اشغال عراق توسط امریکا مردم از دشمن عمده خود دیگر فاصله زیادی نمی داشته باشند. بهر حال پیاده شدن عساکر امریکائی در شرق میانه اشتباه جدی خواهد بود.

این بار از سانسور گری شدید تری کار میگیرند، با گرفتن قفاهه های صداقت مابانه ای بی خيال دروغ می گویند _ اما جنایتی را که علیه مردم بغداد طرح ریزی میکنند ابعدادش آنقدر وسیع است که ناممکن است کشتار مردم از انتظار جهانیان پوشیده بماند. مقاومت و شعله خشم مردم که پیش از پیش سر زده است شاید بطور غیر مترقبه ای زیانه بکشد.

یک نکته اساسی دیگری نیز وجود دارد که نباید از یاد برد. عراق علیرغم اهمیتش تمام جهان نیست، ابرقدرت امریکا باید علیه تمام

جهان طرف واقع شود. دکترین نظامی جدید امریکا و سازماندهی قوای نظامی امریکا توسط رمزفیلد (Rumsfeld) طوری است که امریکا در یک زمان واحد بتواند در چندین جبهه جنگ کند. اما مشکلات و موانع جنگ عراق این دکترین را به کابوس بدل خواهد کرد. امریکا برخورد با عراق را هدف مرکزی خود قرار داده برای جنگ چنین استراتژی اتخاذ نموده است که با تمرکز قوا و استعمال بی حد و حصر قوه هدف را بزود ترین فرصت مضمحل کند. اگر امریکا به این هدف خود دست نیابد و

بزودی به نتیجه مطلوبش نرسد، بخصوص اگر در عراق و یا در منطقه در جنگ گیر کند، در آتسورت بجای کشف دکترین جدید جهان چیزی دیگری را تماشا خواهد کرد که در آن نقطه چرخشی برعکس صورت میگیرد، علیه همان قوانینکه امریکا تمرکز داده است در منطقه جنگ شدیدی در میگیرد. این جنگی نیست که به مرور طی سالهای گذشته در جریان بوده و یا مقابله صلح حسین با ملل متحد باشد. پیش از یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ عراق موضوع بین المللی نبود، حتی امریکا به آن چندان

((اقای قضا قدرت)) و ((اروپای بزدل))

طوریکه یک خواننده تیزبین روزنامه گاردین لندن (London Guardian) به مدیر مسئول روزنامه نوشت ((چه عجب می شد اگر در جنگ سرد حکم تاریخ بجای روسیه امپراطور شرور _ یعنی امریکا _ را مواخذ میگرد؟)). با سقوط ابرقدرت روسیه، تلاش امریکا برای تسلط کامل بر جهان وجه مشترک طبقه حاکمه امریکا است، علیرغم آنکه در شکل پیشبرد آن اختلافاتی میان شان وجود دارد. آنها حالا درین باره سخن میگویند. در واقع باید هم سخن بگویند، زیرا بدون رهبری تئوریک قضیه هیچ تحول مهمی، حد اقل تحولی که تاریخ را تغییر بدهد، امکان پذیر نیست. در حالیکه تا چند سال پیش بهترین قلم دستان شان ختم تاریخ و پایان ایدئولوژی را اعلام میکردند، اکنون سبیل از مسوده نویسان مرتجع قلم رنجه فرموده هرکلام پر سر و صدا به تاریخ مراجعه میکنند و از خود جهانی بینی ای عرضه مینمایند. مقایسه با امپراطوری روم امروز امر زنده ای نیست _ در واقع بعنوان سرمشق مثبتی ارائه میشود. یکی از اسراری که سنگ روم (Rome) جدید به سینه میکوبد شخصی بنام رابرت کیگن (Robert Kagan) است که مقاله منتشره اش در مجله ((سیاست خارجی)) (Foreign Policy) از جمله یکی از مواد مطالعاتی ضروری برای حوزویون

بوش میباشد. در مقاله ((قدرت و ضعف)) (Power and Weakness) رابرت کیگن (Robert Kagan) بشیوه روان شناسی عامیانه دعوا براه می اندازد که ((مردها به سیاره مریخ تعلق دارند و زنان به وینوس))، بنامعنی که این دو جنس مختلف به دو حیوان مختلف تعلق دارند (نظریکه در قلمرو بوش قسوق العاده تیزهوشانه دانسته میشود)، به امریکا ((آقای قضا قدرت)) و به اروپا ((خانم ضعیفه)) یا ((اروپای بزدل)) لقب داده میشود، تشابه ایکه مورد پسند مردان بوش میباشد. رابرت کیگن (Robert Kagan) بر مبنای تجارب تاریخی خودش اظهار میلود که امریکا میدانند جهان امروز ((جهان توماس هوبس)) (Thomas Hobbes) است. توماس هوبس فیلسوف قرن هفدهم بود، به اساس دکترین وی جهان جنگل خطرناکی میباشد که در آن زور و فقط زور هر چیز را تعیین میکند. کیگن (Kagan) می گوید قدرت های اروپایی از ترس جنگ آنقدر محو و مبهوت شده اند که احقرانه به ((صلح جوادان)) کانت (Kant) توسل می جویند. این ادعا در مورد دولتهای اروپایی شاید درست باشد، اما در ضمن به گفتاری از همکار انگلیسی خود (رابرت کوپر) (Robert Copper) مراجعه می کند تا واضح سازد انگلستان مانند نامردان مربوط به

((سیاره وینوس)) نیست، ((هنگام معامله با دنیای خراج از اروپا مجبوریم به تلاش های سخت تر مربوط به عصر قدیم یعنی به زور، حمله غافلگیرانه، فریب، و هزآنچه لازم آید توسل جوئیم)) از دید کسانیکه به این نظر معتقدند مشکل مسئله اینست که ((امریکا باید با صلح حسین، با آیت الله ها، با کیم یانگ ها و جهان زمین ها دست و پنجه نرم کند، و دیگران از منافع بهره مند گردند.))

حل این مشکل ساده است، وی با خصوصی سرشار از تمکین چنین استنتاج میکند ((آنها این امری برای امریکا قابل تحمل است؟ از بسیاری جهات بله میتواند. برخلاف آنچه که بسیاری معتقدند، امریکا میتواند بار مسئولیت امنیت جهان را بدون کمک زیادی از اروپا بعهده گیرد)) اروپا تا دلش میخواهد در صلح بسر برد.)) همانطوریکه در مقاله پیشین خود گفت ((تا جائیکه اروپا سلطه سخاوتمندانه امریکا را که بنفع اکثریت قاطبه جهان است، بپذیرد، به یقین این نظر بهترین روش برای تنظیم مناسبات جهان است.)) اما ((انگلیسها هنوز امپراطوری را بیاد دارند، بعضی فرانسویان عظمت و جلال را، و جرمن ها هم در زیر آفتاب برای خود مقام میخواهند.)) این هم بذات خود مشکل نیست اگر ((اروپاییان از دائره ترس و غضب یا فراتر بگذرند، البته باز هم بخاطر باید

سود است، البته سودی نه که از تجارت معمول بدست می آید، مافوق سودی که فقط در اثر سیادت یک مشت سرمایه داران انحصارگر بر صنایع کشورها و مناطق جهان، و بالاخره با تسلط آنها بر سیاره زمین بدست شان می آید. همانطوریکه در شماره های قبیل جهانی برای فتح تحلیل و تجزیه شده است، امریکا میتواند (زیرا که دارای قدرت نظامی لجام گسیخته است) و مجبور است (زیرا که از لحاظ اقتصادی ضرورت دارد) از فرصت کنونی که هم امکانات و هم خطراتی را در خود نهفته

بود، بوش کوچک همه چیز را از بیهوشی و بن برهم میزند، نه بخاطر اینکه او از پدرش تفاوت دارد بلکه بخاطر آنکه هیئت حاکمه امریکا روی این نکته به توافق جدیدی رسیده است که در شرایط امروزی جهان چه چیزی برای آنها ممکن و چه چیزی ضروری است *

دو عرصه امپریالیزم، در شرائطی که مردمان جهان و منابع جهانی بین قدرت های معظم قبلا تقسیم گردیده است، قدرت نظامی که بتواند موفقانه از عهده طرح جدیدی برون ببرد آید یکی از الزامات مهم برای کسب

توجهی نداشت و پروازها بر فضای عراق در حال تعلیق بود. اما بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر امریکا آنا تغییر نهنیت داد و دستور کلر خود را بر جهان تحمیل کرد، چگونه و چرا؟

جورج بوش در واقع برعکس آنچه را پدرش انجام داده بود عمل میکنند، پدرش در جنگ اول علیه عراق قوای نظامی امریکا را متوقف ساخت و از پیشرفت آن جلوگیری نمود، از ترس آنکه مبدا اهرم های قدرت در شرق میانه از هم تکان بخورد، این طرز تفکر غالب هیئت حاکمه امریکا در آزمایشان

برعلیه ((بربرهای وحشی))

جهان [گرد هم آیند ()]

کلمه بربرها در زبان لاتین به تمام کسانی اطلاق میشود که رومی الاصل نمی باشند. این قیصر های آینده که به قتل میلیونها انسان دست میزنند و برای بدست آوردن سود حتی سیاره زمین را بمخاطره می اندازند چنین می انگارند که لوح تمسندند کلمه بربر یعنی تمام مردم جهان و هر کس که حاضر به همراهی با رویای جنون آمیز و جنایتکار شان برای برده سازی جهان، منجمله برده گی در کشور های خود شان، نمی باشند، یعنی در واقع منظورشان اکثریت

وسیع مردم این سیاره است

اما این پیش کسوتان نخوت یک نکته مهم را در مناسبات میان خراجگزاران و رعایا با مردم جهان بفراموشی میسپارند. یک دلیل عمده اینکه قدرت های امپریالیستی دیگر دلواپسی نشان میدهند اینست که بخاطر منافع خود خواهانه خود شان از ناکامی بوش هراس دارند. در اینصورت کتاب بوش کمتر از کتاب معلمش در قفسه کتابخانه ها دوام خواهد آورد.

کرده است، مانند هتلر که کتاب ((نبرد من)) (Mein Kampf) را نوشت انعکاس یافته است. مقایسه نوشته جورج بوش با اثر هتلر بنام ((نبرد من)) فقط بزبانی علیه وی نیست، برای این است که این نوشته مانند کتاب بنام هتلر رئوس نقشه سیادت امریکا بر جهان را ترسیم میکند. این سند می گوید ((رئیس جمهور قصد ندارد بهیچ قدرتی از جهان اجازه دهد فاصله عظیمی را که بین امریکا و دیگر کشور های جهان طی یک دهه دوران بعد از سقوط شوروی بوجود آمده است کمتر بسازند... نیرو های ما آنقدر قدرتمند خواهند بود که امید رقابت و یا پیشی گرفتن از قدرت نظامی ما را در دل معلقان به پاس بدل کند)) به عبارت دیگر نیرو نظامی امریکا از هر قدرتی که بخواید با امریکا رقابت و همسری کند جلوگیری مینماید تهدید مستقیم اروپا و همچنان تهدید روسیه و چین

(Zbigniew Brzezinski) سابق

مشا و امنیت ملی رئیس جمهور کراتر این تضاد را با رکی بیشتری بیان کرد. امریکا باید در صدد آن باشد که ((از تضاد با خراجگزاران [اروپا] جلوگیری کند، رعایا را [صلام ها، آیت الله ها، کیم یانگ های دوم، چیان زمین ها] وابسته و تحت حفظ نگاه دارد و ممانع آن شود که بربرها [خلقه های

دانش، به ضرورت حیاتی یک امریکای قدرتمند برای جهان و بخصوص اروپا پی ببرند)) در واقع این نظر تا حدودی درست هم است، بخصوص اینکه اگرسلطه جهانی امریکا برای ((اکثریت قاطبه نفوس جهان مفید ثابت شود))، البته بجای ((اکثریت قاطبه نفوس جهان)) ما عبارت ((اکثریت قاطبه امپریالیستها، طبقات حاکمه و دستیارانش)) را می گذاریم. در واقع لب و لباب حرف های کینگ (Robert Kagan) همین است که رک و راست برای سامعین خود بیان میکند. شماره قبیل جهانی برای فتح این بحث را براه انداخت که سرمایه داری گلوبالیزه شده یا شبکه جهانی روابط استثمارگرانه بدون حمایت تفنگ نمیتواند دوام پیدا کند، همانطوریکه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اظهار داشت ((امپریالیزم امریکا سردمدار سیستم امپریالیستی جهان مجبور است پولیس دنیا باشد و مستقیما بطور دائم در هر جا مناخله نظامی بکند، برای تبارز دادن قدرت بی حد و حصر خود امریکا عراق را نمونه مثال انتخاب کرده است *)

امپریالیستها تا چه وقت این نظم را تحمل خواهند کرد؟ تا وقتی که مجبور باشند آنرا تحمل کنند، موضع امریکا صریحا در نوشته ((استراتژی امنیت ملی امریکا)) اثری که جورج بوش ادعا میکند خودش آنرا تدوین

دارد استفاده کند *

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (The Committee of the Revolutionary Internationalist Movement) گفت: ((گرچه آنها ادعا

می کنند که هدف شان صلح حسین و درو دسته ارتجاعی لوست، اما در اصل هدف آنها به اطاعت در آوردن مردم عراق و تمام مردم منطقه میباشد، این امر بخصوص انعکاسی از تشدید تضاد بین امپریالیستها و خلقهای تحت ستم ملل آسیا، آفریقا و

امریکای لاتین است که تضاد عمده جهان امروزی را تشکیل میدهد)) تمام امپریالیستها به امریکا نیاز دارند تا بمشابه ((زیولیس جهان)) عمل کند، صرف نظر از اینکه از این امر خوش شان می آید یا نه، زیرا نظام های شان از هر زمان دیگری بیشتر نیاز به آن دارد که از شیره جان مردم سودی بچنگ آورند، جنگ امریکا با عراق و شرق میانه و حضور رو به افزون قوای نظامی امریکا در فلیپین و جا های دیگر یکی از نمود های آن است، قحطی و گرسنگی جنگهای نهابتی

در آفریقا، فقر آنسی لوجنتائسن (Argentina) و اعتراضات توده ی در مکزیکو (Mexico) و اکوادر (Ecuador) نمود های دیگری از آن است، جهان بطور روز افزونی به ((پولیس)) ضرورت دارد *

آیا امریکا میتواند با افغانستان، شرق میانه، فلیپین، کولمبیا و سائر مردمان جهان در عین زمان واحد مقابله کند؟ تضاد های درون سیستم امپریالیستی شدید تر و حلقه آن تنگ تر میشود، در بعضی جا ها

سازمان ملل متحد

به موازات حرکت ماشین جنگی آمریکا بسوی جنگ سیاستمداران و مطبوعات جهان سر وصدائی براه می اندازد که بوش به تنهایی بصورت یگانه جنگ را براه نیندازد، می گویند از ((کانال ملل متحد)) باید به پیش رود، کلریکه وی انجام داد، این عمل در بسیاری محافل چنین توجیه شد که هیئت حاکمه امریکا تا اندازه ((منطقی)) میباشد و هنوز ((میداند چطور راه اعتدال)) در پیش گیرد، همینکه جنگ را موقتاً بکنار گذاشت است این امپولاری که ملل متحد موفق خواهد شد از آخرین اقدام درو دسته بوش جلوگیری کند هنوز هم موجود است، آیا این درست است؟ دریک کلام، حتی شرم آگین ترین عقب نشینی رژیم صلح جلو جنگ را نخواهد گرفت، شورای امنیت ملل متحد ولو آنکه قطعنامه مخصوصی به تصویب برساند که امریکا به تنهایی جنگ را رهبری کند، نقش امریکا درین جنگ از بسیاری جهات مهم نظر به جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ فرقی نمیکند، امپریالیستهای امریکائی توانسته اند ملل متحد را که جمعی متشکل از صفوف وسیع امپریالیستها بود و بقدر معتناهی در آن داد و معامله صورت میگرفت، بیگ موسسه ای بدل کند که اگر مطابق آنچه امریکا میگوید رفتار نکند نقش آن کناری، بگفته بوش ((بی ارزش)) میشود، روابط

موسسات بین المللی را به این گونه عیار کردن یکی از تلاش های مهم درو دسته بوش است که به هژمونی امریکا برجهان پایه سازمانی و دائمی بدهد و امریکا دورنمای خود را بدست آورد، ولی حتی در صورت هژمونی بی همتایش امریکا نمیتواند از شرکای خورد تر خویش بکلی دست بشوید، موسسات بین المللی از ملل متحد گرفته تا ناتو، محاکم بین المللی و غیره همه از پشتیبانی امریکا برخوردار خواهند بود، اما فقط تا آنجائیکه با منافع امپریالیستی امریکا تعلق داشته باشد *

همچنان نکته مهم دیگر اینست که جورج بوش و تونی بلیر اعتبارات دموکراتیک بودن خود را برخ جهانیهان می کشانند، در حالیکه همه میدانند اگر از عموم مردم جهان رای گیری صورت بگیرد که جنگ علیه عراق ضرور است و باید براه بافتد یا خیر آرا عمومی با اکثریت مطلق جنگ را نفی میکند، این مسئله بصورت جداگانه در مورد هرکشور هم صدق می کند، اما امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی در راه خود روانند، زیرا خوب مطمئن اند که اینکار از دست شان که بخون انسانهای بیگناه آورده میشود پوره است، ازین نگاه رفتن به ملل متحد فقط یک نرننگ است تا یک بخش مهم از مردم جهان (بخصوص مردم امریکا و اروپا) را غافل بسازند، جنگی که براه می افتد گویا

برحق و بخاطر نفت و امپراطوری نیست، ملل متحد همانند پارلمان کشورهای پارلمانی ماهیت و منافع طبقات حاکمه را می پوشاند، بگفته لنین ((بازار سخنرانی)) بازی کردن با کلمات بمعنی منافع عریان امپریالیستها را با غبار سست و بی حالی می پوشانند تا مردم پاسیف بمانند، کشورهای امپریالیستی این یا آن پا و با امریکا مناقشه میکنند، ولی نه روی اینکه جنگ صورت بگیرد، بلکه روی آنکه چه وقت و چگونه جنگ براه بافتد دعوا میزنند (طوریکه یکی از رهبران فرانسه به خبر نگار واشنگتن پوست گفت)، مهمتر از همه اینست که بعد از جنگ چه چیزی به کی تعلق میگیرد، دو ماه گفت و شنود های گنگ و مبهم دیپلماتیک اکثراً پشت پرده قطعنامه ای را ببار آورد که تا اندازه زیادی چهره های شاملین آنرا برملا میسازد، قطعنامه میان امریکا و مخالفین آن در ملل متحد که زیر رهبری فرانسه بودند یکسری توافقاتی بوجود آورد، اما با عراق هیچگونه توافقی بعمل نماند، عراق چه با ملل متحد حرکت کند و یا برخلاف آن در هر صورت پیش از پیش حکم تکفیرش صادر شده است، در یک کلام بر عراق حکم میشود که از حق حاکمیت ملی خود دست بکشد، تو گوئی که در جنگ بکلی شکست خورده است و بحیث یک کشور مستقل درای هیچگونه

معلوم میشود شرایط جنگهای بزرگ در سطح وسیعتری در حال فراهم شدن است، جنگهای گوناگونی اعم از جنگ علیه کشور های تحت ستم، جنگ با ملل و مردم، جنگهای مقاومت ملل و جنگ انقلابی داخلی و حتی در آینده های دور شرایط در گرفتن جنگ بین امپریالیستها در حال تکوین است *

و آیا چنین کاری ثبات داخلی آمریکا را بر هم نخواهد زد؟ اساس اتحادهای جامعه را بهم نزده و باعث تسریع انقلاب نخواهد شد؟ در آنصورت کدام جنگ ((جنگ زیاده روانه)) خواهد بود؟ سرنوشت همکار کوچک آمریکا (انگلستان) که بر دسترخوانی از خون مردم چشم دوخته است اما مردمش بیش از هر زمان دیگر دو پارچه شده است چه خواهد شد؟ فتح عراق وسیله است که آمریکا میخواید دری برای گشایش سلطه جهانی خود باز کند. اما طوریکه از قرینه

انقلابات قبلا براه افتاده اند، یک امر ثابت است که ما وارد عصر جنگ شده ایم. هیئت حاکمه آمریکا که بدور جورج بوش حلقه زده اند به مزایای جنگ پی برده و برای جنگ بی پایانی آمادگی می گیرند، اما تمام جنگها در زمان و مکانی که آنها بتوانند از عهده پیشبرد آن موفقانه بدر آیند شاید براه نیافتد *

بالاخره آیا امکان دارد که آمریکا جهان را از طریق جنگ بازسازی کند اما در عین زمان دست به بازسازی خود جامعه آمریکا نزند؟

کلوپ امپریالیستها

چند ساعتی پیش از آنکه آمریکا و انگلستان عراق را مورد بمباران قرار دهند خارج کرد. با اساس اظهارات یکی از رهبران هیئت مفتشین ملل متحد بنام اسکات رتر (Scott Ritter) مفتشین اطلاعاتی تهیه نمودند که در واقع برای حمله بر عراق بکار رفت، اسکات رتر (Scott Ritter) گفت تقریبا تمام سلاح هائیکه ملل متحد از موجودیت آن شکایت داشت تا آنزمان یا توسط هیئت از بین برده شده بود و یا اینکه در اثر بمباران تخریب گردیدند. بهر صورت کلنتن باز هم بر عراق بم فرو ریخت. بزرگترین نبرد نپلماتیک ملل متحد زیر رهبری فرانسه بود که با علاوه کردن کامه ای در اینجا و گشاستن شارحه ای بر آنجای مصوبه تغییرات کوچکی بعمل آورد و مانع آن شد که شورای امنیت در کل بر اشتیاق شرم آور آمریکا مهرتائید بکوبد. نسخه مصوبه به اتفاق آرا این فورمولبندی را منظور کرد که ((عراق از انجام مکلفیتش عملا تخلف ورزیده است))، حکمی که بوش مدتها قبل اعلان کرده بود صورت چنین حکمی اجازه نامه حمله آمریکا بر عراق میباشد. فرانسه و آمریکا هر دو جانب ابهاماتی را که بنفع شان بود در مصوبه گنجانند. رئیس جمهور فرانسه طی ابلاغیه ای سر و صدا براه انلاخت که فرانسه جوهر خواستهای خود را از آمریکا بدست آورد:

موشک های قاره پهنا هدفهای دقیق و کشنده بدست اورند *

همچنان قطعنامه حکم میکند مفتشین ملل متحد برای افراد و خانواده افرادی را که میخواید بازپرسی کنند ((تسهیلات)) فراهم می سازد تا از کشور بیرون شوند، گویا بخاطر اینکه از طریق گفتگو با افراد رمز سلاح هستوی عراق را بدست آورند، کلمه ((تسهیلات)) تنها سازشی است که آمریکا بخاطر منطقی جلوه دادن خود در سطح جهان بکار میرد، زیرا مسوده لولی مجاز می دانست که مفتشین هرکسی را خواسته باشند با خانواده های شان صرف نظر از اینکه بخواید یا خیر بزور تفنگ کش کشان از کشور خارج میکنند، در واقع هر کسی را بخواید عملا اختطاف می کنند، مفتشین ملل متحد ولو اینکه مردم را به همکاری راضی نمایند، مردم غیر این دو راه که یا خود و خانواده خود را به آمریکا تسلیم دهند و یا در صورت مخالفت در اثر لشکر کشی آمریکا به قتل برسند کدام چاره دیگری ندارند، هیچ جای تعجب نخواهد بود بوش ازین باز پرس ها هر آنچه بخواید بدست آورد *

تاریخ سرگذشت مفتشین ملل متحد باید روشن گردد. این صدام حسین نبود که جریان تفتیش را خاتمه داد. ملل متحد خود کارمندان را بخاطر سلامتی جان آنها فقط

حقوقی نمی باشد. در مقابل این امر عراق هیچ چیزی بدست نمی آورد _ حتی وعده خشک و خالی را که در صورت پیروی از قطعنامه ملل متحد تعذیرات (تحریمات) اقتصادی آن برطرف خواهد شد. اگر عراق از قبول این شرایط سرپیچی کند در آنصورت بوش بهانه ای را که به آن ضرورت دارد بدست می آورد. اما اگر عراق شرایط را بپذیرد آن هم در فرجام کار تغییراتی وارد نمی کند. آمریکا پیش از پیش اعلان کرده است که اگر مفتشین ملل متحد هیچ چیزی پیدا نتواند، این عمل بخود نشان میدهد که صدام حسین چیز هائی را از نظرها پنهان داشته است *

از جمله شرایطی که از پیش شرط گذاری گنگستر مابانه سرشار است یکی اینست که مفتشین ملل متحد بهرچائی بخواید حمله می برند، بشمول مساجد و منزل سکونت صدام حسین، چیزیکه ملل متحد در گذشته به آن توافق نداشت، تا گذشته های نزدیک فرانسه می گفت هدف از توج کردن یک چنین پیش شرطی آنست که پیش پای عراق شرطی قرار داده شود که نتواند آنرا بپذیرد. این مناخلات نه بخاطر آن بوده است که سلاح هستوی و دستگاه تولید سلاح اتمی در الماری و یا زیر بستر صدام کشف گردد، بلکه هدف اساسی یافتن و تعیین کردن محورات و مختصات محل بود تا برای

((فرانسه در مذاکرات بجز اینکه به عراق اجازه داده شود از راه صلح آمیزی خلع سلاح گردد هیچ هدف دیگری ندارد))
 ((فرانسه میتواند ادا کند که آبروی خود را حفظ نمود، زیرا قطعنامه بوضاحت اجازه نمی دهد بعد از گزارش مقتضی خلع سلاح به ملل متحد امریکا جنگ نهائی علیه عراق (براه اندازد)) در حالیکه بوش اشاره میکند هریانزده عضو شورای امنیت ملل متحد موافقه نمودند در قطعنامه چیزی لوج نشود که مانع اقدام امریکا گردد، اینست بهترین شکل دیپلوماسی ظریف *

حتی سوریه یگانه دولت عربی در شورای امنیت بلاتوقع با این موج شنا کرد. در مورد اینکه به سوریه چه گفته شد و با نماینده آن کی مذاکره نمود، یکی از مامورین بی نام امریکا چنین جواب داد: ((فکر میکنم سوریه بالاخره متوجه شد که درین مسئله منافعهش در کجا نهفته است))

نماینده امریکا در ملل متحد شخص جان نگرپونت (John Negroponte) مسئولیت آنرا داشت که سوریه را ((به سر عقل)) بیاورد. نگرپونت شخصی است که در زمان حکومت ریگان در قاضیه ((کانترا)) در جنگ علیه حکومت ساندانست های نیکاراگوا مسئول حملات تروریستی و شکنجه اهالی ساکن در سرحدات نیکاراگوا و هندوراس بود. (کسانیکه فیلم کارلا سانگ (Carlas Song) را دیده باشند و معلمی را که فلج و زبانش توسط کانترا بریده شده بود بیاد داشته باشند، به نمونه کارهای این

شخص خوب پی می برند) سوریه ممکن است بزودی همسایه عراق اشغالی توسط امریکا باشد. نگرپونت می فهمد که با چه شیوه ای دیگران را ترغیب به همکاری کند. دلایل مخالفت فرانسه با امریکا خیلی ساده و مثل روز روشن است. مخالفت فرانسه با امریکا بهیچوجهی بخاطر قوانین بین المللی و احترام به ملل متحد نمی باشد، فرانسه وقتی پای منافع استعمارش در میان آمده در گذشته گستاخانه از آنها عدول کرده است. فرانسه زمانی که از خوان نعمت سرشار نفت خلیج توسط امریکا، انگلستان و کمپنی های نفتی دنمارک خارج گردید، یکی از پشتیبانان قدیم صدام حسین بود. گفته

میشود تا جائیکه مسئله مربوط به ستراتیژی جغرافیای سیاسی فرانسه می شد، صدام حسین برای فرانسه دلای مقام و حیثیتی بود که شاه ایران برای امریکا - یک ابر قدرت رژیم وابسته به ((خود)) را در برابر رژیم دیگری تقویت مینمود، گرچه مسئله با دلای صدام حسین مسئله پیچیده تری بود. فرانسه برای عراق امکان دستگاه هستوی را فراهم نمود، اسرائیل آنرا در سال ۱۹۸۱ در اثر بمبارانمان از بین برد، البته دقیقاً بمشوره امریکا. فرانسه در بدل نفت عراق سلاح های پشرفته ای را به عراق فرستاد تا در مقابل ایران در جنگ ۱۹۸۰ - ۱۹۸۸ استعمال شود *

امریکا نیز صدام را در جنگ تسلیح و تشویق نمود، کوشد هیچ طرفی در جنگ برنده نشود. در سال ۱۹۹۱ وقتی امریکا به عراق لشکر کشی نمود، فرانسه در اول اعتراض کرد، اما بعداً ده هزار عسکر با تانکها و هواپیما های جنگی فرستاد، بمثابه جزئی از ائتلافیون زیر رهبری امریکا در **جنگ شرکت کرد. فرانسه نمیتوانست در** گوشه ای بنشیند و برای چنه زدن توشه ای در دست نداشته باشد. بعد از جنگ کوشد بار دیگر روابط خود را با صدام حسین ترمیم کند، با تحریم های تجارتهی امریکا مخالفت کرد، در سال ۱۹۹۸ سفارت خود را در بغداد مجدداً باز نمود، لوج گیری حملات هوایی امریکا و انگلستان را که در ختم آن سال بر عراق صورت گرفت محکوم کرد *

پرواض است فرانسه ترجیح میدهد سهم مناسبی را که امریکا برای فرانسه در عراق در نظر دارد نصیب شود. اما در عین زمان میدانند که در برابر سیاست امریکا ایستادگی کرده نمیتوانند، زیرا در آخرین تحلیل سیاست بر تفنگ تکیه می کند، چیزیکه فرانسه هنوز به اندازه امریکا در دست ندارد. یکی از ((مامورین سابقه دار دولت فرانسه)) که نامش ذکر نشده به یک نفر خبرنگار گفت ((ما در یکنوع دومی گیر مانده ایم).... باید کمپ خود راتعیین کنیم. ما میخواهیم بالاخره در عراق نو باره برگرد شویم. ما در آنجا رابطه ستراتیژیکی داریم. ما در آنجا بازر داریم)) رئیس سابق سی

آی نیسی جمیوز ولسزی (James Woolsey) چنین توضیح داد. ((مسئله صاف و روشن است. فرانسه و روسیه دلای کمپنی های نفتی و مناسقی در عراق میباشدند. برای آنها باید گفت که اگر در سوق دادن عراق بسوی یک حکومت مناسبی همکاری کنند حتی الامکان تلاش خواهیم کرد برای شان اطمینان دهیم که حکومت جدید و کمپنی های نفتی با آنها همکاری نزدیکی داشته باشند. اما اگر بخت شان را با صدام حسین بهزما بمانند، در آنصورت مشکل و تقریباً ناممکن خواهد بود که حکومت جدید عراق با آنها سروکاری داشته باشد))

فرانسه در حالیکه ناگزیر است ظاهراً به اقدامات سال ۱۹۹۱ خود در جنگ عراق پابند بماند، اما دیوانه ولو تلاش می کند که در ((زور آزمائی)) فقط در درجه دوم امریکا قرار بگیرد، بشمول تلاشی که برای ساختن دومین سلاح هستوی بخیر میدهد. در شام روز ری خبری مبنی بر **تعمیر و تکمیل** افشا نمود که فرانسه برنامه دارد به سطح بین المللی سلاح بیولوژیکی بوجود بیاورد. حال این خبر حقیقت دارد یا خیر (چرا حقیقت نداشته باشد، زیرا امریکا خودش دلای عین برنامه است)، اما قصد امریکا ازین افشاگری آن بود که اخطار دهد فرانسه هم از مبتلا شدن به سرنوشت صدام حسین معاف نمی باشد *

روسیه همچنان، فرانسه به پنج بلیون دلاریکه از عراق طلب دارد آنقدر ضرورت ندارد که روسیه به هشت بلیون دلارقرضه اش ضرورت دارد. کمپنی مشهور نفت روسیه لوک آئیل (Lukoil) که یک کانسرن خصوصی است و به یقین مانند کمپنی های غول نفت امریکا که دولت وابسته میباشد) در سال ۱۹۹۷ قرار داد مهمی با عراق عقد کرد. کمپنی مذکور گزارش داد که دولت پوتین (Putin) ((اطمینان)) داده است که در آینده به منابع نفتی عراق دسترسی خواهد داشت. علاوه نظر به اینکه روسیه بعد از سقوط شوروی از استثمار کشور های جهان سوم محروم مانده است، عراق در برنامه های پوتین (Putin) نقش بخصوص مهمی

منی هم سزاولو آنست که چند کلمه
اره اش گفته شود، زیرا از طرف
با پیشروانه بنام پسیفیست متهم
جرمنی بحیث کشوریکه در جنگ
وم شکست خورد بسیار اشتیاق دارد
سابقاقت نفتی شرکت ورزد، جرمنی
و ایران روابط تجارتي گسترده ای
بیار دیگر آشکار میگردد که نفت
بهاست خارجی کشور هاست، اما در
الفت جرمنی با بوش مبالغه بسیار
سورت گرفته است، رهبر جرمنی
شروبر (Gerhard Schroeder)
که در انتخابات برنده شود مجبور
را در مقابل جنگ مخالفت نشان
این داستان حالا کهنه شده است،
رجه جرمنی مربوط به حزب سبزها،
فشر (Joshka Fischer) رادیکال
نوشید مناظرات بین امریکا و جرمنی
اینکه ((گاهی هم انسان ناگزیر
با حفظ اختلافات با اعضای خانواده
کنند)) لشم و لیش کند، شروبر
(Schroeder) و فیشر (Fischer)
اعلام شده قبلی خود را پس گرفتند
که یک دسته عساکر و تانکهای
در کویت جایجا میکنند ولو امریکا
حیث پایگاه جنگی استفاده نماید،
جرمنی و هالند توافق نمودند بار
شی ای را که زیر رهبری امریکا بر
ان صورت گرفت بدوش بگیرند تا
امریکا در جنگ خلیج بکار رود.
ر لوج مناقشات لفظی وقتی وزیر
شروبر (Schroeder) بر جورج
مله کرد و او را با هتلر مورد مقایسه
، حکومت جرمنی به امریکا اطمینان
د که در راه استفاده امریکا از پایگاه
ش واقع در هایدلبرگ
(Heidelberg) جرمنی هیچگونه

مانعتی وجود نخواهد داشت، مرکز قوای
نظامی امریکا که اکنون در کویت مستقر
است و یکی از لراکان کلیدی برنامه نظامی
امریکا میباشد، بوش حتی از همین مخالفت
میان تهی جرمنی بجدی ازرده خاطر شد
که یکی از مشاورین سابقه دار پنتاگون
اظهار کرد اگر جرمنی نمی خواهد تا یک
نسل دیگر از کرسی در شورای امنیت ملل
متحد محروم نماند باید در برلین ((رژیم
تغییر)) کند *

ترین میان چین حالت خاصی دارد، بعد از
مرگ مانوتسه دون یک طبقه حاکمه جدید
سرمایه دار از طریق کودتا به قوت رسید،
چین بصورت روز افزونی برای شکارچیان
امپریالیست به شکار خوبی بدل میشود و به
سرمایه های خارجی وابسته است، دورنمای
اینکه چین بیسک کشور سرمایه داری
انحصاری بدل شود محدود است، اما در
جستجوی آنست که مانند هند در منطقه به
زور گوئی های امپریالیزم خدمت کند، بعد
از جنگ جهانی دوم در کلوب فاتحین
جنگ (در شورای امنیت ملل متحد) برای
چین یک کرسی داده شد، اما نه به قصد
سپردن کرسی برای یک کشور سوسیالیستی،
امریکا به این داستان یاهو چسبید که
حکومت چان کایشک (Chiang Kai-Shek)
تایوان نماینده قانونی چین
است، تا زمانیکه در روان جنگ سرد
نیکسون کوشید چین را علیه روسیه با خود
متحد سازد *

از آغاز مناکرات ملل متحد چین علیه جنگ
عراق دلای موضوعی ضعیفی بود، مقامات
امریکا بصورت غیر رسمی به خبرنگاران
گفتند که چین هیچگونه مانعی نیست،
کمپنی های نفتی چین در ماورای ابحار
سرمایه گذاری دارد در مورد نفت با عراق
قرلر داد مائی دارد، اما هرگز قصد نداشته

است که مخالف امریکا حرکت کند
نتایج احیای سرمایه داری در چین
آن به توریید (وردات) نفت و ازب
حالت خود کفائی آنست (که بر
استقلال یک کشور از امپریالیست
است)، وابستگی چین به توریید نفت
با ضعف نظامی چین در برابر امری
کافیست امریکا فقط با بستن راه ه
نفت، حتی بدون آنکه به چین مرک
ببرد، رهبران جدید چین را بزائو
موقف رهبران جدید چین پائین تر
تونی بلیر (Tony Blair) سگ
زانوی امریکا است، جیانگ زمین
(Zemin) سگ پاپوس امریکا است، ا
کشور های مخالف امریکا حد اقل
پاچه بوش دهن می اندازند و ع
میکند، جیان زمین (Jian Zemin)
باغ سرای بوش در مقابل کمره خبی
اطاعت دندان تبسم سفید میکند)
بزرگی از زمان مائو تا حال ، و
کشوری سوسیالیستی بود برای مبا
امپریالیستی مردم جهان چین م
پناهی بود، چین با اشتیاقی تمام مر
را در برابر امپریالیزم امریکا تقوی
ولو آنکه برایش بسیار گران تمام
عین زمان از مبارزات خلق فلسطین
مردمان شرق میانه و هرجای دیگ
مینمود *

آنچه طبقات حاکمه این کشور ه
وجه مشترک دلرند این نیست که
حسین احترام قائل باشند و یا ذ
خلق عراق باندیشند، و یا حدا قل
دادن رژیم صدام جدا مخالفت کنند
تشنه نفت و استثمار مردم اند و از
دلرند که مبادا از غارت و چپ
شرق میانه و سائر جهان بزور د
کوتاه شود.

جهانی برای فتح به اشتراک کنید

لطفا اسم ، ادرس پوستی ، چک ونمبر شماره ای را که با ارسال آن میخواهید وجه اشتراک تان شروع شود به یکی از نشانی های زیر بفرستید :
(در صورت درخواست ، اشتراک کنندگان میتوانند سفارشات را از طریق پوسته فضایی بدست آورند . تخفیف برای موسسات و تجار موجود است .)

جنوب شرق آسیا : وجه اشتراک چهار شماره ۸۰ روپیه است . به نشانی زیر تماس بگیرید :

World to Win ,
K S , Post Box 9288 ,
Laxmi Nagar
Delhi 110092
India

در امریکای شمالی : برای اشتراک به نشانی زیر تماس بگیرید :

World to Win
North American Distributors
Revolution Books
West 19 th Street
New York
New York 10011
USA
Tel: (1) (212) 645 - 1952

برای اشتراک در عموم جاها : وجه اشتراک چهار شماره ۵ پوند انگلیسی است . به نشانی زیر تماس بگیرید :

World to Win
10 Old Gloucester Street
London WC1N 3XX
UK
Tel: (44)(20) 7831 9489

شماره های زبان اسپانوی : شماره اخیر و بسیاری از شماره های قبلی بزبان اسپانوی موجود است . به نشانی زیر تماس بگیرید :

Manuel Lopez Peres , Apdo , 21- 098 , Coyoacan
021 Mexico , D.F. Mexico

زبان های دیگر : بسیاری از شماره های جهانی برای فتح بزبانهای فارسی و ترکی موجود است . مقالات برگزیده ای به

زبانهای عربی ، ایتالیایی فرانسوی و آلمانی در دسترس قرار دارند .

شماره های زبان هندی : برای بدست آوردن شماره ۲۵ و شماره های بعدی به ادرس زیر تماس بگیرید :

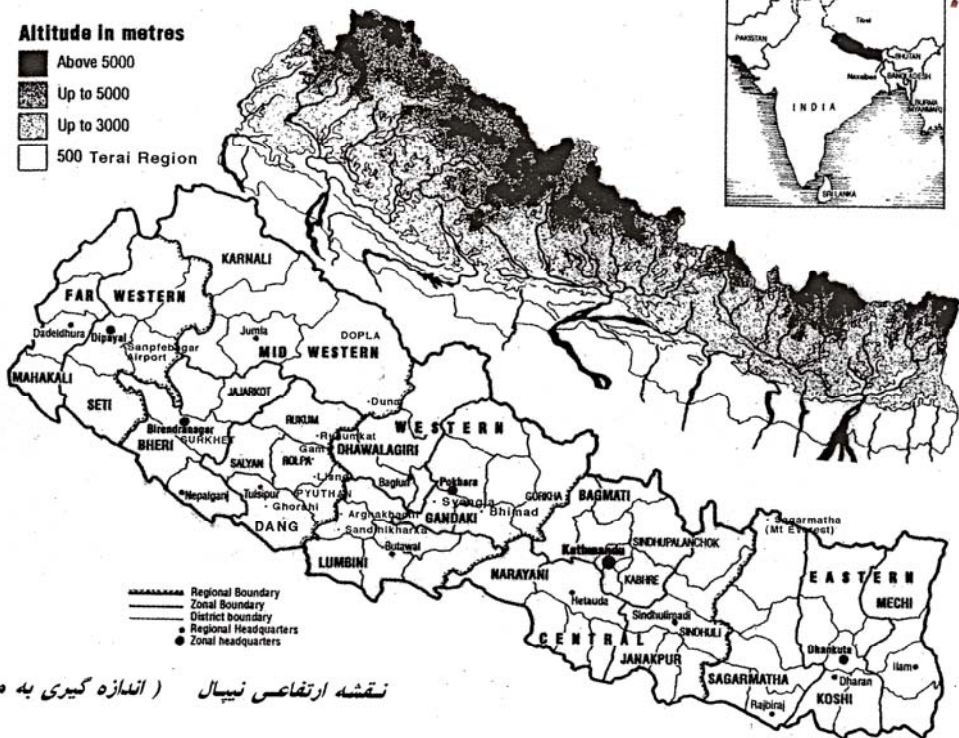
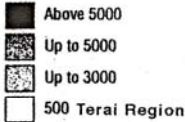
K S , Post Box 9288 , Laxmi Nagar
Delhi 110092 ,
India

تمام مکاتبات و مواد میتوانند به نشانی زیر فرستاده شوند:

World to Win
10 Old Gloucester Street
London WC1N 3XX
UK



Altitude in metres



نقشه ارتفاعی نیپال (اندازه گیری به متر)

استغفا دادند.

حزب کمونیست نپال (مانوئیست) بارها و بارها از حکومت خواسته تا به قوانین کنوانسیون ژنو در مورد رفتار با زندانیان جنگی، احترام بگذارد. در حالیکه آنانی که توسط مانوئیستها دستگیر می شوند یا آزاد شده و یا ترغیب میشوند در پروسه انقلاب سهم بگیرند. مانوئیستها یک مامور بلند مقام پلیس بنام «توله رای» را دستگیر کردند و پس از سه ماه او را در سلامت کامل رها کردند. اما وقتی او برای گزارش دادن به کاتماندو رفت، دولت ارتجاعی او را دستگیر کرد و به تیمارستان فرستاد. با مشاهده تفاوت های میان دولت ارتجاعی و دولت انقلابی، و با درک اینکه جنگ مانوئیستی یک جنگ برای رهائی

نمیکرد. عملیات موفق نظامی علیه نیروهای ارتجاعی پلیس مسلح باعث شد که افراد پلیس و حکومت روحیه باخته شوند و در سطوح پائین نیروهای مسلح ارتجاعی فرار و ترک خدمت گسترش یافت.

بخاطر روحیه ضدسلطنتی توده های نپال، و همچنین بخاطر مشکلات عمیق اجتماعی، عقب ماندگی های اقتصادی و فساد لجام گسیخته رایج در حکومت ارتجاعی، بسیاری افراد پلیس در طول دوره تعلیماتی از خدمت فرار میکنند. بنا به خصلت ارتجاعی دولت، ۸۳ پلیس بخاطر اینکه دیگر حاضر به خدمت نبودند، تنبیه شدند و ۸ درجه دار مجبور به دادن جزیمه شدند چون از رفتن به منطقه جنگی سر باز زدند. دو درجه دار، با مقامهای نسبتا بالا،

کارزار مشخص بصورت یک واحد گسترده تشکیل شدند. در نتیجه بکاربست استراتژی و تاکتیکهای جنگ انقلابی، دشمن مجبور شد از تعداد پاسگاههای پلیس بکاهد و شمار محدودی پایگاههای بزرگ پلیس ایجاد کند. برای مثال در رولپا ۳۹ پاسگاه پلیس وجود داشت که به ۸ پایگاه تقلیل یافت. در بخش روکوم ۲۹ پاسگاه پلیس ادغام شد و از آنها ۶ پایگاه بوجود آمد. در بخش جاجارکوت در منطقه غرب تعداد مراکز پلیس را از ۱۵ به ۶ تقلیل دادند. و این مساله در تمام کشور اتفاق افتاد. دشمن همزمان قدرت سیاسی را در سطوح محلی از دست داد. بطوری که در این نواحی حکومت دیگر هیچ نقشی بازی



جمعیتی از مردم در دادگاه مردم

مطمئن بود که وجود این قرارگاه محکم با سلاح های پیشرفته اش، به بالا بردن روحیه نیروهای پلیس خدمت خواهد کرد. برعکس! این عملیات موفقیت آمیز موجب ارتقای روحیه توده های خلق شد و هم در زمینه نظامی و هم سیاسی ضربه جدی ای بپوشان وارد آورد.

حکومت کنگره بارها دست به عملیات مختلف علیه خلق زده است، اما هر بار با شکستهای مقتضحانه مواجه شده. پیشرفت جنگ خلق مرتباً دولت ارتجاعی را به رعشه می اندازد و حزب هر بار ضرباتی قوتمندتر از قبل، هم بطور کمی و هم کیفی، بپوشان وارد میکنند. ارتقای کیفی سطح عملیات جنگ خلق، عملیاتی مانند نابودی قرارگاه پلیس «روکومکوت» و تسخیر «دونای» مرکز فرماندهی منطقه «دولپا» در سپتامبر ۲۰۰۰، نه تنها

اینرا بکار ببندد، و حزب پرولتاریا به این تحریکات با طریق جنگ مائوئیستی پاسخ داده است: کشاندن دشمن به عمق مناطق سرخ، محاصره آن و وارد کردن ضربات مرکبار بر ضعیف ترین حلقه هایش.

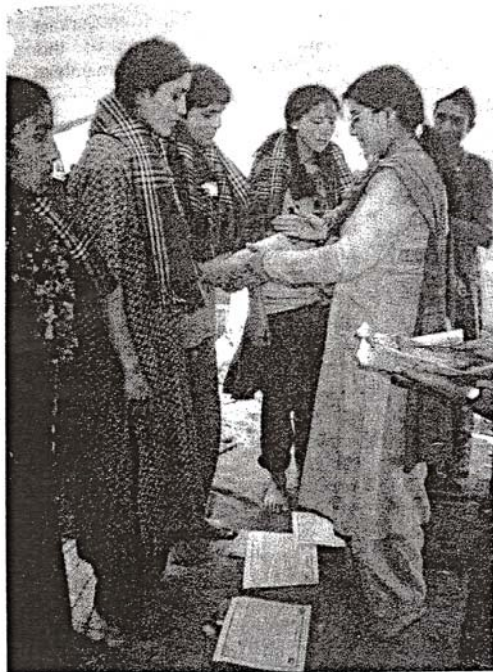
در آوریل ۲۰۰۰ چریکهای مائوئیست موفق به از بین بردن قرارگاه پلیس «روکومکوت» شدند. این قرارگاه در محل قرار گرفته بود که بنظر خودشان از لحاظ استراتژیکی بسیار امن بحساب می آمد. قرارگاه دارای استانداردهای بسیار بالای نظامی، استحکامات و سنگر بندیهای محکم بود و برای نیروهای شبه نظامی دولت یک مرکز فرماندهی بسیار مهم بود. نابودی موفقیت آمیز این قرارگاه برای انقلابیون فقط یک پیروزی نظامی نبود بلکه همچنین یک پیروزی سیاسی تعیین کننده بود. دشمن

توده هاست، شمار افراد پلیس و ارتش که خدمت به نیروهای حکومتی را ترک گفته و به ارتش چریکی می پیوندند افزایش یافته است. رفیق «رامش» از جانباختگانی است که از ارتش سلطنتی بسمت نیروهای انقلابی آمده بود. او برای اسیر انقلاب و رفقایاش قهرمانی ها کرد و در یکی از عملیات ها علیه دولت ارتجاعی، یخاک افتاد.

حزب برای عملیات نظامی و حملات مسلحانه استدلال سیاسی ارائه می دهد، و این عملیات به نوبه خود بر تعرض سیاسی انقلاب می افزایند. بعلاوه همانطور که مائو اشاره کرد اینهم یک قانون جنگ است که مرتجعین سعی میکنند اردوی انقلاب را تحریک کنند که همه چیز را در یک نبرد به ریسک بگذارند. دولت ارتجاعی نپال بارها تلاش کرده تا



پلی که منطقه رولپا و روکم را بهم وصل میکند



پنج زنیکه قهرمانانه با حفر کانالی از زندان فرار کردند

میتنگ توده ی در روزیکه حکومت خلق در شانخوا شجعا
در شرق نیپال اعلان گردید

دشمن را به یک موقعیت شدیداً دفاعی راند بلکه همچنین موجب جلب توجه قدرتهای امپریالیستی (یعنی اربابان دولت ارتجاعی نیپال) گشت.

رهبری حزب تحلیل کرد بین دو طرف دارد وضعیتی شکل میگیرد که هیچکس پیش از آن قادر بچلو رفتن نیست. اما مصافهای بزرگتر هنوز در راه بودند. مشخصاً و گرچه پلیس نظامی شده بطور عمده شکست خورده بود و نیروهای آن در قرلرگاههای خود میخکوب شده بودند، اما انقلاب هنوز مستقیماً وارد تقابل با نیروی عمده دولت ارتجاعی، یعنی ارتش سلطنتی نیپال، نشده بود.

رژیم حاکم: درگیری های خونین

حملات اوج یابنده

امپریالیسم آمریکا و توسعه طلبان هند و طبقات مرتجع بومی روی دربار



سلطنتی فشار گذاشته بودند که ارتش نپال را علیه مردم روانه کنند، اما به یمن تضادهای درونی دربار و مبارزه قدرتی که بین دربار و مجلس جریان داشت، شاه وقت (بریندرا) ارتش را بمیدان نیاورد. بعلاوه او حاضر نشد سیاست کشتار که بسیاری از افراد طبقه حاکم مدافعش بودند را به اجرا گذارد. حکومت موکدا خواهان اعزام ارتش برای مقابله با انقلاب بود و امپریالیستها هم در این زمینه فشار زیادی گذاشته بودند. دربار به فرمانده کل ارتش اجازه داد که بیانیه ای صادر کند و اعلام کند که نیروهایش را برای سرکوب خشونت‌های داخلی کشور بسیج نخواهد کرد، بلکه اینکار مسئولیت حکومت است که از قوای پلیس در اینکار استفاده کند. ارتش، عمل خواهد کرد اما نه برای نجات مخالفانش در مجلس. انگیزه نهانی دربار در اینکار بدون شک این بود که موقعیت قانونی که قبل از سال ۹۰ صاحب بود و از دست داده بود را دوباره بدست آورد.

ضرباتی که از جانب انقلاب وارد میشد دست بدست تشدید درگیریهای درون مرتجعین باعث بروز یک بحران حکومتی دیگر و استعفاي نخست وزیر وقت (کوی رالا) شد. در بحبوحه این آشوب درونی و بر مبنای یک توطئه پشت پرده برای درهم شکستن جنگ خلق خروشان، شاه و ملکه و تقریباً همه، اعضای خاندان سلطنتی در روز اول ژوئن ۲۰۰۱ به قتل رسیدند. «گیانندرا» برادر شاه که یک مرتجع سرسخت است بر تختی نشست که دیگر از نظر مردم هیچ مشروعیتی نداشت.

قتل عام خانواده سلطنتی، نظام کهن فئودالی سلطنتی نپال را به واقع از درون منفجر کرد. طبقه کاسبکار کمپرادور سرمایه دار تحت رهبری قاچاقچی سابق مواد مخدر، راهزن مفتخور و بوروکرات سرمایه دار بدنام بنام شاه گیانندرا، قدرت جدید را

تشکیل داد. شاه جدید که دلائل زیادی وجود دارد وی را با کمک امپریالیسم آمریکا و توسعه طلبان هند طراح کشتار دربار بدانیم، یک شبه خود را شاه نپال اعلام کرد. شمار زیادی از مردم در سراسر کشور به خیابانها ریختند و این کشتار مشکوک را محکوم کردند. اما احزاب سیاسی پارلمانی، منجمله به اصطلاح کمونیستها، با درماندگی به شاه جدید لیبیک گفتند. بدون شک یک منبع مهم حمایتی برای سلطنت رویونیستها و حزب کمونیست نپال (م ل متحده) بوده که به «یو ام ال» مشهور است و بزرگترین حزب رویونیست نپال محسوب می شود.

فیلسوف بزرگ پرولتاریا، کارل مارکس، خاطر نشان کرد که یک انقلاب قدرتمند، باعث بوجود آمدن یک ضدانقلاب قدرتمند می شود. کمی بعد از کشتار دربار، نیروهای مسلح خلق ۶۲ نفر از افراد مسلح پلیس را در ماه ژوئیه ۲۰۰۱ در پاسگاه «هو له ری» به اسارت درآوردند. بعد از آن بود که نیروهای ارتش سلطنتی نپال به میدان آمد. برای نخستین بار، ارتش سلطنتی بطور مستقیم در نقاط مختلف رخنه کرد و در یک آزمون قدرت نیروهای چریکی را به مصاف طلبید. در آغاز یک ماموریت سه جانبه بعهده ارتش سلطنتی گذاشته شده بود: آزاد کردن ۶۲ مامور مسلح پلیس که به اسارت مردم در آمده بودند. باز پس گیری سلاحهائی که توسط چریکهای مائونیست مصادره شده بود. خلع سلاح کردن نیروهای رزمنده انقلابی. ارتش سلطنتی نه فقط در اجرای این ماموریت بطور کامل شکست خورد بلکه ضربات تحقیر کننده ای را از جانب مائونیستها متحمل شد. البته هیچیک از افراد این ارتش در جریان نبردها کشته نشدند اما بسیاری از آنان زخمی شده و سرانجام مجبور به عقب نشینی شدند. ارتش مجبور به اعلام این شد که دیگر افرادش

هرگز بر مبنای اوامر رژیم به مردم حمله نخواهند کرد. این نبرد بدون شک به یک سمبل مبارزه تبدیل شد. مبارزه ای که بین رقبای واقعی در نپال در حال گسترش بود: از یکطرف ارتش سلطنتی که رکن اصلی قدرت دولتی استبداد فئودالی است و شاه در راستش قرار دارد؛ و از طرف دیگر ارتش انقلابی که ستون فقرات قدرت درحال ظهور سرخ است و حزب کمونیست نپال (مائونیست) رهبر آنست.

مذاکراتی که نقش میان برده

بازی میکند

کشتار خاندان سلطنتی در زمانی به وقوع پیوست که روند انقلاب در نپال بر سر یک چهار راه قرار گرفته بود. نیروهای مسلح پلیس توسط قوای مسلح انقلابی از میدان بدر شده بودند و همانگونه که دیدیم نخستین اقدام ارتش سلطنتی نپال نیز به شکستی مفتضحانه انجامیده بود. شاه جدید که با از هم گسیختگی صفوف مرتجعین روبرو بود، «دوبا» را بعنوان نخست وزیر جدید تعیین کرد. «دوبا» دستور داد که قوای مسلح حکومت به پادگانهایشان برگردند. او همزمان خواست مذاکره با حزب کمونیست نپال (م) را جلو گذاشت. حزب به این دعوت جواب مثبت داد و طی یکدوران آتش بس، چند دور مذاکره را با حکومت پیش برد.

هر دو اردوی متخاصم به دوره مذاکرات بعنوان دوره ای برای تدارکات شدید جهت از سر گیری درگیری ها نگاه می کردند. مرتجعین این دوره را ضروری می دانستند تا بتوانند در صفوف قوای مسلح خود تا حدی نظم برقرار کنند. زیرا قوای مسلح ارتجاع در نتیجه ضربات انقلابی دچار از هم گسیختگی شده بود و کشتار کاخ سلطنتی نیز روحیه باختگی را در صفوفش دامن زده بود. بعلاوه آنها بر

تلاشهای خود برای دستیابی به تسلیحات مدرن و کمک خارجی سرعت بخشیدند. انقلابیون نیز از آتش بس برای شتاب بخشیدن به فعالیت خود و بسیج توده ها به نفع جنگ خلق در سراسر کشور استفاده کردند. آنها نیز تدارکات نظامی خود برای پیشبرد جنگ در سطحی عالیتر را تسریع کردند. طی همین دوره بود که نیروهای مسلح تحت رهبری حزب کمونیست نپال (م) در یک همایش سراسر در ماه سپتامبر ۲۰۰۱ در یک سطح بالاتر سازمان یافتند. در این همایش بود که ارتش رهائیبخش خلق بطور رسمی بنیانگذاری شد. جبهه متحد انقلابی نیز ارتقای سطح پیدا کرد و از طریق تشکیل یک کمیته مرکزی سازمانده که عنوان «شورای انقلابی متحد خلق» بخود گرفت، تحکیم شد.

بنظر حزب شرکت در مذاکرات برای پیروز شدن در نبردی که با دشمن بر سر فتح افکار عمومی جریان داشت ضروری بود. حزب کمونیست نپال (م) معتقد است که مبارزه در این جبهه یکی از نبردهائی است که در مقابل پای هر نیروی موفق انقلابی قرار میگیرد. تاریخ هم نشان داده که فقط در موارد محدود، قوای مرتجع موفق شده اند تنها با استفاده از ابزار نظامی در جنگ با رزمندگان شورشگر پیروز شوند. در مقابل، هر وقت که شورشیان بر سر میز مذاکره رفته اند، در اغلب مواقع باز هم باخت با مرتجعین بوده است. لنین و مانو بمثابه متفکران بزرگ پرولتر از اینکه چه دوران مذاکره یا سرباز زدن از مذاکره به نفع پیشروی عمومی انقلاب است را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده اند.

حزب کمونیست نپال (م) معتقد است که در ارتباط با مذاکرات دو گرایش غلط میتواند بروز کند: یکم، رد مطلق هرگونه مذاکره، دوم، یک خط تسلیم طلبانه. هیچ حزب انقلابی نمی تواند

سازش بر سر خط حزب، ارتش خلق، مناطق پایگاهی یا قدرت سیاسی که خلق طی مبارزه کسب کرده را قبول کند. مانو تسه دون، چنین جمعیندی کرد که «چگونگی بکارگیری سیاست مشد در برابر مشد بستگی به اوضاع دارد. برخی اوقات امتناع از مذاکره مشد در مقابل مشد است و برخی اوقات شرکت در مذاکره. اینکه در گذشته ما به مذاکره نرفتم کار درستی بود و اینکه حالا میخوایم برویم هم کار درستی است. در هر دو حالت ما مشد در مقابل مشد را بکار میگیریم. ما با رفتنمان به مذاکره اینبار شایعاتی که گومیندان دامن میزد و میگفت حزب کمونیست خواهان صلح و اتحاد نیست را نقش بر آب کردیم» (درباره مذاکرات چون کین - جلد چهارم منتخب آثار مانو). در این زمینه همچنین رجوع کنید به شماره ۲۱ جهانی برای فتح که دیدگاههای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در این زمینه را بطور مفصل جلو گذاشته است. در نپال هدف دشمن همیشه این بوده که جنبش انقلابی را نابود کند. بخاطر تحقق این هدف، دشمن بدنبال فرصت میگردد و مرتبا محاسبه میکند که چگونه میتواند دست بالا را پیدا کند. چگونه میتواند ابزار گرفتن ابتکار عمل برای نابودی مائونیستها را بدست آورد. در مقابل، تاکتیک مائونیستها اینست که دشمن را بحداکثر منفرد کرده، ابتکار عمل را در دست خلق نگهارد و با سیاست مشد در برابر مشد علیه دشمن بجنگد. مردم و جنبش انقلابی در سراسر جهان از نزدیک این تجربه را دنبال میکنند و بر سر آن به بحث و مبارزه می پردازند.

یک آغاز نوین

در اواخر سال ۲۰۰۱ و اوایل ۲۰۰۲ اوضاع بشکل سریع و تکاندهنده ای تغییر کرد. نیروهای انقلابی به این نتیجه رسیدند که دشمن افشا و منفرد

شده و بدرازا کشیدن مذاکره به هیچ هدفی خدمت نمیکند. با این تحلیل آنها ضربات سختی را به سر فرماندهی در بخشهای مختلف کشور وارد آوردند. یکی از آنها بخش «دانگ» بود. که نه فقط محل استقرار یکی از پادگانهای مهم ارتش بحساب می آمد بلکه انبار اسلحه ارتش سلطنتی جهت پیشبرد عملیات در سراسر غرب نپال در آنجا قرار داشت؛ قویترین پایگاه نیروهای انقلابی در غرب نپال واقع است. حمله به سه مقر فرماندهی زمانی صورت گرفت که حزب کمونیست نپال (م) به حکومت ارتجاعی خروجش از مذاکرات را اعلام کرده بود. مقر فرماندهی بخش «سیانگجا» که در مرکز نپال واقع است در ساعت ۱۰ مورد حمله قرار گرفت. مقر «گوراهی» در بخش «دانگ» یک ساعت بعد مورد حمله قرار گرفت. بنابراین دشمن از قبل در آماده باش بود. عملیات بخش «دانگ» با موفقیت کامل به انجام رسید و کل کشور را تکان داد. در اینجا گزارشی که رفقای حزب کمونیست نپال (م) درباره این عملیات تهیه کرده اند را ارائه میدهم:

«در این محل ۱۷۵ سرباز دشمن و ۳۰ کماندوی تعلیم یافته مستقر بودند. (در مجموع ۲۰۵ نفر که شامل افسران نیز میشد). نیروهای تحت رهبری حزب کمونیست نپال (م) شامل یک هنگ، دو تیپ و چند جوخه که در مجموع ۱۳۳۵ نفر از ارتش رهائیبخش خلق و ۷۰۰ نفر از میلیشای توده ای را در بر میگرفت در این نبرد شرکت کردند. مقر فرماندهی بخش «دانگ» شامل پادگان ارتش سلطنتی، دفتر سرپرستی پلیس، یک پاسگاه پلیس، دفتر فرمانداری بخش که اداره ا. اسلی دولتی در آنجاست و یک اردوی تربیتی پلیسهای مسلح بود. بعلاوه، یک شعبه بانک، ساختمان دادگاه بخش، دفتر ثبت املاک و همه . دفاتر دیگر دولتی

در اینجا قرار داشت، در دفتر سرپرستی پلیس ۱۵۰ نیروی مسلح مستقر بودند، پاسگاه پلیس ۴۵ نفر داشت و اداره اصلی دولتی نیز ۳۵ پرسنل مسلح داشت. ما کل این مجموعه را تسخیر کردیم. دشمن از قبل در آماده باش بود. در منطقه مرکزی کشور حمله در موعد مقرر آغاز شد. یک ساعت قبل از حمله بخش «دانگ»، بنابر این در «دانگ» به مقرهای فرماندهی ارتش دستور داده بودند که آماده حمله باشند زیرا حدس میزدند که مائوئیستها به اینجا هم حمله خواهند کرد. ما حمله را در ساعت ۱۱ شب آغاز کردیم. درگیرها ۲ ساعت طول کشید. یک سرگرد کشته شد. ۱۶ نفر دیگر از افسران دشمن هم به قتل رسیدند. ۷ رفیق جانباختند. بقیه سربازان تسلیم شدند که آنها را آزاد کردیم. بعضی هایشان هم فرار کردند.

ما مقادیر زیادی اسلحه و چیزهای دیگر بدست آوردیم. قبلا ب فکر این بودیم که هزاران نفر از مردم را برای حمل آنچه مصادره میشود بسیج کنیم. اما بعد متوجه شدیم که این کافی نیست. ما از اتوبوس و جیب و ترانکتور و کامیونهای مصادره شده ارتشی برای اینکار استفاده کردیم. در مجموع برای جایجا کردن اموال مصادره شده از ۳۰ خودرو استفاده شد.

۹۲ تفنگ خودکار، ۱۲ مسلسل سبک، ۲ تیربار، ۵ آتشبار ۸۱ میلیمتری، ۳ خمپاره انداز، ۳ دستگاه پرتاب کننده موشک، ۴۸ تفنگ نیمه خودکار، ۴۰ هزار فشنگ و ۹ تپانچه نه میلیمتری بدست آوردیم. علاوه بر این ۱۵۰ تفنگ «بولت اکشن»، صفر ۳۰۶ هم بدستمان افتاد. یکسری اسلحه هم پیدا کردیم که هنوز راه استفاده از آنها بلد نیستیم. ماشینها نمی توانستند ما را به برخی از نقاط برسانند. بخاطر همین مجبور شدیم همه آن وسایل را یا بر دوش خود حمل کنیم یا توسط قاطر. تمام خودروهای مصادره شده و

وسایل فوق العاده سنگین را نابود کردیم. که البته دشمن بعدا با سر و صدا ادعا کرد که آنها را بدست آورده است.»

این عملیات بیسابقه نه فقط طنین «تندر بهاری» در گوش مردم بود بلکه نقطه گشایش فصل نوین در تاریخ انقلابی کشور بحساب می آمد. رفقای حزب با نگاه به روند پر پیچ و خمی که از سال ۱۹۹۶ حزب پشت سر نهاد و جنگ خلق را با عزم و شجاعت و فداکاری آغاز کرد، نام این مقطع را «آغازی نوین» گذاشته اند. موج نوین مبارزه به این درک حزب هم مربوط است که انقلاب نمی تواند ساکن بماند. باید هر از چند گاه به نیاز انجام جهشهای نوین پاسخ دهد. در غیر اینصورت با احتمال عقبگرد و شکست روبرو خواهد شد. موج پیروزمند حملات و موفقیت در مقابله با یورش همه جانبه، ارتش سلطنتی نشانگر یک گشایش دیگر و جهشی عظیم به پیش در تاریخ جنبش کمونیستی نپال بود.

سلطنت در بستر مرگ

بعد از شکست مذاکرات و حملات خیره کننده قوای انقلابی، دار و دسته شاه بندهای بسیاری از به اصطلاح قانون اساسی را بحالت تعلیق در آورد و یک وضع فوق العاده اعلام کرد. در پایتخت، شخصیتهای ترقیخواه دستگیر شدند. تجمع بیش از دو نفر ممنوع اعلام شد. و مطبوعات مردمی سرکوب شدند. با اعلام وضع فوق العاده در سطح کشور، دار و دسته، ارتجاعی تحت حمایت آمریکا متفرعانه به لاف زنی پرداخت و مدعی شد که در عرض سه ماه کار مائوئیستها را تمام خواهد کرد. اما ارتش رها نبخش خلق با انجام چند عملیات پیروزمند مسلحانه در سراسر کشور، توانست این تبلیغات دروغ را خنثی کند. طی ۸ ماه آخر وضعیت فوق العاده درگیریهایی گسترده تری بین ارتش

رهائیبخش خلق و ارتش سلطنتی اتفاق افتاده است. ارتش رها نبخش خلق در جریان این درگیریها دستاوردهای کیفی بزرگتری کسب کرده است.

در جریان جنگ ۷ ساله، شاهد تکامل ناموزون مبارزه در مناطق مختلف بوده ایم. پیشرفت مبارزات کماکان بین مناطق کوهستانی و مناطق هموار ناموزون است. اما بطور کلی ارتش رها نبخش خلق ابتکار عمل را هم بلحاظ نظامی و هم سیاسی بدست گرفته است.

دشمن از همان آغاز برقراری وضع فوق العاده کوشید که منطقه اصلی درگیرها در غرب کشور را از سه جهت به محاصره درآورد. دشمن تلاش کرد از منطقه «باگلونگ» در شرق و مناطق «دانگ» و «سالی یان» در جنوب درست به تهاجم بزند. بهمین ترتیب حرکتی را در منطقه «سورکت» در غرب نیز آغاز کرد. هدف از این کارزار محاصره بطور عمده نابودی سه بخش انقلابی «روکوم»، «رولپا» و «جاجارکوت» بود.

سیاست ارتش سلطنتی این بود که وارد روستاهائی شود که خبر داشت نیروهای مائوئیست در آنجا نیستند. ارتش، سیاست وحشیانه و جلادانه قتل عام مردم بمنظور انتقام گیری را تحت عنوان «یک نفر در برابر ده نفر» به اجرا گذاشت و قربانیان را مائوئیست نامید. معنایش اینست که ارتش برای اینکه یک مائوئیست را بکشد ده نفر از مردم را بقتل میرساند. منطق ارتجاعی شان اینست که در بین ده نفر حداقل یک نفرشان باید مائوئیست باشد.

ارتش رها نبخش خلق، دست به یک حمله تاریخی به مقرهای فرماندهی دشمن در بخش «آچام» و فرودگاه «سانفباگار» زد. این حمله در روز ۱۶ فوریه ۲۰۰۲ انجام گرفت و کل نیروهای ارتش و پلیس در آنجا نابود شدند. حمله قهرمانانه مشابهی نیز علیه اردوگاه ارتش ارتجاعی در

«لامانی» و «سات باریا» انجام گرفت. این حملات تاریخی بحران رژیم ارتجاعی را بیشتر کرد. قوای ارتجاع دست به عقب نشینی زده و در راه خود باز هم از افراد غیرنظامی کشتند. در ماه می ۲۰۰۲ دو نبرد کلیدی دیگر صورت گرفت. رفقای حزب کمونیست نهال (م) گزارش میدهند:

«در منطقه «لیسنه» نیروهای ما بر اساس نقشه، تسخیر مقرهای فرماندهی بخش «پیوتان» متمرکز شدند. دشمن در حالت آماده باش بود (وقتی که ۲۵۰۰ نفر در یکجا جمع باشند مشکل بتوان آترا پوشاند). ارتش سه هنگ را بمیدان فرستاد. یکی از «پیوتان» یکی از «رولپا» و سومی از اردوگاه اصلیش. آنها ما را از سه طرف محاصره کردند. وقتی از ماجرا باخبر شدیم نقشه را عوض کردیم. یعنی بجای حمله به مقرهای فرماندهی بخش رفقا تصمیم گرفتند مستقیم با نیروهای دشمن سر شاخ شوند. ما تصمیم گرفتیم نیروهای خود را تقسیم کرده و بر هر سه هنگ ارتش سلطنتی حمله کنیم. بنابراین ما اصل جنگیدن در خطوط داخلی برای محاصره آنها را بکار گرفتیم.»

نیروهای ما با استفاده از دستگاههای ارتباطی با خبر شدند که دشمن بسمت «لیسنه» می آید تا ما را محاصره و نابود کند. یک بخش از نیروهای ما به تعقیب هنگی که از «پیوتان» آمده بود پرداخت. آنها با بغرل گذاشتند و هرگز قصد بازگشت نکردند. دو هنگ باقیمانده ارتش سلطنتی یکی از روستاهای آن حوالی را اشغال کرد. آنها بیرحمانه یک پسر بچه دهساله را قطعه قطعه کردند و به زنان تجاوز کردند. آنها زنی را وادار کردند که مسیر را نشانشان دهد. وقتی بسیار بما نزدیک شده بودند آن زن دوان دوان خود را بما رساند. افراد متجاوز دستگیر شدند و بر مبنای خواست قربانیان قتل رسیدند. ما آنها را بشکل گزانبیری محاصره کردیم. این

ساعت ۹ بود. دشمن پا بغرل گذاشت و ما به تعقیبش پرداختیم. آنها اونیفرمهایشان را در آوردند و اسلحه هایشان را رها کردند. توده ها ۵ نفر از این فراریان را کشتند. بعد معلوم شد که یک مستشار آمریکائی هم همراه نیروهای ارتش سلطنتی بوده. که البته آن موقع ما از این موضوع خبر نداشتیم. آنطور که بنظر می آمد او هم جزو کسانی بود که اونیفرمش را بجا گذاشت و فرار کرد.

هنگ سوم هم سعی کرد فرار کند. افراد این هنگ سلاح و اونیفرمشان را جای گذاشتند و به رودخانه پریدند. آنها با آه و ناله از شکستشان می گفتند. و توده ها دست میزدند و شادی می کردند. در آغاز خودمان هم از ابعاد گسترده، این شکست بیخبر بودیم چرا که اینجا منطقه ای دورافتاده است. اما بعدا اوضاع واقعی را فهمیدیم. ارتش سلطنتی فقط نیم ساعت در نبرد دوام آورد و سپس پا بغرل گذاشت. درست دو روز بعد از نبرد «لیسنه»، ارتش رهاییبخش خلق یکی از اردوگاههای مستحکم ارتش سلطنتی بنام «گام» را گرفت. بنظر میآید که این اردوگاه بر اساس نقشه های مستشاران نظامی آمریکا برپا شده بود. اکثر نیروهای ارتش دشمن نابود شدند و همه تسلیحات آنان مصادره شد. بعد از این دو شکست بزرگ، ارتش سلطنتی شدیدا روحیه باخته شد. شکست سه هنگ ارتش دشمن در روز روشن و شکست بزرگ اردوگاه «گام» از طرف حزب بعنوان نمونه یک مرحله نوین در جنگ در نظر گرفته می شود. مرحله ای که در آن جنگ چریکی یک عامل پایدار برجای میماند و در عینحال ارتش رهاییبخش خلق جنگ متحرک و حتی جنگ موضعی را به پیش میبرد. این تأییدی است بر فرمولبندی حزب از مرحله کنونی جنگ خلق»

حدود اواخر اوت ۲۰۰۲، یک درگیری مهم دیگر در رولپا بین ارتش

رهاییبخش خلق و ارتش سلطنتی رخ داد. در این نبرد ارتش سلطنتی کاملاً شکست خورد. از ۵۰۰ نفر از ارتش سلطنتی ۱۳ نفر کشته شدند. از ۴۵۰ نفر نیروهای ارتش رهاییبخش نیز ۷ چریک جان باختند. در هفته اول سپتامبر حزب کمونیست نهال (مائونیست) یکرشته عملیات را به پیش برد. ابتدا مقر فرماندهی «ساندهیخاراکا» از بخش «آراکانچی» کاملاً نابود شد. حدود ۶۹ ارتشی و پلیس کشته و صدها نفر دستگیر شدند. یک روز بعد، پاسگاه پلیس در «بیمان» از بخش «سیندهولی» در شرق کشور تسخیر شد و ۵۹ پلیس کشته شدند. تمام سلاح ها و مهمات بعلاوه ۶۰ میلیون روپی در این عملیات جسورانه بدست ارتش رهاییبخش خلق افتاد.

در مواجهه با این پیشرفتهای رژیم درمانده کارزارهای سیاسی و نظامی علیه مردم براه انداخت. رژیم از لحاظ سیاسی، کارزار «پیشگیری و تنبیه تروریستها» را به اجرا گذاشت و مائونیستها را «تروریست» خواند. بدینوسیله حقوق ابتدائی مردم نیز به حالت تعلیق درآمد. ده ها روزنامه نگار، انقلابی، افراد ترقیخواه و حتی غیر مترقی دستگیر شده و مورد آزار قرار گرفتند. «کریشنا سن» شاعر، هنرمند و سردبیر انقلابی هفته نامه معروف «جانندش» و روزنامه «جاناه وان» (که هر دو به حزب کمونیست نهال مائونیست نزدیکند) شکنجه شد و در اردوگاه نظامی دشمن به قتل رسید. هدف از این اعمال وقیحانه شنیع این بود که از رسیدن پیام مائونیستها به مردم جلوگیری کند و به جای آن این پیام رژیم را به گوش مردم برساند که به هواداران انقلاب هیچ رحمی نخواهد شد. همچنین میخواستند از اعتراضات مردم علیه جنایات ارتش سلطنتی جلوگیری کنند.

یکی از اهداف مرتجعین اینست که رابطه بین حزب و توده ها را قطع

کنند و بدینوسیله «سر» انقلاب را ببرند. آنها امیولراند که مردم را از حزب جدا کنند، فعالین را دستگیر کنند، رهبری را منفرد و دستگیر کرده و رهبران را نابود کنند. برای انجام اینکار آنها درست «شیوه جایزه بگیري زنده یا مرده» غرب وحشی که جرج بوش جلو گذاشته را پیشه کردند و برای سر برخی رهبران حزبی جایزه تعیین کردند.

همزمان، در عین پیشبرد جنایات بیشمار علیه خلق، آنها تلاش می کنند که ارتش رهائیبخش را تحریک کنند که وارد نبرد نهائی شود. تحت نقشه های شوم جنگی علیه توده ها، ارتش سلطنتی جنایات شنیعی را مانند قطع سر تعدادی از توده ها و دفن کردن آنان در گورهای جمعی را مرتکب شدند. درست مانند پرو آنها تعدادی از زندانیان سیاسی را به قتل رساندند. اینان کسانی بودند که از زندانهای مختلف کشور به «لاماهی» آورده شده بودند و همچنین هواداران مائوئیستها از روستاهای اطراف بودند. بعد از به قتل رساندن آنان، ارتش تبلیغ کرد که این کار مائوئیستها است. بعد از بریدن سر زندانیان، ارتش سلطنتی سرها را در گونی گذاشت و بعنوان کاری که مائوئیستها انجام داده اند تبلیغ کرد و اینکه مائوئیستها رفقا و دوستان خودشان را می کشند و برای پنهان نگهداشتن هویت آنان اینکار را کرده اند.

در روستائی که ارتش سلطنتی حدس می زند نیروهای ارتش رهائیبخش خلق حضور دارند از گشت زدن آشکار پرهیز می کند. یک افسر عالیرتبه ارتش سلطنتی بنام «دیباک گرونک» اذعان کرد که جنگ علیه مائوئیستها طولانی خواهد بود. چرا که طبق اظهارات وی اگر ۵۰ هزار میلیشیای انقلابی قدرتمند درون یک ارتش باشند برای ارتش سلطنتی دستیابی به پیروزی سریع بسیار دشوار خواهد بود. اگر چه دشمن تا زنده است پیروزی بر

مردم را در خواب ببیند.

بحران به اوج نوین

رسیده است

پیروزیهای پر طنین ارتش رهائیبخش خلق در میدانهای نبرد امواج تکان دهنده خود را نه تنها به درون طبقات حاکمه نپال، بلکه به درون اربابان امپریالیست آنها نیز فرستاد. آمریکا و بویژه انگلستان که در خط مقدم مخالفت با جنگ خلق قرار دارند حمایت خود را از دار و دسته شاه اعلام کردند.

در ۴ اکتبر ۲۰۰۲، قانون اساسی را به حالت تعلیق درآورد و قوه مجریه را در دست گرفت و کابینه «دوبا» را کنار گذاشت و انتخابات سراسری را که قرار بود در ماه نوامبر برگزار شود را برای مدت نامعلوم به تعویق انداخت. این نشانگر یک تغییر کیفی سریع در صحنه سیاسی نپال است. این یک نقطه پایان کامل بر دستاوردهائی است که مردم نپال در جریان خیزش ۱۹۹۰ بدست آورده بودند. همچنین، این امر نقاب از چهره دار و دسته رویزیونیست «یو ام ال» برداشت که هنوز در پی تقویت سلطنت در نپال هستند.

با وجود این، هر چه دشمن بیشتر در سرکوب انقلابیون می کوشد به مقاومت بیشتر دامن می زند. این قانون دیالکتیک است. بعد از آنکه دشمن عملیات رومبو را هدایت کرد، جنگ خلق آغاز شد. بعد از آنکه عملیات «کیلوسورا - ۲» را برآه انداختند، انقلاب مناطق چریکی و سپس مناطق پایگاهی خود را بوجود آورد. و پس از اینکه آنان اعلام وضعیت اضطراری کردند، توان نیروهای مائوئیست به مرحله تعادل ستراتژیک رسید. سنگی که دشمن بلند کرده به روی پای خودش می افتد. یعنی شکست سرکوب تشدید یافته دولتی می تواند به آنجا بینجامد

که انقلابیون یک حکومت دمکراتیک نوین انقلابی را اعلام کنند.

در باره استراتژی ای که

در نپال

به اجرا درآمده است

یکی از خصوصیات مهم جنگ خلق در نپال تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) اینست که جهش وار و به شتاب زیاد پیشرفت کرده است. با وجود این جنگ خلق در نپال، همانگونه که صدر مانو در مورد این جنگ در کشورهای نیمه فئودال - نیمه مستعمره گفت، یک جنگ دراز مدت است. ۸۰ درصد اهالی در روستاها زندگی می کنند و مناسبات تولیدی کشور نیمه فئودال است. بیشتر مردم وابسته به کشاورزی هستند. بخاطر مناسبات نیمه مستعمراتی رشد صنعت معوج است و با اقتصاد بومی نپال ادغام نشده است. بر عکس، با اقتصاد هند و اقتصاد جهانی امپریالیستی مرتبط است. یک جنبه دیگر اینکه طبقه سرمایه دار بوروکرات نپال، موجود دورگه ای است از زمینسردان فئودال و طبقه سرمایه دار کپرادور.

استراتژی جنگ درازمدت خلق محاصره شهرها از طریق دهات است با ایجاد مناطق پایگاهی روستائی، گرفتن ذره ذره قدرت از دست طبقات ستمگر و سرانجام کسب سراسری قدرت سیاسی. این پروسه از طریق سه مرحله گزر می کند. مرحله اول دفاع استراتژیک است، مرحله دوم تعادل استراتژیک و مرحله سوم تعرض استراتژیک. در مرحله اول ضروری است که از طریق جنگ چریکی جلو رفته شود و سپس در جریان جنگیدن ارتش خلق، جنگ متحرک و موضعی را تکامل می دهد. به همین نحو، به موازات توسعه قدرت سیاسی نوین در دستان توده ها، ارتش خلق هم به سطوح بالاتر سازمانی تکامل می یابد. از دسته ها و جوخه

های ابتدائی سالهای اول جنگ به هنگ ها، تیپ ها و گردانهائی که امروز توسط ارتش رها نیبخش خلق سازمان دهی شده اند گذر می کند. این فرمهای عالیتر سازمانی متمرکز شده اند تا بتوانند همگام با تکامل مراحل استراتژیک جنگ، علیه واحدهای بزرگ و تا به دندان مسلح دشمن نبرد کنند.

در سند پلنوم تاریخی سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) که استراتژی و تاکتیکهای انقلاب نپال را ترسیم کرده، چنین آمده که نپال ویژگیهای خود را دارد. بدین معنی که تکامل جنگ خلق نیز از درون این ویژگیها گذر می کند. برخی اینطور بحث می کنند که کشور کوچکی مانند نپال که به دریا راه ندارد جنگ خلق نمی تواند ادامه یابد و مناطق پایگاهی نمی تواند ایجاد شود. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) خصوصیات ویژه جامعه نپال را ترسیم کرده و دقیقاً بخاطر همین ویژگیهاست که انقلاب به شکل پیروزمندانه ای پیشرفت کرده است. این ویژگیها شامل قدرت متمرکز فئودالی، زمین مساعد، جائی که بخشهای وسیعی از اهالی در مناطق دور افتاده زندگی می کنند که حضور حکومت در آنجا ضعیف است، مردم بشدت فقیرند، نفوذ کمونیسم و روحیه انقلابی در بین مردم گسترده است، این واقعیت که شمار بزرگی از نپالی ها در هند کار می کنند و تحت تاثیر افکار انقلابی قرار داشته و می توانند به مثابه یک نوع منطقه حمایتی نادر عمل کنند. (این سند تاریخی در جهانی برای فتح شماره ۲۳ و نشریه کارگر شماره ۳ تجدید چاپ شده است.) حزب تضاد عمده در نپال را تضاد بین خلق و دولت ارتجاعی ساخته شده توسط فئودالیسم و سرمایه کمپرادور بوروکرات که بسویله امپریالیسم غسل تعمید یافته است تعیین کرده است. نمایندگان این

نهادهای ارتجاعی در مرحله آغاز جنگ خلق آماج قرار گرفتند که این مسئله به مباحثه سیاسی در سطح کشور دامن زد.

از همان روزهای اول جنگ خلق، حزب بر رابطه متقابل مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی تاکید گذاشت. این بدان معناست که وقتی دشمن دست به حمله نظامی می زند حزب نه تنها باید به آن پاسخ نظامی بدهد بلکه همچنین ممکنست به پاسخ سیاسی به این حمله نیز نیاز باشد. و وقتی که از جانب دشمن حمله سیاسی صورت می گیرد، ممکنست که پاسخ حزب به صورت حمله نظامی باشد. بعنوان سنتز باید گفت که حملات نظامی توسط حملات سیاسی توجیه می شود و بالعکس. بدون شک، زمانی که حزب از «مداخله سیاسی در مرکز» صحبت می کند، منظورش ابتکارات سیاسی در سطح کشور است که بر پایه حملات نظامی از پایین انجام می گیرد.

برای پیشبرد انقلاب پرولتری در عصر امپریالیسم دو راه استراتژیک پایه ای وجود دارد که توسط لنین و مائو ترسیم شده است: استراتژی قیام و استراتژی جنگ درازمدت خلق. لنین استراتژی قیام را در روسیه بکار برد که کشوری صاحب مناسبات تولیدی سرمایه داری پیشرفته بود و طبقه کارگر داشت. در آنجا تضاد عمده بین بورژوازی و پرولتاریا بود. خصلت قیام از این قرار است که رهبری طبقه کارگر استراتژی و تاکتیکهای قیام را طراحی می کند، طبقه کارگر و بخشهای دیگر توده ها سلاح بدست گرفته و قدرت سیاسی را در مراکز معین بدست می گیرند یا قدرت سیاسی در مرکز کشور را کسب می کنند و سپس جنگ داخلی را علیه دشمن در دیگر نقاط کشور به پیش می برند، زره زره قدرت را بدست می آورند و بالاخره پرولتاریا در سطح سراسری قدرت را فتح می کند. در کشورهای نیمه فئودال - نیمه مستعمره

خصلت انقلاب بدینگونه است که پرولتاریا قدرت سیاسی را در مناطق روستائی بدست می آورد و جنگ داخلی را از همان ابتدا به پیش می برد.

حزب کمونیست نپال (م) معتقد است که در چارچوب کنونی تکامل دنیا، یعنی قطبی شدن دارا ها و ندر ها و حداکثر از طریق صنوق بین المللی پول، گلوبالیزاسیون و برنامه های تعدیل ساختاری، شکاف غیرقابل پرکردن ثروت و فقر، تکامل صنایع الکترونیک و ارتباطات، و همراه بین المللی شدن سرمایه و طبقه سرمایه دار، بین المللی شدن طبقه کارگر و مردم تهیدست، و در زمانه ای که جهان به یک دهکده کوچک تبدیل شده است، بکار بست یک استراتژی یگانه برای انجام انقلاب در چنین جهانی کافی نیست. در عینحال که کساکان تفاوتهای پایه ای بین دو نوع کشورها باقی میماند: حزب کمونیست نپال (م) تاکید میکند که ادغام جوانب استراتژی و تاکتیکهای راه انقلاب در کشورهای امپریالیستی در استراتژی کلی جنگ درازمدت خلسق که در نپال و کشورهای مشابه بکار گرفته میشود ضرورت دارد و بالعکس. بنابراین حزب «به هم آمیختن قیام و جنگ خلق» را فرموله کرده است.

رفقای حزب کمونیست نپال (م) کاملاً متوجه این هستند که نپال کشوری کوچک بر نقشه دنیاست. با این وجود طی ۷ سال گذشته از سال ۱۹۹۶، این کشور کوچک قدرت جاذبه بسیاری یافته و امید زیادی را با به اهتزاز در آوردن پرچم سرخ بر بام دنیا و پیشروی بمثابه یک منطقه پایگاهی برای انقلاب جهانی پرولتری در دل پرولتاریای جهانی برانگیخته است. در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری، و در قرن ۲۱ ام، خواه کشوری بزرگ باشد خواه کوچک، هیچ نیروی انقلابی واقعی را نمیتوان ضعیف بحساب آورد. همانگونه که

مائو خاطرنشان کرد اگر شما درگیر یک جنگ عادلانه هستید، مهم نیست که کشورتان کوچک یا نیرویتان کوچک باشد و مهم نیست که دشمن تان چقدر بزرگ باشد، شما میتوانید این دشمن بزرگ را که دست به جنگ نا عادلانه زده شکست دهید. جنگ در نپال یک جنگ انترناسیونالیستی است. جنگ پرولتاریای بین المللی است.

اوضاع امروز :

تعادل استراتژیک

شکستی که از طرف نیروی جنگنده انقلابی ارتش رهائیبخش خلق بر دولت کهن و ارتش سلطنتی وارد آمده، نشانه پیروزی خلق بر دشمن است. شکست قوای حکومتی بازتاب شکست روحیه دولت کهن است. این شکست توسط ضربات متعددی که بر نیروهای پلیس و کماندو در اردوگاههای مستحکم شبه نظامی آنها وارد آمد به وقوع پیوست. این اوضاع یک وضع تعادل را بین دولت ارتجاعی و اردوی انقلاب ایجاد کرده است. بدین معنا، جنگ خلق به مرحله ای بالاتر جهش کرده. به مرحله تعادل قوا بین حزب و دشمن. یعنی از مرحله دفاع استراتژیک به تعادل استراتژیک رسیده است.

در ژوئن ۲۰۰۲، بندهال یک جلسه مهم کمیته مرکزی حزب، سندی انتشار یافت که در آن چنین آمده است: «علیرغم تکامل ناموزون ج خ که بر حسب وضعیت ناموزون تکامل کشور صورت میگیرد، این جنگ به مرحله تعادل استراتژیک از مراحل تکاملی جنگ خلق رسیده است. فهم این مساله برای انجام تدارکات لازم جهت تعرض استراتژیک از طریق تعرضات تاکتیکی اهمیت دارد.» این وضعیت تعادل نمی تواند برای مدت طولانی پایدار بماند. دشمن با تمام وجود تلاش خواهد کرد که مواضع از

دست رفته اش را پس بگیرد. و حزب به تعرضات تاکتیکی دست خواهد زد تا به مرحله تعرض استراتژیک برسد. این یک اوضاع تعادل، یک نقطه عطف تعیین کننده است که قوای انقلاب و ارتجاع در آن هر دو سعی میکنند وضع را بسود خود تغییر دهند و طرف مقابل را به دفاع برانند.

چگونه انقلابیون مائوئیست به این ارزیابی از قوای خلق و دشمن دست یافته اند؟ و چگونه حزب و نیروهای انقلابی به مرحله تعادل استراتژیک رسیده اند؟ آیا معنایش اینست که شمار سربازان و میزان تسلیحات حزب و دشمن برابر شده است؟ خیر، ارتش ارتجاع هنوز از نظر قوای نظامی نیروی بیشتری در اختیار دارد و تسلیحات بیشتر. با پیشروی جنگ خلق، دشمن از حمایت نظامی و کمک مالی بیشتر امپریالیستها از گوشه و کنار جهان، بهره مند شده است. اما انقلابیون مائوئیست علیرغم میزان کمتر افراد و تسلیحات، از برتری سیاسی و نظامی خود در عرصه نبرد سود می جویند. آنچه توجه به آن اهمیت دارد قدرت سیاسی ای است که انقلابیون مائوئیست موفق به ایجاد و حفظ آن شده اند. و این کار را با ارتش رهائیبخش خلق و بسیج توده های خلق انجام داده اند. این قدرت سیاسی در مقابل قدرت نظام ارتجاعی ایستاده است. این یک گره گاه حیاتی در جنبش انقلابی نپال است.

این واقعیت که جنگ به مرحله تعادل استراتژیک رسیده، بمعنای این نیست که اوضاع مشابهی در سراسر کشور برقرار است. حزب تحلیل کرده که اگر چه کشور بمثابه یک کل در شرایط تعادل استراتژیک است اما ارتش ارتجاع در منطقه غرب در حال دفاع بسر میبرد و ارتش انقلابی در این منطقه یلحاظ سیاسی و نظامی درحال تعرض است. در منطقه مرکزی

کشور، ارتش ارتجاع کماکان در حال تعرضی است و در منطقه شرق کشور نوعی تعادل پشچم میخورد.

اشاره به این مساله نیز اهمیت دارد که کشور به سه منطقه جنگی تقسیم شده است: مناطق اصلی، مناطق چریکی و مناطق تبلیغی. مناطق اصلی، مناطقی هستند که در آنها قدرت سیاسی سرخ بشکل نطفه ای شکل گرفته است. مناطق چریکی، مناطقی هستند که دشمن در آنجا نیروهایش را متمرکز کرده و صحنه نبرد، عملیات پیشگیرانه و مقاومت مسلحانه است. مناطق تبلیغی، مناطقی هستند که در آنجا تبلیغ سیاسی، فعالیتهای ملنی توده ای و بسیج طبقات میانی بمثابه شکلهای عمده مبارزه در حمایت از جنگ خلق صورت میگیرد. دیالکتیک عملیات پیروزمند در عرصه های مختلف، حاصلات مسلحانه در مناطق چریکی و اعتصابات توده ای پیروزمند در مناطق تبلیغی، دشمن را بیرون یک رشته بحرانهای وحیم سیاسی رانده است. در دوره اخیر، عملیات چریکی به یکی از شکلهای عمده مبارزه در مناطقی که سابقاً مناطق تبلیغی بود تبدیل شده است. جنگ چریکی شهری بمثابه یک پیش درآمد و تمرین برای قیام آتی جهت کسب سراسری قدرت در پایتخت به پیش میروند.

حزب کمونیست نپال(مائوئیست) به تلاش سخت برای ارتقای جنگ به یک مرحله کیفی بالاتر و شکستن وضع تعادل موجود، دست زده است. حزب برای مدتهای طولانی گرفتار این درک مکانیکی رایج در جنبش کمونیستی بود که تکامل کمی بطور خودبخودی به تکامل کیفی می انجامد. صدر پراچاندا چنین می نویسد: «در جریان مبارزه علیه خط تکامل تدریجی که در جنبش کمونیستی نپال رایج بود، حزب تلاش کرد درک و دانش خود را از دیالکتیک مارکسیستی در مورد

مقولاتی مانند پیوند، گسست، جهش و فاجعه روشن کند» (نشریه کارگر شماره ۶). تجربه نشان داده که پیشرفتهای بیشتر به مراحل نوین مستلزم جهشها و گسستههای نوین است. نیاز به انجام این گسستها در درجه اول، و ادامه کار برای انجام جهشهای کیفی و پیشرویهایی انقلابی، یک تجربه مهم برای این حزب است. حزب کمونیست نپال (م) یکی از اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می باشد. و کل جنبش با اشتیاق از تجربه رفقای نپال می آموزند.

اعمال

قدرت سیاسی سرخ

رشد قدرت توده ای یعنی رشد مناطق سرخ. این، همانطور که گونزالو صدر حزب کمونیست پرو در مورد جنگ خلق در پرو گفت، بدان معناست که مناطق پایگاهی «مغز استخوان انقلابند». هیچیک از دشمنان مردم نمی خواهند و نمی توانند اجازه شکوفائی و رشد به مناطق پایگاهی بدهند. بهمین ترتیب دولت ارتجاعی نپال هم تلاش کرد که جوانه های جنگ خلق را پرپر کند. اما علیرغم خواست دشمن، انقلاب ریشه های خود را عمیقتر از همیشه در میان توده های مردم دوانده است.

از همان روزهای آغازین، کادرهای حزب، هدف ایجاد قدرت سیاسی و مناطق پایگاهی را در مد نظر داشتند و به قول معروف در کوله پشتی های خود حمل میکردند. هنگامی که پلیس و نیروهای مسلح از روستاها بیرون رانده شدند، مردم با وضعیت نوینی مواجه شدند. حتی عملکردهای ابتدائی حکومت هم فلج شده بود. اما توده ها به قدرتی نیاز داشتند که عملکرد داشته باشد و بتواند شرایط زندگی آنان را سازمان دهد و ضروریات روزمره آنان را برآورده سازد. به همین

جهت، تحت رهبری حزب، توده ها وظیفه بنا گذاشتن ارگانهای سیاسی نوین را خود بعهده گرفتند که تبدیل به شکل نطفه ای قدرت سیاسی سرخ در روستاها شد.

قدرت توده ای، یعنی دادن قدرت به توده ها. ترکیبی از قابلیتهای اجتماعی، سیاسی و نظامی برای رهبری امورات روزمره در مناطق آزاد شده؛ و بویژه در عرصه های قانون گذاری، اجرائی و قضائی. وظایف عمده قدرت سیاسی نوین شامل تامین امنیت اجتماعی، راه اندازی پروژه های توسعه، سازمان دادن داد و ستد میان روستائیان، تعلیم و تربیت و رشد فرهنگی، سیاسی کردن و نظامی کردن توده ها برای پیشبرد مبارزه انقلابی. حزب کمونیست نپال (م) یک رابطه دیالکتیکی میان نابود کردن و ساختن برقرار میکند. در مرحله کنونی جنبه عمده نابود کردن قدرت دولتی کهن و ساختارهای آن است و ساختن قدرت سیاسی نوین جنبه درجه دوم است. اما به اجرا گذاشته می شود و باید به اجرا گذاشت. در واقع ساختن برای پیشرفت در جنبه عمده (یعنی نابود کردن) اساسی است.

در انتهای پنجمین سال جنگ در سال ۲۰۰۱، گسترش و تحکیم مناطق پایگاهی در مناطق مختلف کشور، سرغت گرفت. «روکوم»، «رولپا»، «جاجارکوت» و «سالی یان» مناطقی در غرب نپال هستند که از طریق شبکه کمیته های انقلابی خلق متحد شده اند و اینک با بطور علنی قدرت سیاسی سرخ را بمنصه ظهور رسانده اند که بمثابه نهادهای عمده دولت عمل می کند. روزنامه های مهم کاتماندو مرتباً در مورد این مناطق گزارش میدهند. برخی از کمیته های خلق، که مردم آن را حکومت خلق می نامند، از روزنامه نگاران سراسر کشور دعوت میکنند که به آنجا بیایند و از تجمعات بزرگ خلق، گزارش تهیه کنند. در ۲۶ آگوست

۲۰۰۰، کمیته روستای «کورچوانگ» یک نشست بزرگ توده ای درست در سه ساعتی «لی وانگ» مرکز فرماندهی «رولپا» برگزار کرد. روز بعد یک کنفرانس مطبوعاتی برگزار کرد. هدف کنفرانس مطبوعاتی این بود که به همه کشور اعلام کند کمیته های خلق بمثابه نطفه حکومت دموکراتیک نوین در سطح محلی عمل میکنند. این کمیته های محلی فعالیتهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و تعلیماتی را انجام میدهند و از طریق ارگانهای مانند نیروهای مسلح خلق، دادگاههای خلق و زندانهای خلق، قوه قهریه را اعمال میکنند. تکامل قدرت سیاسی، دوشادوش تکامل جنگ جلو میرود. بدون تکامل قدرت نظامی (که هسته مرکزی قدرت توده ایست) و ارتقای کیفی و کمی آن، تحکیم این مناطق پایگاهی و گسترش آنان بمثابه مناطق پایگاهی انقلابی نسبتاً بی ثبات، امکان ناپذیر است.

کمیته های خلق، که معمولاً دربرگیرنده ۱۱ عضو است، بر مبنای انتخابات عمومی که توسط حزب فرا خوانده می شود انتخاب می شوند. حزب سیستم سه در یک را برای این جلو گذاشته است. این فرم سازمانی تحت رهبری مائو در انقلاب فرهنگی صورت پذیرفت و نمایندگان بخشهای مختلف جامعه را شامل میشود. در نپال بدین معناست که ترکیبی از نمایندگان حزب، ارتش رهانبخش خلق و دیگر نیروهای دموکرات و شخصیتهای ناسیونالیست و افرادی از خرده بورژوازی که نمایندگان احزاب مختلف هستند (کسانی مانند افراد جدا شده از حزب کنگره یا یو ام ال) را شامل میشود. در این انتخابات، کاندیداها، منجمله منفردین و عناصری که برای احزابی همچون «راشتریها پراجاتانتارا» فعالیت کرده اند اما اکنون مخالف سیاستهای ارتجاعی حزبشان اند، همانند دیگر افراد حق انتخاب شدن دارند.

این کمیته ها دارای دپارتمانهای مختلفی هستند. برخی از مهمترین آنها عبارتند از بخش اداری، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، تعلیم و تربیت و توسعه. بخش اداری، بطور عمومی، به مسائل مانند فعالیتهای قانونی، مسائل مرتبط با زمین، تجارت و داد و ستد مالی و دادگاههای خلق، می پردازد. برای معامله کلیه کالاها نرخ حداقلی تعیین شده است. یعنی کالاها به قیمت ثابت معامله می شوند.

یکی از مهمترین جنبه های قدرت سیاسی سرخ، تامین امنیت توده ای است. امروز که مناطق پایگاهی بمنصه ظهور رسیده اند، کمیته های خلق دارای زندانهای موقت و کمپهای کار متحرک هستند. جایی که پلیسها، مقامات فاسد اداری، لوپاش و خرابکاران و جاسوسان دستگیر شده، انداخته می شوند. در حالیکه امروزه وظیفه عمده کمپها حفاظت از جامعه نوین در برابر این ستمگران است، اصولی نیز حاکم است که درست خلاف زندانهای مرتجعین است. اتاقهای شکنجه ای که در جامعه کهن وجود دارد اینجا وجود ندارد و بجای آن تلاش میشود که افکار این افراد متحول شده و به آنان آموخته شود که چگونه باید به افرادی مفید برای جامعه نوین تبدیل شوند.

اتکا به خود و شعار

((زمین به کشتگر))

یکی از مشکلات مهم که نیروهای انقلابی با آن مواجهند و باید آنرا درست حل کنند اینست که در حین مقابله با دشمن در میدان جنگ باید مناسبات اقتصادی را هم بازسازی کنند و این مناسبات اقتصادی را چنان بازسازی کنند که نه فقط نیازهای جنگ خلق را پاسخ دهد، بلکه شالوده یک اقتصاد منکی بخود در خدمت به منافع خلق را بریزد. انجام اینکار بمعنی گسست از آن

مناسبات اقتصادی است که اقتصاد کشور را در چنگال خود می فشارد. و آنرا بر مبنای نیازهای بازار هندوستان و نظام جهانی امپریالیستی شکل میدهد. چنین کاری بدون فعال کردن توده های مردم در زمینه ایجاد دگرگونیهای اقتصادی ناممکن است. بدون فعالیت آگاهانه آنان نمی توان شکلهای نوین سازماندهی اقتصادی را بوجود آورد. این شکلهای نوین را نه فقط باید برای حمایت از پیشروی کنونی جنگ خلق ایجاد کرد، بلکه برای تضمین اینکه نپال انقلابی بتواند در آینده در برابر تحریم اقتصادی ضدانقلابی یا حتی تجاوز مستقیم امپریالیستها و یا کشور هند ایستادگی کند ضرورت دارد.

در قلب اقتصاد نپال، حل مساله ارضی قرار دارد. اغلب زمینهای حاصلخیز در دشتهای هموار واقع است که منطقه ترآئی نامیده میشود. این دشتهای در منطقه جنوب نپال واقعند و سراسر مرز کشور با هند را در بر میگیرند. و اینجا و دره ها، منجمله بخش ترآئی داخلی، از دیرباز در تملک خاندان سلطنتی و بستگان متعدد آنان بوده، که «راناه» خوانده می شوند. اغلب بقیه اراضی زیر کشت توسط مردم بوسیله بوروکراتهای عالیرتبه غصب شده است. سیاست حزب مصادره این زمینها از دست ملاکین و تقسیم آنها در بین دهقانان بر پایه اصل «زمین به کشتگر» است. در جریان پیشرفت جنگ خلق و توسعه مناطق پایگاهی، اکثر زمینداران فنودال محلی، اراضی خود را ترک گفته بشهرها گریخته اند. زمینهای نیز وجود دارد که دشمن مستقیما آنها را تسخیر کرده بود. همه این قطعات زمین و سایر مایملک به دهقانان و بویژه دهقانان بی زمین که بر سایرین اولویت دارند و نیز به دهقانان فقیر داده شده است. در عینحال بقیه زمینهای مصادره شده به تولید تعاونی اختصاص یافته است. معنایش اینست

که نظامهای تولیدی بر این اراضی بر یک اساس شراکتی برقرار شده است. کمیته های خلق به موازات استفاده از شیوه کشت تعاونی، تولید کلکتیو (جمعی) را نیز برقرار کرده اند. روستائیان برای پیاده کردن نظام کشت جمعی گرد آمده و «کمون جوانی» بمثابه یک مدل کشت جمعی ایجاد شده است.

در منطقه ترآئی غربی، اغلب اراضی زیر کشت جماعت «تاروس» قرار دارد که در دشتهای جنوبی کشور اقامت دارند. ملاکان مرتجع فنودال زمینهای تارو ها را غصب کرده و آنان را به برده تحت انقیاد خود تبدیل کردند. آنان «کامانیا» یا برده نامیده می شدند و جزئی از مایملک ارباب بحساب می آمدند. اینک «کامانیا» ها تحت رهبری حزب کمونیست نپال (م) بپا خاسته اند و برای سرنگونی نظام اربابی و باز پس گرفتن زمینهای خود مبارزه میکنند. به محض اینکه این جنبش در ترآئی براه افتاد و به نقطه اوج خود رسید، مجلس نپال «الغای نظام برده داری کامانیا پراتا» را اعلام کرد. اما تغییرات واقعی از سالنهای مجلس اغنیا و اقویا حاصل نشد. این نقشه های جادویی آقایان نبود که باعث تغییرات شد. مشکل تاروها بدون حل مشکلاتی که ریشه در مناسبات تولیدی جامعه دارد قابل حل نیست. صرف الغای نظام کامانیا بروی کاغذ و بدون ایجاد یک آلترناتیو عملی، صرفا مشکلات جدید بر مشکلات دهقانان بی زمین و بیخانمان افزوده خواهد شد. بعلت تشدید تضادهای میان ملاکین و دهقانان بی زمین، تلاش مرتجعین برای دامن زدن به اغتشاش فکری در بین اکثریت گسترده خلق تارو، و دور کردن آنان از مسیر انقلاب مائونیستی، بطور کامل شکست خورد. در حال حاضر بخش اعظم جماعت تارو با شور و حرارت به فراخوان مائونیستی «زمین از آن کشتگر» پاسخ

است. مرتجعین که شاهد از دست رفتن فرهنگ کهنه و عقب مانده خود هستند، عجز و لابه میکنند که «زنان به اوج رسانده شده اند»، «مناسبات خونی بین برادران و خواهران از هم گسست شده زیرا املاک والدین بین آنها تقسیم شده است»، و اینکه «عناصر نجس به آشپزخانه ها راه یافته اند» توده ها که از این زوزه های ارتجاعی خشمگینند، بیش از پیش به مناسبات و عملکردهای اجتماعی کهنه ضربه می زنند تا سرانجام بطور کامل از شرشان رها شوند.

توده های مردم بشکل فزاینده ای به این گفته مارکس پی می برند که «دین افیون مردم» است. آنان بیش از پیش می فهمند که اعتقادات هنجو از نظر ایدئولوژیک و سیاسی حامی سلطنت فئودالی است. آنان رفته رفته می بینند که انواع و اقسام عملکردهای بنیادگرایانه مذهبی، بویژه آنچه خصوصیات غیرانسانی داشته و جامعه را به کاستهای مختلف تقسیم میکند، توسط دین بازتولید و تقویت می شود. در این زمینه دین هندو مشخصا، دینی خشن است و پایه و اساسش را تقسیم کاستی تشکیل میدهد. بر مبنای اعتقادات هنجو، فلاکت و ستمی که بر تحتانی های جامعه روا می شود، جزائی است که آنان بخاطر گناهان اسلاف خود می پردازند. در مقابل، تجملات و امتیازات کاستهای بالا پاداشی است که بخاطر خوبیهای گذشتگان شان به آنان عطا شده است. طبقات استثمارگر با بکارگیری همین تمایزات شرایط فرودستی را به توده های تحتانی تحمیل میکنند. مردم از همان آغاز جنگ خلق و در جریان رشد و تکامل مناطق پایگاهی شروع بکنار زدن دین و کشف دوباره نژاد انسانی خود کردند.

رزمندگان ارتش رهاییبخش خلق در جریان بسیج توده ها در امر تولید و سیاست و فعالیتهای نظامی شرکت

جهانبینی انسان را تغییر دهیم و آگاهی انقلابی آنان را نسبتا به دیدگاه فعالین انقلابی نزدیک کنیم. بخاطر همین مساله انقلابیون مانوئیست نیاز دارند که توده ها را از لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی و فرهنگی از همان ابتدای حرکت، و مهمتر از آن از همان ابتدای استقرار جامعه انقلابی، تعلیم دهند. در این زمینه، تغییرات عظیمی در مناطق پایگاهی درحال وقوع است. توده های انقلابی از آداب و سنن کهن و پوسیده و ستمگرانه نظیر ازدواجهای از پیش ترتیب داده شده و آزار جنسی، گسست میکنند و عملکردهای رهاییبخش نوین رواج می یابد. تابوهای دیرینه بر سر ممنوعیت ازدواج مجدد بیوگان، ممنوعیت ازدواج بین اعضای کاستهای گوناگون و ممنوعیت ازدواج بر اساس عشق شکسته شده و به مصاف گرفته می شوند. و در مناطق پایگاهی نپال با این تابوها مبارزه می شود.

برگزاری جشنهای انقلابی در مناطق سرخ، جای برگزاری جشنهای کهنه ارتجاعی را که پایه و اساسشان را اختلافات مذهبی تشکیل میداد، گرفته است. در سنت هنجو، مراسم و آیینهای مذهبی بیشمار وجود دارد. «داسائین» و «تیج» دو جشن عمده است که مردم قبل از برقراری قدرت سیاسی سرخ برگزار می کردند. بعد از آن که جشنهای انقلابی اعتباری روزافزون یافت، مراسم جشنهای کهن بطور جدی رو بخاموشی گذاشت. مردم اینگونه مراسم را رها کرده و اینک در حال ساختن فرهنگی نوین اند.

امروز در مناطق پایگاهی برگزاری اول ماه مه روز جهانی پرولتاریا، و نیز جشن تولد مارکس، انگلس، لنین، استالین و مانو بسیار اهمیت دارد. بعلاوه مراسم جشن سالروز آغاز جنگ خلق یعنی ۱۳ فوریه، روز جانباختگان و هشت مارس روز جهانی زن نیز اهمیت بسیار یافته

میگویند. و این کار به یمن حل صحیح مساله ارضی و مشی توده ای که پیگیرانه برای سیاسی کردن و مسلح کردن این دهقانان به اجرا گذاشته شده عمل گشته است.

از آنجا که وظیفه کنونی حزب سرنگونی مناسبات ارتجاعی تولیدی است، جنبه عمده سیاست تولیدی را ایجاد یک نظام اقتصادی متکی بخود از طریق بسیج کلیه منابع بومی تشکیل میدهد. با چنین دورنمایی است که صنایع کوچک در مناطق پایگاهی برقرار شده و توسط مواد خامی که در روستا قابل دسترس است این صنایع تامین می شوند. چرخ تولید با هدف پاسخگویی به نیازهای فوری و اساسی مردم بحرکت در آمده است. بطور مشخص، این نوع صنایع عمدتا به تولید محصولات می پردازند که مورد نیاز ارتش خلق است. و نیز کالاهای مورد نیاز افراد و خانوارها از کلاه و جوراب و دستکش گرفته تا ملافه و دستمال و کیف و کاغذ را تولید می کنند.

به بسیاری از مسائل در چارچوب دورنماهای نوین نگاه میشود. یعنی به نحوی که در گذشته هرگز اینچنین مد نظر قرار نمیگرفت. مثلا تولید مشروبات الکلی اینک بطور کلی منع شده است. نه فقط به این خاطر که بدمستی و آزار زنان را در پی دارد بلکه بخاطر اینکه بویژه مقادیر زیادی از غلات را بخود اختصاص میدهد. اولویت در استفاده از غلات در حال حاضر سیر کردن شکم مردم و سربازان ارتش رهاییبخش است.

دیگر زنجیر های سنت نباید

دست و پای مردم ما را ببندد

فرهنگ مردم یک عامل بسیار مهم در متحول کردن و انقلابی کردن جامعه است. فقط اگر از همان ابتدا دست به انقلاب فرهنگی بزنیم می توانیم آگاهی توده ها را ارتقا دهیم،

می جویند. برای پیشبرد این فعالیتهای، بیسوادى دشمنى است که باید در جریان انقلاب ریشه کن شود. بهمین خاطر کارزارهای پیکار با بیسوادی بزرگسالان و نیز کارزارهای مربوط به امور بهداشت و درمان در بین توده ها جریان یافته است.

از همان آغاز شکلگیری قدرت سیاسى سرخ در اشکال نطفه ای در مناطق روستائى حزب کمونیست نپال (م) به حقوق اقلیتهای ملی توجه جدی کرده است. بدین معنی که اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خود بکار بسته می شود. در آنجا که اقلیتهای ملی (جاناجاتی ها) ساکنند و دولت کهن بیرون رانده شده، اعمال قدرت توسط خود آنان صورت می گیرد. بدین ترتیب برای نخستین بار بعد از آنکه قدرت از دست آنان ربوده شد، یعنی بعد از اتحاد کشور تحت یک دولت واحد در اواخر قرن ۱۸ م، مردم ساختن آینده را بدست خویش می بینند و در آن درگیر می شوند. رفقای جاناجاتی در امور حزب نقش رهبری کننده بازی میکنند. با چنین عملکردی، سلطه ملت «خاش» (گروه کاستی مسلط در نپال که از ساکنان منطقه خاشان در غرب کشور ریشه میگیرند) بر اقلیتهای ملی رو به اضمحلال است. ترکیب «سه در یک» که قبلا به آن اشاره کردیم در کمیته های خلق برای ساختن قدرت سیاسى سرخ بکار گرفته می شود. کمیته های خلق بر اساس اتحاد کارگر- دهقان درست میشود. در این کمیته ها نمایندگان نیروهای ناسیونالیست و دموکرات و نیز نمایندگان حزب و ارتش خلق فعالیت دارند.

حزب کمونیست نپال (م) امر ایجاد دادگاههای خلق در مناطق قدرت سیاسى سرخ را رهبری کرده است. مردم در جامعه کهن از دست مقامات حکومتی، لربابان فئودال و سرمایه ربائی آنان در عذاب بودند. لراضی متعلق به دهقانان فقیر توسط ملاکین

غصب شده بود و بسیاری از مردم به ورطه بدهکاری و فلاکت درغلطیده بودند. اگرچه مردم همیشه این حقیقت را می دانستند که استثمارگران همه چیز را از آنان ربوده اند، اما نمی توانستند کلامی علیه آنها بزیان رانند. زیرا ملاکین از حمایت کامل دولت برخوردار بودند. اینک هرآنجا که قدرت بدست مردم افتاده، بیدالتی هائی که مرتجعین روا داشته اند، توسط دادگاههای خلق رفع می شود. در مناطق تحت کنترل مردم، دهقانان موفق شده اند که زمینهای خود را که قبلا به چنگ ملاکین افتاده بود باز پس گیرند. یکی از طرق باز پس گیری زمین حمله و تسخیر بانکهای است که ملاکین اوراق اجاره زمین را به آنجا سپرده بودند که در واقع سند بردگی ابدی دهقانان بود. دهقانان این اسناد را به چنگ می آورند و نابود میکنند.

زنان

چهار کوه را سرنگون میکنند

جامعه نپال زیر سلطه سه کوه ستم فئودالیسم، سرمایه داری بوروکرات و امپریالیسم قرار دارد. زنان نپال علاوه بر این سه کوه، کوه پروسالاری یا سلطه مرد را نیز بر دوش دارند. بعلاوه زنان هندو که به کاستهای پایین تعلق دارند خشونت بیحساب و رنجهای اجتماعی عظیمی را تجربه میکنند.

زنان در جامعه فئودال از حقوق مالکیت مطلقا محرومند. حتی در خانواده های مرفه یا ثروتمند یعنی در صفوف بورژوازی نیز بطور استثنائی با زنانی برخورد میکنیم که رسماً مالک باشند.

زنان باید هر مردی که والدین شان برگزینند را به شوهری قبول کنند. شوهر دادن کودکان و دادن زنان جوان به مردان پیر رایج است. زیرا طبق آئین هندو این امر مجاز است.

علت چنین ازدواجهائی فقر است. زنان اجازه طلاق گرفتن ندارند. این در حالست که مرد می تواند پیش از یک زن اختیار کند. زن بیوه حق ازدواج مجدد ندارد و مجبورست تا پایان عمر بعنوان برده به خانواده شوهرش خدمت کند. اما مرد می تواند بعد از مرگ همسر دوباره ازدواج کند.

در مناطق پایگاهی انقلاب، اینگونه عملکردهای ناعادلانه و غیرمنطقی اجتماعى کنار گذاشته شده است. از زمان برقراری قدرت سیاسى خلق، سند مالکیت لراضی همانگونه که به مرد داده می شود به زنان نیز داده می شود. اینکار باعث شده که قید و بندهای مهم از دست و پای زنان برداشته شود. قید و بندهایی که آنان را مجبور میکرد برای تمام عمر تحت انقیاد و بردگی مطلق مردشان و بطور کلی تحت انقیاد جامعه باقی بمانند. با شروع این روند، بسیاری از زنان به هیجان آمده و جرأت خواستن و کسب احترام اجتماعى بخود داده اند. این یکی از بزرگترین دستاوردهای اجتماعى زنان است که به موازات شرکت فعال آنان در جبهه سیاست و جنگ کسب شده است. این دستاورد حاصل شرکت فعال زنان نپال در اعمال قدرت سیاسى سرخ و شرکت پر شور آنان در جنگ خلق است.

شرکت زنان در حزب، ارتش رهانیبخش خلق و قدرت سیاسى نوین روز بروز افزایش یافته و به سطوح بسیار عالی رسیده است. تعداد فزاینده ای از زنان خود را در نیروهای مسلح تحت رهبری مائونیستها سازمان می دهند. آنان مسلح به ایندولوژی مائونیستی و تفنگ در دست خشم خود را علیه استثمارگران منفور و دولت ارتجاعى که حافظ دشمنان پندام مردم است، رها می سازند. زنان نپال که بعنوان برده مردان در نظام پروسالار چشم به جهان گشوده بودند، و بر مبنای آئین

های بیشمار ارتجاعی فئودال ابراز رضای جنسی مردان بحساب می آمدند، اینک با چنین دیدگاهانی به مصاف برخاسته و بشکل قهرآمیز مناسبات ارتجاعی کهن را به لرزه در می آورند، تغییراتی که در همین چند سال جنگ خلق صورت گرفته بسیار پر شتاب تر از تغییرات چندین دهه اصلاحات است.

جنگجویان زن در مناسبت های گوناگون شگفتی خویش از میزان جرات و قدرتی که برای واژگونی شرایط کهن و مجازات دشمنان خویش در جامعه کسب کرده اند را ابراز میکنند. آنان بدون شک تحت رهبری ایندولوژی درخشان سرخ پرولتری یعنی مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم قرار داشته و با استفاده از علم انقلاب واقعیات سخت نپال را تجزیه و تحلیل و به نیروی مبارزاتی خویش دگرگون می کنند. آنان به منافع خویش آگاه شده اند و منافع دشمن خویش در جامعه طبقاتی و کاستی را می شناسند. همین آگاهی منبع جرات و قدرت آنان، عشقشان به مردم و نفرتشان به دشمن است. شجاعت زنان در جنبش انقلابی حقیقتاً الهام بخش است. آنان شجاعتی مهیب دارند. زمانی که شماری از آنان به اسارت دشمن در آمده بودند، برای جانانان التماس نکردند و حتی وقتی که سربازان دشمن وحشیانه آنان را شکنجه دادند و به آنان تجاوز کردند و حتی چشمانشان را در آوردند و بر بدنشان نفث ریختند و آتش زدند، تسلیم نشدند. تعهد تعداد بیشمار زنان به جریان عظیم انقلاب حقیقتاً کل کشور را بیدار کرده است. یک نمونه از این امر، ماجرای زن ۵۰ ساله ایست که در منطقه غرب نپال در پی انتقام مرگ شوهرش بود. شوهر او بدست ارتش مغفور طی حکومت نظامی به قتل رسید. او برای سالها بشکل مخفی زندگی میکرد. اخبار مربوط به

عزم آهنین این زن برای پیوستن به صفوف حزب و ارتش خلق لرزه بر پشت سربازان دشمن انداخته بود. درست همان طور که الهام بخش بسیاری از مردم برای پیوستن به صفوف انقلاب می شد. عکس العملی که این زن نشان داد آنقدر عظیم بود که حتی بخشی از طبقات میانی به حرف آمد و اظهار داشت که عملیات سرکوبگرانه ارتش علیه جنگ خلق به تنهایی قادر نیست بر این درگیری اجتماعی سیاسی نقطه پایان بگذارد. علاوه سراسر کشور از فرار شجاعانه ۵ زن مائوئیست از زندانهای سیاسی تکان خورد. آنان موفق شدند که با کار طاقت فرسا مخفیانه تونل را از زندان به خارج آن حفر کنند. بپاخیزی زنان به معنی بپا خیزی نیمی از اهال است. انواع و اقسام مرتجعین هیچگاه نمی توانند زنان را نیروئی قادر و قابل به انجام کارهای دوران ساز ببینند. آنان فقط می توانند زنان را موجوداتی ضعیف تصور کنند. اما زنان شورشی نپال همانند زنان انقلابی سراسر جهان نشان داده اند که می توانند با کسب قدرت سیاسی و بازسازی مناسبات اجتماعی بر پایه ای نوین تاریخ را بسازند.

تاریخ مختصر

جنبش کمونیستی نپال

طنین قدرت توده ای در «ماهابهارات» و ارتفاعات «چوره» در نپال نه تنها انعکاس بپاخیزی توده هاست؛ بلکه همچنین انعکاسی است از یک مبارزه طولانی در جبهه های سیاسی و ایندولوژیک در درون حزب کمونیست. یک مبارزه حاد که به تثبیت خط ایندولوژیک و سیاسی صحیح منتهی شد. وقتی در جریان مبارزه خطی درون حزب و پیشبرد مبارزه طبقاتی درون جامعه، یک هسته رهبری اصیل مائوئیستی تکامل

یافت، انگاه امر توده ها در مبارزه علیه دشمن بطور بی وقفه جلو رفت؛ اگرچه همراه با پیچ و خم. از همان ابتدا، جنبش کمونیستی نپال عمیقاً تحت تأثیر پروسه های انقلاب در کشورهای مختلف قرار داشت. حزب کمونیست نپال (م) تاکیدی می ورزد که خط مائوئیستی ای که در نپال توسط این گردان پرولتاریای انترناسیونالیست تکامل یافته، سنتز پیشرفته ترین جنگلهائی است که طبقه ما تاریخاً در چین و شوروی و اخیراً در پرو، برآه انداخته است. همچنین، سنتز مطالعه عمیق و مبارزه حاد درون جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنبش کمونیستی بین المللی است. تاریخچه مختصر ح ک ن (م) در نشریه جهانی برای فتح شماره ۲۲ سال ۱۹۹۶ بچاپ رسیده است.

در سند تاریخی دومین کنفرانس سال ۲۰۰۱ (رجوع کنید به جهانی شماره ۲۷، سال ۲۰۰۱)، ح ک ن (م) به تاریخ ایندولوژی، پرولتاریائی و تکامل آن در نپال، توجهی خاص مبنول داشته است. تکامل جنگ خلق در نپال از تکامل ایندولوژیکی حزب سرچشمه میگیرد؛ و همانگونه که لنین گفت: ایندولوژی عنصر تعیین کننده در انقلابست. بعدها مائو روشن ساخت که اگر خط حزب درست باشد، می تواند ارتش خلق و مناطق پایگاهی را بنا کند و به کسب سراسری قدرت سیاسی نائل آید. اما اگر خط نادرست باشد، هرآنچه داشته است را نیز از کف خواهد داد. هر انقلابی محصول خط صحیح است؛ این خط در جریان بکاربست مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم برای تحلیل و حل مسائل مشخص کشور، تکامل می یابد. این امر یکبار دیگر صحت خود را در نپال نشان داد. پرداخت خط صحیح توسط ح ک ن (م)، کلید پیشرویهائی انقلاب در نپال است.

یک مساله مشخص مهم برای آغاز جنگ خلق در نپال، مبارزه طولانی علیه گروه اپورتونیستی تحت رهبری «موهان بیکرام سینگ» بود. «سینگ» به التقاط دکماتیسم خوجه ای درغلتید (رویزیونیسم خوجه ای بلافاصله پس از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ سربلند کرد. این جریان تلاش کرد احکام صحیحی را که در جنبش کمونیستی بین المللی بدلیل خدمات تئوریکی مائو تثبیت شده بود سرنگون کند). بطور مشخص نظر «سینگ» این بود که استفاده از ترم مانوئیسم و یا گفتن اینکه مانوئیسم مرحله سوم در تکامل ایدئولوژی پرولتاریا است، غلط است. او برای انکار مانوئیسم چنین استدلال می کرد که چون هنوز عصر امپریالیسم است بنابراین تئوریهای لنین برای انقلاب کردن کافی است. «سینگ» برای انکار تکامل ایدئولوژی پرولتاریا توسط مائو و برای پیشبرد ضدیتش با مانوئیسم، به اشتباهات استالین و اشتباهات جنبش کمونیستی در گذشته، توسل می جست. او به این نتیجه رسید که جنگ خلق در نپال نمی تواند بطور موفقیت آمیز جلو برده شود. خط انقلابی مانوئیستی در نپال، در جریان مبارزه با دکما ریزیونیسم و «مکتب اندیشه های سینگ» تکامل یافت. مسلما مبارزات دو خط مهم دیگری نیز در جریان تکامل جنبش کمونیستی نپال وجود داشته است. همانطور که قبلا گفتیم، حزب کمونیست نپال (اتحاد م ل) که به «یو ام ال» شناخته شده است، یک نقش مشخص زبونه و پست برای حفاظت از رژیم ارتجاعی سست و از هم پاشیده ایفا کرد. در سال ۱۹۹۸، یو ام ال برای نه ماه در حکومت شریک بود و علاوه بر پستهای دیگر پست وزارتخانه ای که مستقیما مسئول سرکوب انقلابیون بود را بعهده داشت. در دوره اخیر که سلطنت به یک نهاد تهی و بی

اعتبار تبدیل شده، یو ام ال با ادای سوگند وفاداری به شاه تلاش کرد تا به اصطلاح دمی تازه بر آن دمد. یو ام ال حتی سفیر آمریکا را در دفتر خود ملاقات کرد و البته، عکسهای لنین و استالین و مائو را بسیار راحت برچیند تا «میهمان عالیقدر» ناراحت نشود. مانوئیستها همچنین مجبور به مبارزه علیه دیگر خطوط رفرمیستی، مثلا «ایقام ایست» های «نیرمال لاما» نیز بوده اند. یک درس مهم از مبارزات علیه همه این گرایشات اینست که بدون پیش گذاشتن آترناتیو انقلابی، تشکلات انقلابی نمی توانند واقعا بر رویونیستها چیره شوند.

در جریان این مبارزات خطی، ح ک ن (م) نه تنها اصول انقلابی را محکم در دست گرفت بلکه آنها را در پراتیک نیز بکار بست. به تکامل بیشتر این درک مانوئیستی که «حزب وحدت اضداد است» یاری رساند. عمیق تر فهمید که جریان انقلاب پروسه ای است که شامل تضاد، گسست، جهش و شکست است. حزب تحت هدایت اصول مارکسیست لنینیست مانوئیستی برای اتحاد با گرایشات مختلف درون جنبش انقلابی تلاش کرد؛ و این به دو قطبی شدن هر چه بیشتر اردوی انقلابیون و رفرمیستها خدمت کرد. مضاف، ح ک ن (م) برای آغاز جنگ خلق می بایست از سنت ها و درکهای رایج در جنبش کمونیستی نپال، منجمله پارلمانتاریسم، گسست میکرد. (خود ح ک ن (م) دوره های قبل از آغاز ح خ ۱۳ نماینده در پارلمان داشت). با اتکا، به اصول پایه ای انقلاب، یعنی حزب، خط انقلابی و نیروهای انقلابی، چهار آمادگی (تدارک) همزمان به پیش برده شد. اینها عبارت بودند از: تدارک ایدئولوژی و سیاسی، تدارک تشکیلاتی، تدارک لجستیکی و تدارک برای جنگ. حزب معتقد است که

برای توسعه بیشتر جنگ این تدارکات را کماکان باید پیش برد. و حزب این تدارکات را پیش می برد تا اینکه جنگ به لحاظ کیفی و کمی به سطوح بالاتری برسد و جهشهای بیشتری کند.

ح ک ن (م) سنتزهای خود از انقلاب نپال را که در جریان افت و خیزها و مصافهای بزرگ بدست آمده، مارکسیسم - لنینیسم - مانوئیسم و راه پراچاندا می خواند. حزب معتقد است مارکسیسم لنینیسم مانوئیسم اساس ایدئولوژی و تئوریهای سیاسی را و اساس علم انقلاب را تشکیل میدهد و «راه پراچاندا» بیان بکاربست این ایده های اساسی در رابطه با ویژگیهای انقلاب نپال است و در خدمت به اصول راهنمای این انقلاب می باشد. حزب معتقد است که با بکاربست صحیح م ل م و پیشرفتهای نظامی و سیاسی در جریان جنگ تکامل و غنای مارکسیسم لنینیسم مانوئیسم انجام خواهد گرفت.

دخالگری امپریالیستها

و توسعه طلبان هند در نپال

در نتیجه پیشرفتهای جنگ خلق و بحران عمق یابنده و همه جانبه هیئت حاکمه ارتجاعی نپال، و بخصوص بدلیل آنکه نظام فئودالی سلطنتی در حال سرنگون شدن است، امپریالیسم آمریکا و توسعه طلبان هند فعالانه وارد ضدیت با مردم نپال شده اند. از آنجا که رژیم ارتجاعی مستاصل است و در مقابل جنگ خلق عاجزتر می شود، امپریالیسم آمریکا بطور جدی تدارک می بیند که مستقیم تر از قبل در نپال دخالت کند. اقدامات اخیر شاه (از جمله خلع نخست وزیر و منحل کردن پارلمان) به بحران سیاسی هیئت حاکمه افزوده است.

در فوریه ۲۰۰۲ وزیر اسور خارجه آمریکا، کولین پاول، سفری به نپال

کرد و در ماه مه همانسال نخست وزیر نپال، دوبار به آمریکا و اروپا سفرهایی کرد. انگلستان و آمریکا کمک‌های بالغ بر ۴۰ و ۲۲ میلیون دلار به دولت نپال کردند. آمریکا ۱۲ مشاور نظامی به نپال فرستاد که هر سه ناحیه نپال (غرب، شرق و مرکز) را بازدید کرده و بررسی کردند تا اینکه نقشه‌های عملیاتی شان را بکشند. دو پرسنل ارتش آمریکا در عملیات «لیشنه» شرکت داشتند. این ثابت کرد که نیروهای امپریالیستی پیشاپیش وارد نپال شده اند.

تجاوز گسترده آمریکا در سراسر جهان در حال اوج گیری است و امنیت و ثبات بسیاری از کشورهای جهان را به خطر انداخته است. آمریکا در خاورمیانه تجاوز می کند و مامورانش در سراسر آسیا در گشت و گذارند و مانند سگهای هار دندانهایشان را نشان می دهند. حکام آمریکا از واقعه ۱۱ سپتامبر مانند یک «سلاح معجزه آسا» برای تجاوز بهر جا که مایلند و هر زمان که می خواهند استفاده می کنند. امروز استراتژی عمومی امپریالیسم آمریکا آنست که هر جنبشی را که مخالف منافع خود می بیند سرکوب کند: جنبشهای ضد فئودالی ضد امپریالیستی، جنبشهای رهائی بخش ملی، جنبشهای دموکراتیک و سوسیالیستی. آمریکا روی همه اینها یک برچسب «تروریستی» می چسباند تا به تلاشهای ارتجاعی خود جهت سرکوب هر نوع مخالفتی و تشدید استثمار میلیاردها انسان در سراسر جهان، مشروعیت دست و پا کند.

اما رویای آمریکا مبنی بر اینکه از طریق زور بازوی نظامی اش یک جهان تک قطبی ایجاد کند، با مخالفت و مقاومت گسترده در سراسر جهان روبرو شده است. در نتیجه غارت امپریالیستی آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین، مردم کشورهای این قاره ها در فقر و فلاکت بی حد و حسابی فرو رفته اند. بهمین دلیل این

کشورها به مرکز بپا خیزیهایی انقلابی تبدیل شده است. همانطور که مانو گفت این کشورها «مرکز توفانهای انقلابی جهان هستند». سربلند کردن قدرت سیاسی سرخ در منطقه هیمالیا، که درست در قلب یک بخش پرتلاطم جهان قرار دارد، مفاهیم عمیقی برای تمام آسیای جنوبی و بقیه نقاط آسیا خواهد داشت.

برای مقابله با ممانعت از گسترش خیزشهای انقلابی، آمریکا دست به یک اقدام بی سابقه زده است و یک دفتر جاسوسی اف بی آی در دهلی (پایتخت هند) بر پا کرده است. وقتی حزب کمونیست نپال (م ل م) به مقر فرماندهی نظامی ناحیه آچام حمله کرد، دولت آمریکا اعلام کرد که قصد دارد یک پایگاه نظامی در نپال برقرار کند. و اعلام کرد که «نپال کشوری است که دارای اهمیت استراتژیک است». به ظاهر آمریکائی ها از موضع قدرت حرف می زنند اما جوهر مساله آنست که آنها اجبار و فشارهای تضادهای نظام امپریالیستی جهانی را بازتاب می دهند. تلاشهای آمریکا برای سرکوب جنبشهای انقلابی جهان باعث خواهد شد که این جنبشها شدت پیدا کنند و تضاد عمده میان امپریالیسم و خلقها و ملل تحت ستم جهان تیزتر شود، و حتا تضاد میان خود قدرتهای امپریالیستی حادثر شود. همراه با تجاوزهای آمریکا، کشور هند نیز دست به اعمال فاشیستی علیه مردم آسیای جنوبی زده است. حکام هند همواره تلاش کرده اند که جنبشهای انقلابی و جنبشهای رهائی بخش ملی را در سراسر منطقه سرکوب کنند. آنها چند قانون قرون وسطائی تصویب کرده اند تا بهشت غارت توده های مردم هند را برای خود امن و اسان نگاه دارند. نام یکی از این قوانین جدید «قانون جلوگیری از تروریسم» است. تحت این قانون آنها خبرنگاران نپالی و مددکاران نپالی را دستگیر کرده و به پلیس نپال تحویل

داده اند. این نشان می دهد که هند مصمم است که سلطه دیرین خود را بر نپال نگاه دارد.

دولت سلطه طلب هند هرگز قبول نخواهد کرد که مردم نپال به آزادی و تعیین سرنوشت دست یابند. حکام هند از دورنمای سرنوشتی دولت نپال و به پیروزی رسیدن یک انقلاب دموکراتیک نوین و تبدیل نپال به یک پایگاه آزاده شده انقلاب جهانی، هراسناک است. آنها همچنین بطور جدی نگران آنند که پیشرفت انقلاب در نپال باعث تشدید ناراضیاتی در خود هند خواهد شد. در شرایطی که حکام هند مجبور شده اند میلیونها سرباز خود را در مرز پاکستان بگذارند، و در شرایطی که جنبش مسلحانه مائونیستی در چند ایالت هند در حال گسترش است، آنها از اینکه بخشی از توجهشان باید به نپال معطوف شود، بهیچوجه خوشنود نیستند.

بعلاوه، جنگ با مائونیستها، برای دولت هند می تواند بسیار گرانتر از جنگی که با جنبشهای ملی کشمیر و بودو دارد، تمام شود. وقتی که حزب کمونیست نپال (م ل م) چشم انداز ایجاد یک «فدراسیون شوروی آسیای جنوبی» را اعلام کرد، و گفت که خلقهای آزاد شده آسیای جنوبی وارد یک اتحاد داوطلبانه تحت یک فدراسیون شوروی خواهند شد، وزیر داخله هند پشت در مورد آن هشدار داد. پس از تشکیل «کمیته هماهنگی احزاب و سازمانهای مائونیست آسیای جنوبی» (کامپوزا) طبقه حاکمه هند با قلدری بیشتری به نپال نگاه می کند و تدارک می بیند که ماشین جنگی خود را علیه جنبش مائونیستی براه اندازد.

هر لحظه احتمال آن می رود که دولت هند به نپال تجاوز کند. در جواب به تقاضای دولت نپال، هندوستان مقادیر زیادی سلاحهای جنگی به نپال فرستاده است. و ارتش سلطنتی نپال را مجهز به چند هلیکوپتر جنگی کرده

است تا در جنگ با مائوئیستها بکار برند. دستگیری یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب در هند و تحویل وی به دولت نپال، یکی از آخرین نمونه های تلاشهای سرکوبگرانه دولت هند است. چین رویزیونیستی از آن سوی مرزها اوضاع نپال را از نزدیک دنبال می کند. بورژوازی چین، که هنوز از خاطره انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین به خود می لرزد، بهیچوجه از اینکه یک جنبش مائوئیستی قدرت را در مرزهای جنوبی اش بدست بگیرد خشنود نیست. با این وجود از هر گونه دخالت هند در نپال نیز نگرانند. زیرا این حرکت از سوی نپال باعث بهم خوردن توازن قوای میان هند و چین در این منطقه خواهد شد. در گذشته وقتی این توازن بهم خورده موجب جنگ جدی میان آنها شده است. اگر هند با همکاری آمریکا و انگلیس ارتش خود را به نپال گسیل دارد، حکام چین با ناراضی بسیار زیادی به آن نگاه خواهند کرد.

در اینجا باید نقش سازمانهای غیر دولتی (ان جی او) ها را هم باید بررسی کرد. زیرا متاسفانه بدون بررسی نقش آنها نمی توان بحث مربوط به نقش امپریالیستها را تمام کرد. متاسفانه این سازمانها بخش مهمی از کار ماشین تبلیغاتی امپریالیستها را بدوش گرفته اند و فعالانه تبلیغات کثیف آنها را تکرار می کنند. این سازمانها مقادیر زیادی پول دریافت می کنند تا جلوی رشد انقلابیون را بگیرند. این سازمانها مانند قارچههای فصلی در نپال روئیده اند. و صدها دروغ تبلیغاتی مانند اینکه «انقلابیون حقوق بشر را زیر پا می گذارند»، «کودکان را وارد ارتش رهایی بخش می کنند» براه انداخته اند. اگر آنها با چشم خود به مشاهده وقایع بپردازند، حتما خواهند دید که تروریستهای واقعی کیانند و چه کسانی حقوق بشر را لگد مال می

کنند. آیا در هفت سال گذشته زمانی که اربابان اینها در حال قتل عام هزاران نفر بودند، اینها خواب بودند؟ آیا به رگبار بستن دهقانانی که مشغول کار در مزرعه خود هستند، «ترور» حساب نمی شود؟ آیا وقتی که ارتش ارتجاعی زندانیان سیاسی را از نقاط مختلف کشور جمع کرد و آنان را در «لاماهی» به رگبار بست، «ترور» نبود؟ آیا وقتی که دولت کودکان دبستانی و دیگران را که صرفا به دستگیری معلمانشان اعتراض می کردند در «دیل بهادر رامتل» به قتل رساند، «ترور» نکرد؟ این سازمانها که در مورد «لگد مال کردن حقوق بشر» توسط انقلابیون چیغ و داد می کنند، در مورد اینکه دولت بر سر رهبران و کارهای مائوئیست جایزه تعیین کرده است سکوت کردند. اینها فقط وقتی که مردمی برای رها کردن خود از اسارت بر می خیزد، به یاد «لگد مال شدن حقوق بشر» می افتند. آنها در واقع نقش برگ انجیر را برای دولتهای مرتجع و امپریالیست را بازی می کنند. زیرا برای اعمال سبعمانه این دولتها علیه مردم، مشروعیت ایجاد می کنند.

با رشد قدرت مردمی در کشور، امپریالیستها و مرتجعین شبانه روز تلاش می کنند که آنرا سرکوب کنند. در چنین شرایطی، انقلابیون مائوئیست سراسر جهان باید با جنگ خلق در نپال همبستگی کنند. این مساله امری حیاتی است. همانطور که «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» (ریم) اعلام کرده است ما باید در تمام فعالیتهائی که علیه جنگ آمریکا در عراق پیش می بریم باید مساله دفاع از جنگ خلق در نپال را نیز طرح کنیم و آنها در فعالیتهای ضد جنگ خود بباقیم.

قدرت سیاسی سرخ

در افق می درخشد

جامعه نپال در حال گذر از یک

آزمون آتشین است. تصادم میان دو نیروی بالنده و میرنده بی وقفه ادامه دارد. تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) نیروهای بالنده کشور متحد شده و علیه دولت کهنه و فاسد فئودالی به تهاجم دست زده اند. نیروهای عقب مانده و میرنده و عناصر ارتجاعی و دار و دسته وحشی و قرون وسطائی بحول شاه متحد شده اند و دعای خیر امپریالیسم آمریکا و توسعه طلبان هند را نیز با خود دارند. جریان بالنده جنگ خلق که با قهرمانی های توده های نپالی برای رهایی کامل خود از هر شکلی از استثمار انسان از انسان مشخص می شود، منجر به ایجاد ارتش رهاییبخش خلق، مناطق پایگاهی و قدرت سیاسی سرخ شده است. توده ها اینک به یک مصاف عظیم علیه رژیم مستبد فئودالی برخاسته اند. در مقابل، رژیم فئودالی برای حفظ منافع ارتجاعیش و حفظ دار و دسته فاشیستی شاه و ارتش سلطنتی نپال، به سرکوب خلق کبیر نپال دست میزند.

امروز هیچکس نمی تواند منکر این باشد که کشور به دو قطب تقسیم شده است: مقرر فرماندهی دربار و مقرر فرماندهی «رولپا». این دو قطب متخاصم، انعکاس دو ایندولوژی، دو عصر و دو ارتش در عرصه نبرد است. از تصامی بخشهای جامعه، دهقان، زحمتکش، پرولتاریا یا طبقات میانه و بورژوازی ملی، به سوی جامعه نوین آمده اند. آنان جامعه فاسد ارتجاعی را قبول ندارند. اکنون تمام بخشهای مردم ضرورتا و بطور عاجل باید انتخاب کنند: انتخاب میان قدرت انقلابی مائوئیستی و علمی یا نظام فئودالی استبدادی و قرون وسطائی وابسته به امپریالیسم.

در تاریخ جنبش انقلابی نپال، بارها پیش آمده که فقدان درک صحیح انقلابی و ضعف نیروهای انقلابی، فشارا برای اینکه مرتجعین منافع خود را بر خلق تحمیل کنند، فراهم کرده

است. اما امروز تحت رهبری حزب کمونیست نپال (م)، خلق نپال ارتش رها نیبخش، مناطق پایگاهی و پایه توده ای خود را در سراسر کشور دارد. در مقابل، نظام ارتجاعی کاملاً از توده ها ایزوله شده و زیرنا و روبنای فاسدش تنها بر ارتش ارتجاعی و حمایت‌های امپریالیستی متکی است. اگرچه رژیم ارتجاعی از حمایت امپریالیستها برخوردار است، اما این بدین معنا نیست که مردم کشورهای امپریالیستی حامی آن می باشند. این کاملاً طبیعی است که پرولتاریای جهانی در سرنگونی دول ارتجاعی و استقرار مناطق سرخ برای انقلاب جهانی پرولتری منفعیت دارد و بطور عموم توده های کشورهای امپریالیستی منافع بسیاری در پیروزی انقلاب و خلق نپال دارند. استعفاي معاون نخست وزیر بلژیک، خانم ماگدا از حزب سبزها، در اعتراض به ارسال اسلحه به نپال، یک نشانه تضادهای درون این حکومتها در کشورهای امپریالیستی است و همچنین نشان‌دهنده احساسات توده های این کشورها است در برابر رژیمهای ارتجاعی ای همچون پادشاهی نپال. برخی هنوز صحبت از این می کنند که انقلاب در نپال پیروز نخواهد شد. آنها میگویند که شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب مساعد نیست. آنها میگویند که حتی اگر انقلاب پیروز شود، هیچ دولت انقلابی دیگری در جهان وجود ندارد که از دولت نوین نپال حمایت کند. آنها میگویند که در چنین شرایطی، و تا زمانی که انقلاب در هند و یا کشورهای بزرگ دیگر جریان نیابد، انقلاب نپال ناپخته خواهد بود. اما منطق اینها بر واقعیت عینی منطبق نیست.

اولاً، برای کسانی که کاری به انقلاب و جنگ انقلابی ندارند شرایط عینی و ذهنی هیچوقت آماده نمی شود. برای انقلابیون مائوئیست، قوام یافتگی شرایط عینی و ذهنی امری نسبی

است. مائو گفت که شرایط عینی انقلاب بطور عموم در سطح جهانی مساعد است و وظیفه انقلابیون آنست که شرایط ذهنی را آماده کنند. از زمانی که مائو این حرف را زد تا کنون تغییرات سیاسی مهمی صورت گرفته است. امپریالیسم چنگالهای خود را بر توده های جهان فرو کرده و تضاد میان امپریالیسم و ملل و توده های تحت ستم، تشدید یافته است. این شرایط وضعیت را برای انقلاب در سطح جهانی، آماده تر کرده است.

دوماً، هیچ انقلابی از درون سالنهای سخنرانی بیرون نمی آید! انقلاب نیازمند پراتیک بر اساس ایندولوژی علمی و سیاست مارکسیست لنینیست مائوئیستی است. اگر واقعا شرایط ذهنی برای انقلاب آماده نبود، جنگ خلق نمی توانست به پیشرویهای تائونوی دست بیابد و واقعیت اینست که شرایط ذهنی در جریان پیشبرد جنگ تحت رهبری حزب مائوئیست انقلابی تکامل یافت. در نپال توده ها تا پیش از آغاز جنگ خلق هیچوقت مناطق پایگاهی و قدرت سیاسی، میلیشیا و ارتش رها نیبخش خلق نداشتند. همانطور که مائو گفت: جنگ را از طریق جنگیدن می توان آموخت.

سوماً، اگرچه امروز هیچ دولت انقلابی ای در جهان وجود ندارد، اما پروسه انقلاب در سراسر جهان در حال سربلند کردن است. در کشور همسایه نپال، یعنی در هند، مبارزه انقلابی تحت رهبری احزاب مائوئیست - حزب کمونیست هند (م ل) جنگ خلق) و مرکز مائوئیست کمونیستی (ام سی سی) - در بخشهای مهمی از کشور پیشرفت کرده است. حزب کمونیست هند (م - ل) ناگزالباری و نیروهای مائوئیست دیگر در حال گشودن جبهه نوینی از مبارزه هستند. مضافاً، کل آسیای جنوبی توسط جنبشهای رها نیبخش ملل در حال بجوش آمدن است. همچنین، شمار

افزایش یابنده ای از جنبشهای توده ای بطور کمی و کیفی و با خصلت ضدامپریالیستی، در اروپا و آمریکا توسعه یافته است. مقاومت سرسختانه علیه امپریالیسم در خاورمیانه نشانه آنست که خشمی که در زیر پوست جامعه جاری بود الان به نقطه انفجاری رسیده است. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بخشهای مختلف جنبش مائوئیستی جهان را بهم پیوند داده و رهبری ایندولوژیک جنبش بین المللی کمونیستی را تأمین میکند و بمثابة مرکز سیاسی نقطه ای انترناسیونال کمونیستی نوین، تکامل می یابد. در آسیای جنوبی، «کمپوزا» به هماهنگی مبارزات احزاب و سازمانهای مائوئیست منطقه کمک میکند. همه اینها پشتوانه عظیمی برای مبارزه خلق نپال است.

تصور کنیم تأثیراتی که انقلاب مائوئیستی نپال میتواند بر دهقانان ستمدیده هند داشته باشد؛ و ظنین چنین پیروزی ای بر مبارزات خطی درون جنبش انقلابی هند چیست. نارضایتی و شورش پیشاپیش در بخشهای بزرگی از کشور سربلند کرده است و میلیونها نپالی در شهرهای بزرگ هند پراکنده اند. مرزهای نپال و هند از جمله نواحی آتشفشانی منطقه اند؛ منطقه ای که مراکز شورشیهای انقلاب در گذشته و حال بوده است - بیهار، بنگال غربی و جارخاند. روستای تاریخی «ناگزالباری» که در دهه ۱۹۶۰ مبارزه مسلحانه در هند از آنجا آغاز شد، دقیقاً در مرز هند و نپال واقع شده است.

اهمیت نبردی که در نپال جریان دارد از نظر امپریالیستها پوشیده نمانده است. و انقلابیون پرولتر نیز نباید آنرا از دیده پوشیده بدارند. در این نبرد امکان بدست آوردن یک پیروزی برای پرولتاریای جهانی وجود دارد؛ یک پیروزی که مدت‌های مدیدی است انتظار آن را می کشیم و به آن نیاز عاجل داریم آنهم در شرایطی که

امپریالیستها در سراسر جهان به جنگ و تجاوز دست یازیده اند. مبارزه ای که در نپال جاری است بدون ابهام و با روشنی تمام تحت رهبری یک حزب مارکسیست - لنینیست - مائونیست است و با این هدف پیش می رود که نپال را در خدمت به پیشبروی انقلاب جهانی پرولتاریا، رها کند. انقلاب نپال نیازمند و شایسته حمایت همه کسانی است که علیه سردمداران جهان کنونی می رزمند و می خواهند جهان کهن را نابود کرده و بر خاکستر آن جهانی نوین بنا

کنند. سرنوشت ۲۳ میلیون مردم نپال بزودی تعیین خواهد شد. در یک سو آینده ای قرار دارد که به گذشته زنجیر شده است: به جهان ستم و فلاکت که برای همه کسانی که در قعر نظم جهانی امپریالیستی زیسته اند و یا آنرا دیده اند بسیار آشناست. و در طرف دیگر آینده ایست کاملا متفاوت با حال و گذشته: اشعه های سرخ از کوه های هیمالیا می تابد و قله سر به فلک کشیده ساگارماتا با لیخند فرارسیدن روزهای نو و طلوع نپال

دموکراتیک نوین را استقبال می کند. در واقع دور نیست روزی که تحتانی ترین ستمدیدگان کره زمین بپاخیزند، و یکبار دیگر پرچم سرخ را بر نقطه ای از کره خاکی به اهتزاز در آورند، و راه تاریخی را که با کمون پاریس آغاز شد، با انقلاب کبیر اکتبر روسیه و انقلاب کبیر چین رقم خورد، ادامه دهند. فرارسیدن چنین روزی، برای پرولتاریای انترناسیونالیست یک گام پیشرفت بسوی انقلابات سوسیالیستی در جهان و ساختن یک جهان کمونیستی بی طبقه خواهد بود.

بقیه از صفحه ۳۲

رفقای حزب کمونیست پرو . . .

در جهان چه می گذرد؟ به چه چیزی نیاز داریم؟ ما به مانوئیسیم نیاز داریم تا به نیروی زنده تبدیل شویم و این در حال وقوع است. ما به مانوئیسیم نیاز داریم تا احزاب کمونیست نوین برای هدایت موج عظیم بعدی انقلاب پرولتری جهانی که پیشاوری ماست، خلق کردند.

چیزهایی که آنها بما گفتند، حرافای های توخالی و بشدت ابلهانه در باره مرحله نوین مشهور صلح به کجا انجامید؟ از یوگسلاوی چه خبر؟ از نقاط دیگر چه خبر؟ اینها همه بازیهای سیاسی بود؛ دروغ بود امروز فقط یک واقعیت وجود دارد، همان قوای متخاصم که به جنگهای اول و دوم جهانی دامن زدند در حال تدارک جنگ سوم جهانی هستند. این چیزی است که باید بدانیم و ما بعنوان

پسران و دختران یک کشور تحت ستم بخشی از غنایم جنگی هستیم. نمیتوانیم اجازه دهیم که چنین چیزی بوقوع بپیوندد! استثمار امپریالیستی بس است! باید کارشان را بسازیم! ما بخشی از جهان سوم هستیم و جهان سوم پایگاه انقلاب جهانی پرولتری است؛ به یک شرط: اینکه احزاب کمونیست ایجاد شوندو آنها هدایت کنند. این کاری است که ما باید انجام دهیم!

این چیزی است که ما فکر می کنیم: سال آینده صدمین سالگرد تولد صدر مانو خواهد بود. ما باید سده را جشن بگیریم. ما در حال سازماندهی این سده با سایر احزاب کمونیست هستیم. ما نوع جدیدی از جشن میخواهیم. جشنی که درک آگاهانه از اهمیت صدر مانو در انقلاب جهانی را

رسمیت بخشد. ما جشن را از اسما ل آغاز کرده و در سال-آینده به اوج خواهیم رساند. این یک برنامه عظیم جشن خواهد بود. میخواهم از فرصت استفاده کرده و به پرولتاریای بین المللی، به ملل ستمدیده جهان و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درود بفرستم.

زننه باد حزب کمونیست پرو!

جنگ خلق بطور اجتناب

ناپذیری به پیروزی خواهد رسید!

درود بر تولد نزدیک

جمهوری خلق پرو!

ما میگوئیم:

افتخار بر مارکسیسم - لنینیسم

مائونیسم!

و در پایان ما میگوئیم:

درود و افتخار بر خلق پرو!

МИР ВБИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

برای فتح جهانی

KAZANILACAK DÜNYA UN MONDE A GAGNER عالم تریختنه

UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए सारा विश्व है EINE WELT ZU GEWINNEN

«جهانی برای فتح» با الهام از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، در روز ۲۱ مارس ۱۹۸۴ منتشر میشود. این جنبش بسیاری از احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست جهان را متحد کرده است. «جهانی برای فتح» ارگان رسمی این جنبش نیست. صفحات این مجله بروی تمام کسانی که در اینسوی سنگر تبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع قرار دارند، باز است.

گامی به پیش نھید!

«جهانی برای فتح» نمیتواند وظایفش را بدون حمایت فعال خوانندگانش به انجام رساند. ما به نامه ها، مقالات و انتقادات شما نیاز داریم و بدانها خوشامد میگوئیم. نوشته های شما باید يك خط در میان تاپ شوند. بعلاوه، ما در کار ترجمه، توزیع هر چه گسترده تر در کشورهای مختلف (منجمله از كانالهای تجارتي)، تهیه آثار هنری (منجمله طرحها و عکسهای اصل)، و تامین مالی به کمک شما نیاز داریم؛ به کمک تمامی کسانی که اهمیت انتشار مداوم این مجله را درك میکنند. این شامل کمکهای شخصی و نیز تلاش برای گرفتن مسئولیت جمع آوری کمک مالی برای «جهانی برای فتح» میشود. کمکهای خود را بصورت چك یا حواله بنام «جهانی برای فتح» ارسال کنید.

با ما به نشانی زیر مکاتبه کنید:

A WORLD TO WIN

27 OLD GLOUCESTER STREET, LONDON WC1N 3XX, U.K.

FAX: 44 171 831 9489 REF: W6787

(توجه روی فکس یا تلکس باید حتما شماره رفرانس قید شود.)

UN MUNDO QUE GANAR विश्व विजय UN MONDO DA CONQUISTARE

اعلامیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

۹

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم

امضا کنندگان اعلامیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و تشکیلات شامل جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی (جا) :

حزب کمونیست سیلون (مائوئیست)

حزب کمونیست افغانستان

حزب کمونیست بنگله دیش (مارکسیست - لنینیست)

حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) (ناکسلبری)

حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)

حزب کمونیست پرو

حزب کمونیست ترکیه مارکسیست - لنینیست

مرکزیت کمونیستی مائوئیست (هند)

حزب کمونیست مائوئیست (ایتالیا)

سازمان کمونیستی مارکسیست - لنینیستی تونس

حزب پروتری پوریا بنگالا (بنگله دیش)

گروه کمونیستی انقلابی کولمبیا

حزب کمونیست انقلابی امریکا



بر علاوه احزاب و سازمانهاییکه در دست بالای ذکر شده اند ، در یک عده از کشور ها تشکیلاتی که برای ایجاد احزاب پیش اهنگ مائوئیست مبارزه میکنند برای شمول در جا کاندید میشوند .

اعلامیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سند زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بزبانهای انگلیسی و اسپانوی مجددا چاپ گردیده و در دسترس قرار دارد .

اعلامیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از بیست زبان ترجمه شده است ؛ عربی ، بنگالی ، چینی ، کرول ، دنمارکی ، انگلیسی (هندی و امریکائی) ، فارسی ، فرانسوی ، الهاسی ، کجراتی ، هندی ، ایتالوی ، جاپانی ، کندی ، کردی ، اسپانوی (کولمبیایی ، پیرونی ، اسپانوی و امریکائی) ، تاملی و ترکی

سند زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم نیز به بسیاری زبانهای فوق در دسترس قرار دارد برای سفارش به نشانی زیر تماس بگیرید

BCM RIM , WCIN 3XX

London

UK

نسخه های انگلیسی و اسپانوی : ۲ پوند انگلیسی به اضافه ۱ پوند خرج پوست

زبانهای دیگر : اعلامیه ۲ پوند . سند زنده باد م ل م ۱ پوند به اضافه ۱ پوند خرج پوست

عراق – مخالفت، مقاومت و شکست ماشین جنگی امریکا

